

# کلمات حکمت

یا

## اصل کلّ الخیر

مقدمه

الواح مبارکه جمال ابھی اکثرًا توسط جمال مبارک تسمیه نشده است مگر معدودی از آنها که در بدایت لوح نام آن را ذکر فرموده‌اند مانند، "هذه سورة النصح" یا "هذه سورة الحج" که برای بیت مبارک شیراز عزّ نزول یافته اما سورة حجّ مربوط به بیت اعظم بغداد با عبارت "فقد كتب الله لكل قرية ينتشر فيها هذا اللوح..." شروع شده و عنوان لوح یا سورة حج ندارد. الواح مندرج در جلد چهارم آثار قلم اعلی عمدتاً دارای نامی هستند که جمال ابھی بنفسه المبارک به آن داده‌اند. گاهی الواح بر حسب اسم مخاطب معروف شده‌اند مانند لوح سلمان، لوح نصیر، لوح احمد فارسی و عربی و امثال آن. گاهی جمال مبارک در اثر دیگری به اسم آثار مبارکه خود اشاره کرده‌اند. مثلاً رساله خال یا رساله خالویه که درباره آن می‌فرمایند، "اگر نفسی به کتاب ایقان که در هنگام ظهور نیر آفاق از افق عراق نازل شده نظر نماید و تفکر کند خود را مستغنی مشاهده نماید." (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۲۲۹) یا به لوح عربی نازله خطاب به صدراعظم عثمانی دو گونه اشاره فرموده‌اند: "سوره مبارکه رئیس حین خروج از ادرنه نازل..." و در جای دیگری می‌فرمایند، "واقع شد آنچه در لوح رئیس از قلم اعلی نازل شده..." اما از آنجایی که سوره بیشتر به عربی دلالت دارد، لوح عربی به سورة رئیس و لوح فارسی به لوح رئیس شهرت یافته است.

اما، لوحی که به "اصل کلّ الخیر" معروف شده فاقد اسم است و در کتب فارسی از عبارت ابتدای لوح برای تسمیه آن استفاده شده اما در متون انگلیسی از عبارت انتهای لوح، یعنی "کلمات الحکمة" استفاده شده و به این نام شهرت یافته است. گاهی به این مناسبت که بعضی فقرات آن با کلمه "رأس" شروع شد به لوح رئیس نیز نامیده شده است (پیام آسمانی، ج ۱،

ص ۱۳۷) و گاهی به مناسبت کاربرد "اصل" و نیز "رأس" به لوح اصول و رؤوس تسمیه شده است (مراتب توحید، اثر کمال الدین بخت‌آور، ص ۸۵).

مخاطب این لوح بنا به اظهار جناب دکتر محمد حسینی جناب حاج محمد علاقه‌بند یزدی است. چون در زمره الواح نازلہ بعد از کتاب اقدس (ص ۹۲ / و نیز گنج شایگان، ص ۲۱۰) مذکور است، محلّ نزول آن باید عکاً بوده باشد. جناب فاضل مازندرانی بعضاً آن را جزو کلمات مکنونه ذکر کرده‌اند. (اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۲۲۸-۲۲۹)

درباره محلّ نزول آن در مقاله‌ای آمده است، "...آثاری هستند که زمان و یا مکان دقیق نزول آنان تا به حال مشخص نگردیده و محتاج تحقیقات وسیع‌تری می‌باشند. به عبارت دیگر این الواح تعلقشان به دوره ادرنه محتمل‌الوقوع می‌باشد. ولیکن از آن جهت که بعضی از محققین بهائی این الواح را به دوره بغداد و یا عکا نسبت داده‌اند از ذکر آن در این اوراق در ذیل الواح نازلہ شده در ارض سرّ خودداری گردیده است تا آن که با شواهدی که از متن خود این الواح مستفاد می‌گردد من جمله ضوابط و روابط تاریخی، سبک و لحن نزولی و سایر شئون منطقی، تاریخ و مکان دقیق نزول مشخص گردد. الواح ذیل از زمره الواحی هستند که محتاج چنین تحقیق دقیق و واسعی می‌باشند: ۱- سورة القلم؛ ۲- سورة البیان؛ ۳- سورة القميص؛ ۴- لوح اصل کل الخیر؛ ۵- لوح البهاء؛ ۶- سورة الهجر." (پژوهشنامه، - سال دوم، شماره اول - ایام بطون، ص ۱۳)

این اثر مکرراً چاپ شده اما نسخه مندرج در مجموعه الواح طبع مصر (۳۳-۳۶) دارای اشتباهاتی است که در ادعیه محبوب نسخه صحیح طبع شده است. بعضی فقرات در نسخ موجود جابجا نیز شده است. اختلاف نسخ موجود در جدول انتهای این یادداشت درج شده است. آنچه در اینجا ذکر می‌شود بر مبنای نسخه ادعیه محبوب (طبع مصر، ص ۴۴-۴۹؛ طبع طهران، ص ۴۰-۴۵) است.

در این مقاله سعی شده است که فقرات مندرج در این لوح مبارک با توجه به سایر آثار مبارکه مورد بررسی قرار گیرد. البته پی بردن به مقصود طلعت ابھی دشوار است، اما بنا به عبارت

"ما لا يُدرک کَلَّه، لا یترک کَلَّه" (کاری که نمی‌توان تماماً انجام داد، نباید تماماً کنار گذاشت)، منسوب به حضرت علی بن ابیطالب، در این وجیزه سعی می‌شود مفاد آن محلّ مطالعه قرار گیرد.

**کَلَّ الخیر:** این عبارت در ابتدای کتاب اقدس عزّ نزول یافته است و وصول به آن مشروط به عرفان مظهر ظهور الهی گشته است. پیش از آن حضرت اعلی بشارت داده بودند که در سال نهم بعد از ظهور ایشان جمیع به "کَلَّ خیر" نائل خواهند شد. این بیان مبارک به نحوی نازل شده که تصریح دارد "کَلَّ الخیر" از القاب من یظهره الله است: "فی سنة التّسع کَلَّ خیر تُدرکون." (بیان عربی، واحد ۶، باب ۱۵)

جمال قدم در تبیین آن خطاب به جناب کمال‌الدین نراقی می‌فرمایند، "بنام خداند بیهمتا یا کمال به دو فضل بزرگ فائز شدی اول آن که در سنه تسع به لقاء الله مرزوق گشتی و نقطه اولی کل را به آن بشارت فرموده بقوله و فی سنة التسع انتم بلقاء الله ترزقون و همچنین به بیان رحمن در آیه مبارکه کَلَّ الطّعام مفتخر شدی و این است آن خیری که نقطه اولی به آن بشارت داده و فی سنة التسع انتم کل خیر تدرکون. باید در جمیع احیان حضرت رحمن را شاکر باشی که ترا به این فضل اعظم فائز فرمود." (محاضرات، ج ۱، ص ۱۹۲)

در لوح دیگری نیز فرموده‌اند، "قل یا قوم قد بعث کل خیر علی هیکل الغلام و کذلک وُعدتم فی البیان ان انتم من العارفين قال و قوله الحق انتم فی سنة التسع کل خیر تدرکون." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۲۶)

در لوح جناب مبلغ نیز چنین عزّ نزول یافته است، "اما التّسع أنتم وُعدتم به فی الکتاب بقوله فی سنة التّسع کَلَّ خیر تُدرکون کما ظهر فی ظهور الله و برز علی قَدَرٍ مقدور." (محاضرات، ج ۱، ص ۳۹۷)

از طرفی، به بیان حضرت عبدالبهاء در تفسیر سوره روم، "... لأن الله جعل کل الخیر لاحبائه فی کَلَّ عالم من العوالم حتی فی عالم الجسم و الذکر." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱،

ص ۷۳ / مضمون: زیرا خداوند کلّ خیر را در جمیع عوالم، حتّی عالم جسم و ذکر، برای احبّایش قرار داده است.)

نکته حائز اهمیت آن که این لوح مبارک را با "عرفان الهی" آغاز نفرموده‌اند، بلکه با لزوم اعتماد به خداوند و انقیاد به امر حضرتش و راضی بودن به رضایت او شروع کرده‌اند که اصل کلّ خیر است. یعنی یقین تام داشتن به هر آنچه که خداوند توسط مظهر ظهور می‌فرماید و نتیجه آن لزوماً باید اطاعت از اوامرش باشد و راضی به هر آنچه که رخ می‌دهد.

در واقع لوح مبارک با سه اصل اساسی آغاز شده است. تلاش برای رسیدن به حقّ یقین و اطمینان که به بیان حضرت عبدالبهاء مرحله بالاتر از ایمان است: "اطمینان مافوق ایمان است چنانچه در آیه مبارکه می‌فرماید، «و لم تؤمن قال بلی ولكن لیطمئن قلبی.» استعداد لازم است. هرچه استعداد بیشتریابی اطمینان بیشتر حاصل گردد. آئینه هرچه بیشتر صفا یابد انوار آفتاب بیشتر بتابد" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۹۵)

نکته بعد اطاعت اوامر الهیه است حتّی اگر فلسفه و علّت نزول اوامر را در نیابیم. در کلمات مکنونه عربی (فقره ۲۴) به نوع دیگری این انقیاد را بیان می‌فرمایند، "لا تتعدّ عن حدّک و لاتدّع ما لاینبغی لنفسک. أسجد لطلعة ربّک ذی القدرة و الإقتدار." (مضمون: از حد خود تجاوز نکن و آنچه را که شایسته تو نیست ادّعا منما. در برابر طلعت پروردگارت، که دارای قدرت و اقتدار است، سر تعظیم فرود آور.) در کلام دیگر (فقره ۴۰) می‌فرمایند، "... لن تجد الراحة إلاّ بالخشوع لأمرنا و التواضع لوجهنا." (مضمون: جز فروتنی در برابر امر و فرمان ما و خضوع از برای خاطر ما، راحتی نخواهی یافت.)

و نکته بعد راضی بودن به رضای الهی است که مقصود از وجود ما در این عالم فانی وصول به آن است. مرکز میثاق می‌فرمایند، "از مقتضیات روح رضا تسلیم و انقیاد بسطان قضا و محویّت تامه و فنای محض در ساحت کبریاست." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، ص ۱۲۴)

در مقام دیگر می‌فرمایند، "ای طالب رضای حقّ مقام رضا بسیار مشکل است و اعظم آرزوی اهل بهاء. سالک در این مقام بگلی از خود بی‌خبر است و آنچه واقع دردش را درمان و زخمش را مرهم سریع‌اللتیام است. در این مقام جفا را وفا یابند و بلا را اعظم آلاء شمارند مصیبت را موهبت دانند و کربت را مسرت شمرند." (بشارة النور، ص ۲۶۴ / امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰۴)

و نیز از قلم میثاق نازل، "ای بنده راضی بقضا حقیقت رضا اعظم موهبت جمال ابهی است ولی تحقّق این صفت که اعظم منقبت عالم انسان است مشکل است چه که بسیار صعب و سخت است حین امتحان معلوم و واضح گردد." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، ص ۱۲۴)

به عبارت دیگر، بهشت عبارت از رضای حق است. کسب رضای الهی به مفهوم ورود در جنت است. شاید به همین علت است که نام نگهبان یا دربان بهشت هم رضوان است که به رضای الهی دلالت دارد. جمال ابهی می‌فرمایند، "در مقام اول و رتبه اولی بهشت رضای حقّ است هر نفسی به رضای او فائز شد او از اهل جنت علیا مذکور و محسوب." (یاران پارسی، ص ۱۰)

از طرفی کسب رضای الهی سهل است و از طرفی صعب. سهل از آن جهت که با خلوص نیت توان به رضای الهی رسید ولی اگر حصول رضای الهی مشروط به کسب رضای خلق باشد بسیار دشوار است. مرکز میثاق می‌فرمایند، "رضای حق ممکن‌الحصول است بلکه به نهایت آسانی به مجرد خلوص رضای الهی حصول یابد و لکن رضایت خلق بسیار مشکل. نفس حق رضایت از خلق نیافت من و تو چگونه می‌یابیم، و لکن بقدر امکان. ما لا یُدْرک کله لا یُترک کله. از الطاف بی‌پایان حضرت یزدان امیدوارم که توبه هر دو موفق گردی. من که موفق نشدم. بلکه تو انشاءالله موفق شوی و دعا نمائی تا من نیز موفق شوم. زیرا رضای الهی و رضای بندگان او اعظم موهبت الهی است بلکه رضای الهی در رضایت از بندگان اوست." (حدیقه عرفان، ص ۲۹۵)

**اصل الحكمة:** حکمت در لغت به معنای فرزاندگی و خردمندی است؛ به معنای رعایت جمیع شئونی که انسان باید در زندگی رعایت نماید. فاضل مازندرانی می‌نویسد، "حکمت در آثار و الواح و عرف بهائی به معنی حزم و احتیاط و ملاحظهٔ مصالح وقت و مقتضیات اجتماع و نفوس تداول یافت." (اسرار الآثار، ج ۳، ص ۱۲۱)

اما جمال مبارک در این لوح به سه نوع ترس اشاره دارند. اگرچه این ترس با آنچه که به ذهن متبادر می‌شود متفاوت است. گاهی ما ترس از عقوبت داریم و گاهی ترس از محرومیتی که ناشی از عمل خود ما است. گاهی ترس از نتیجه اعمال ناروای دیگران درباره خویشان داریم. اینها با هم متفاوتند. در اصطلاح امری، ترس ما عمدتاً ناشی از امکان محروم بودن از فضل الهی است و آن نیز به علت دور شدن از او است نه آن که او از ما دور شود. جمال قدم در کلمات مکنونه می‌فرمایند، "من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف عصیان شجرهٔ امید تو را بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور و من عزت بی‌زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلت بی‌منتهی برای خود پسندیدی. آخرتاً وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار."

هیچ کدام از اینها نباید ما را از رحمت الهی نومید گرداند. در مناجاتی که جمال قدم به مخاطب لوح شیخ نجفی می‌فرمایند که تلاوت کند آمده است، "ترانی فی بحر الیأس و القنوط بعد ما أسمعنی کلمة لاتقنطوا و عزتک ظلمی قطعَ جبل أملی" (ص ۵) می‌بینی مرا که در دریای نومیدی هستم در حالی که کلمه "لاتقنطوا" را به من شنوایی. قسم به عزتت که بیدادم ریسمان امیدم را پاره کرد.) زیرا همیشه امکان رجوع الی الله و بهره‌مندی از مغفرت او وجود دارد.

بنابراین، وقتی صحبت از ترس از خدا مطرح می‌شود نه خوف از عذاب و عقاب است، بلکه ترس از محرومیت از مواهب الهی است که چون شعاع خورشید تابان است و کسی که مرتکب اعمال نالایقه می‌شود، گویی در میانه تاریکی و تیرگی چنان نهان می‌شود که شعاع خورشید لطف به او نمی‌رسد.

در واقع این ترس از محرومیت است که انسان را از ارتکاب اعمال ناشایسته باز می‌دارد. جمال قدم می‌فرمایند، "للعدل جندٌ وهی مجازاتُ الأعمال و مکافأتها. بِهِمَا أَرْتَفَعَ خِباءُ النَّظْمِ فِي الْعَالَمِ وَ اخذَ كُلُّ طَاغٍ زَمَامَ نَفْسِهِ مِنْ خَشْيَةِ الْجَزَاءِ." (لوح مقصود، ص ۷ / مضمون: از برای دادگری سپاهی است و آن عبارت از مجازات و مکافات اعمال است. به این دو سراپرده نظم در جهان بلند شد و هرستمگری زمام نفسش را از ترس مجازات کشید.)

اگرچه در این بیان مبارک "خشية عن الله" و "مخافة من سطوته" و "وَجَلَّ مِنْ مَظَاهِرِ عَدْلِهِ" را ظاهراً متمایز آورده‌اند، اما در بیانات دیگر اینها مترادف ذکر می‌شوند. مثلاً جمال قدم می‌فرمایند، "رَأْسُ الْحِكْمَةِ مَخَافَةُ اللَّهِ. چِه، مخافة الله و خشية الله انسان را منع می‌نماید از آنچه سبب ذلت و پستی مقام انسان است و تأیید می‌نماید او را بر آنچه سبب علو و سمو است. انسان عاقل از اعمال شنیعه اجتناب می‌نماید چه که مجازات را از پی مشاهده می‌کند. خیمه نظم عالم به دو ستون قائم و برپا مکافات و مجازات." (اقتدارات، ص ۲۸۲)

نکته اولی که در بیان مبارک در لوح اصل کَلِّ الْخَيْرِ مطرح شده، "الخشية عن الله" است. در لوح دنیا توضیحی در این باب داده شده است که بسیار گویا است: "در اصول و قوانین، بابی در قصاص که سبب صیانت و حفظ عباد است مذکور و لکن خوف از آن ناس را در ظاهر از اعمال شنیعه نالائقه منع می‌نماید. اما امری که در ظاهر و باطن سبب حفظ و منع است خشية الله بوده و هست. اوست حارس حقیقی و حافظ معنوی. باید به آنچه سبب ظهور این موهبت کبری است تمسک جست و تشبث نمود. طوبی لمن سمع ما نطق به قلمی الأعلى و عمل بما أمر به من لَدُنْ أَمْرِ قَدِيمٍ." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۹۶-۲۹۷)

حضرت عبدالبهاء در این زمینه توضیح می‌فرمایند، "در عالم انسانی دو رادع است که از ارتکاب رذائل حفظ می‌نماید. یک رادع قانون است که مجرم را عذاب و عقاب می‌نماید ولی قانون رادع از جرم مشهود است؛ رادع از جرم مخفی نیست و اما رادع معنوی دین الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسان را تربیت می‌نماید و تهذیب اخلاق می‌کند و مجبور بر

فضائل می نماید و اعظم جهت جامعه است که تکفل سعادت عالم انسانی میکند. اما مقصد از دین دین تحقیقی است نه تقلیدی." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۰۸)

با توجه به بیان حضرت بهاء الله، خشیه الله از دین نشأت می گیرد. طلعت ابهی می فرمایند، "دین نوری است مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم. چه که خشیه الله ناس را به معروف امر و از منکر نهی نماید. اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد، نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند." (اشراق اول از لوح اشراقات، مجموعه اشراقات، ص ۷۶)

این که خشیه الله چیست باید به تبیین حضرت عبدالبهاء توجه داشت که می فرمایند، "تقوای حقیقی از اعظم مواهب الهی است و آن خشیه الله است. این خوف نه از عذاب و عقاب بلکه بیم محرومی از عنایت پروردگار. انسان اگر از الطاف حق بی بهره و نصیب گردد و از پرتو عنایت محروم و محجوب شود البته این عذاب اعظم از نیران ولی اگر دانا و فطین و حکیم باشد. و الا صدهزار محرومیت را به جان قبول نماید و به ذره ای از عذاب جسمانی راضی نگردد." (مجله عندلیب، شماره ۹۰، ص ۴)

در کلام دیگر از مرکز میثاق می خوانیم، "بر نفوس بشر هواجس پرخطر استیلا یافته و رادعی لازم دارد و رادع حقیقی خشیه الله است." (همان)

نکته دوم مخافت از سطوت و سیاط خداوند است. سطوت به معنای غلبه، قهر، استیلا، چیرگی و خشم و غضب است. سیاط، جمع سوط، به معنای سختی و شدت و نیز تازیانه است. بنابراین، ترس از خشم و غضب الهی یا سختی ناشی از غضب مزبور می تواند انسان را از ارتکاب اعمال نهی شده باز می دارد. در لوح احمد فارسی ملاحظه می کنیم که جمال قدم در یک جا بعد از نصایح بسیار و نشان دادن راه راست و منع از افتادن در ورطه خطرناک می فرمایند، "ای عباد غافل، اگرچه بدایع رحمتت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نموده و ظهورات جود و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عذابم بسی شدید است و ظهور قهرم بغایت



عظیم." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۲۱-۳۲۲) در اینجا حضرت بهاءالله بلافاصله متذکر می‌شوند که، "قسم به ذات غیبم که اگر اقلّ از ذره به شعور آئید به سینه به سینای روح بشتابید و به عین خود به معین قدسیّه منوره واضحه وارد گردید و نداء روح القدس را از سدره ناطقه در صدر منیر بشنوید و غفلت منمایید."

بنابراین، ابداً راه را نمی‌بندند و سدّی ایجاد نمی‌کنند. بلکه بعد از اشاره به سیاط عذاب تأکید دارند که اگر شعور داشته باشید می‌توانید خود را در امان نگه دارید. لذا، دست خود انسان است که خویشتن را در ورطه عذاب نیندازد. ولی اگر بیان حضرت عبدالبهاء را در نظر بگیریم، نبودن شعور ناشی از غرور بیجای انسان است: "توقع شعور از اهل غرور مانند توقع روشنایی آفتاب از شب تیره و تار است و این ممتنع و محال." (یاران پارسی، ص ۲۲۹)

نکته سوم "وَجَلّ از مظاهر عدل و قضا" است. وَجَلّ نیز به معنای خوف و بیم است. اگرچه جمال مبارک به سلاطین توصیه می‌کنند رعایت حال رعایا را بنمایند و مظاهر عدل الهی باشند، ولی مقصود از مظاهر عدل الهی حضرات مظاهر ظهور هستند. حضرت اعلی در خطبه قهریه خطاب به حاجی میرزا آقاسی می‌فرمایند، "قد بعث محمداً ولی الله علیه وآله من بحبوحه القدم علی سائر الامم منفرداً عن الشباهة من ابناءالجنس والمثل وقد جعله مظهر عدله..." (خطبه قهریه خطاب به حاجی میرزا آقاسی، مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۶۴، ص ۱۳۰ / مضمون: محمّد، ولی خدا و خاندانش [حضرات ائمه] را از ازل الّا زال برای سایر امم مبعوث کرد و او را مظهر عدل خویش قرار داد.) بنابراین، مظهر عدل خداوند حضرات مظاهر ظهور او هستند.

جمال قدم در لوح رضوانالعدل تعریفی را برای عدل بیان می‌فرمایند که از آن جمله است، "فاعلموا بأنّ أصل العدل و مبدئه هو ما یأمر به مظهر نفس الله فی یوم ظهوره لو أنتم من العارفين قل انه لمیزان العدل بین السموات و الأرضین و انه لو یأتی بأمر یفزع من فی السموات و الأرض انه لعدلٌ مبین." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۵۳ / مضمون: پس بدانید که اصل و مبدأ عدل آن است که مظهر نفس خداوند در یوم ظهورش به آن امر می‌کند اگر بدانید. بگو این میزان

عدل در بین آسمان و زمین است و اگر امری را بیاورد که جمیع کسانی که در آسمانها و زمین هستند به فغان آیند، همان عدل آشکار است.)

**رأس الدین:** دین واژه‌ای است پارسی که به عربی نیز رفته و طبق معمول در زبان مزبور جمع مکسر هم شده است. واژه دین در زبانهای ایرانی ریشه دارد. در سانسکریت و گاتها و دیگر بخش‌های اوستا مکرر واژه دئنا آمده است. دین در گاتها به معانی مختلف کیش، خصایص روحی، تشخص معنوی و همچنین به معنای وجدان به کار رفته است و به معنی اخیر، دین یکی از قوای پنجگانه باطن انسان است. واژه دین از واژه اوستائی دئنا ریشه می‌گیرد. خود واژه دئنا از ریشه "دا" به معنی اندیشیدن و شناختن است. در اوستا واژه دئنا به معنی دین و نیز نیروی ایزدی بازشناسی نیک از بد گزارش شده است. در زبان اوستایی و نیز پارسی میانه به ترکیب‌های گوناگونی از این واژه بر می‌خوریم مانند دین‌آگاهی، دین‌برداری یا نمایش دینی، دینگرد یا کردار دینی، دین‌یشت که نام شانزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک‌گانه اوستا است.

در تعریف حضرت عبدالبهاء واژه شریعت به جای دین قرار گرفته و می‌فرمایند، "شریعت روابط ضروری است که منبعث از حقیقت کائنات است و مظاهر کلیه الهیه چون مطلع به اسرار کائناتند لهذا واقف به آن روابط ضروریه و آن را شریعة الله قرار دهند." (مفاوضات، فصل م [۴۰]، ذیل "در بیان کیفیت علمی که مظاهر ظهور دارا هستند")

اگرچه این تعریف، یعنی "روابط ضروریه منبعث از حقایق اشیاء" برای مواردی چون قانون، طبیعت (خطابات، ج ۳، ص ۱۸) و حتی قضا و قدر (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۹۲) نیز به کار رفته است، ولی در اینجا بحث از دین است که شارع آن با وقوف بر این روابط ضروریه احکام و قوانینی را وضع می‌فرماید.

باید به نکات دیگری نیز توجه داشت که فهرست‌وار ذکر می‌شود: "دین الهی روح عالم امکان است." (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۴۴)؛ "اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است." (همان، ج ۲، ص ۳۰۷)؛ "دین باید متحرک باشد و روز به روز نشو و نما نماید." (همان، ج ۱، ص ۱۷۶)؛ "دین به منزله علاج است" (همان، ج ۳، ص ۶۸)؛ "دین علاج امراض انسانی

است. " (همان، ص ۸۹)؛ "دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمال است؛ عبارت از الفاظ نیست. " (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۰۵)؛ "دین اساس الفت و محبت است و بنیان ارتباط و وحدت. " (همان، ص ۳۱)

آنچه که به نوع بشر اعطاء می شود و تحت عنوان دین از آن یاد می کنیم دارای اهدافی است که وقوف بر آن اهداف به ما کمک می کند که به مفهوم "رأس الدین" پی ببریم. این اهداف را شاید بتوان در چند مقوله بیان کرد [با استفاده از مقاله "مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی" اثر دکتر ایرج ایمن مندرج در سفینه عرفان، دفتر دوم، صفحات ۱۱-۳۰ تدوین شد]:

**تقلیب و ترقی روحانی:** جمال قدم می فرمایند، "امروز هر آگاهی گواهی می دهد بر این که بیاناتی که از قلم مظلوم نازل شده سبب اعظم است از برای ارتفاع عالم و ارتقاء امم... در ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس نازل شده آنچه که باب اعظم است از برای تربیت اهل عالم." (مجموعه الواح، ص ۲۸۸ / ص ۲۹۰)

**عرفان الهی و محبت او:** جمال قدم می فرمایند، "مقصود از ارسال رسل و انزال کتب معرفه الله و الفت و اتحاد عباد بوده." (لوح خطاب به ابن ذئب، ص ۱۰) و نیز از قلم اعلی نازل، "جمیع انبیاء و رسل ناس را به سبیل عرفان جمال رحمن دعوت نموده اند. چه که این مقام اعظم مقامات بوده و خواهد بود. قدری ملاحظه نموده در ارسال رسل الهی که به چه سبب و جهت این هیاکل احدیه از غیب به عرصه شهود آمده اند و جمیع این بلایا و رزایا که شنیده اید جمیع را تحمّل فرموده اند. شکی نیست که مقصود جز دعوت عباد به عرفان جمال رحمن نبوده و نخواهد بود... مقصود اولیه از خلق ابداع و ظهور اختراع و ارسال رسل و انزال کتب و حمل رسل مشقت های لایحسی را جمیع به علت عرفان جمال سبحان بوده." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۰۸-۱۰۹)

**هدایت خلق:** جمال قدم می فرمایند، "انبیاء و مُرسَلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (مجموعه الواح، ص ۱۶۴) و نیز از قلم اعلی نازل، "خواست یزدان

از پدیداری فرستادگان دو چیز بود. نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمایی به روشنی دانایی؛ دوم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راه‌های آن. " (پاران پارسی، ص ۴۶)

**وحدت بشر و اتحاد ملل و دول و ادیان عالم:** جمال مبارک می‌فرمایند، "اگر نفسی در کتب منزله احدیه به دیده بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند ادراک می‌نماید که مقصود آن است جمیع نفوس نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب، نقش خاتم «المُلکُ لله» منطبع شود. " (دریای دانش، ص ۱۲) و نیز می‌فرمایند، "ای پسران انسان، دین‌الله و مذهب‌الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است. او را سبب و علت نفاق و اختلاف و ضغینه و بغضاء منمائید. " (همان، ص ۲۰) حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "تعالیم الهی سبب الفت بین بشر است؛ سبب محبت بین قلوب است؛ اعلان وحدت عالم انسانی فرموده. آنچه را موانع اتحاد است مذمت می‌فرماید و هرچه سبب اتفاق و اتحاد است مدح می‌نماید. جمیع بشر را بر اتحاد در جمیع مراتب تشویق می‌فرماید. جمیع انبیای الهی به جهت محبت بین بشر مبعوث شدند؛ جمیع کتب الهی به جهت اتحاد عالم انسانی نازل شده... " (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۲۲۵)

**نظم عالم:** جمال قدم می‌فرمایند، "کلمة‌الله در ورق دوم از فردوس اعلی: قلم اعلی در این حین مظاهر قدرت و مشارق اقتدار، یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا و امرا و علما و عرفا را نصیحت می‌فرماید و به دین و به تمسک به آن وصیت می‌نماید. آن است سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الإمكان. سستی ارکان دین سبب قوت جهال و جرأت و جسارت شده. به راستی می‌گویم آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است. " (اشراقات، ص ۱۱۹) و نیز می‌فرمایند، "آنچه از سماء مشیت الهی نازل آن سبب نظم عالم و علت اتحاد و اتفاق اهل آن است. " (مجموعه اشراقات، ص ۱۲۲)

**اصلاح عالم و دانایی و آسایش اهل آن:** جمال ابهی می‌فرمایند، "حزب‌الله جز عمار و اصلاح عالم و تهذیب امم مقصودی نداشته و ندارند. " (اشراقات، ص ۱۳۷) و نیز می‌فرمایند، "... مقصود اصلاح عالم و راحت امم بوده. این اصلاح و راحت ظاهر نشود مگر به اتحاد و اتفاق و آن حاصل نشود مگر به نصایح قلم اعلی. " (اشراقات، ص ۲۷۹)

**تربیت و تهذیب نفوس:** جمال ابھی می فرمایند، "نمّو عالم و تربیت امم و اطمینان عباد و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الہی؛ اوست سبب اعظم از برای این عطیہ کبری. کأس زندگانی بخشد و حیات باقیہ عطا فرماید و نعمت سرمدیہ مبذول دارد." (اشراقات، ص ۸۰) و نیز می فرمایند، "مقصود از کتاب‌های آسمانی و آیات الہی آن کہ مردمان بہ راستی و دانایی تربیت شوند کہ سبب راحت خود و بندگان شود." (مجموعہ الواح، ص ۳۰۴) حضرت عبدالبہاء می فرمایند، "مقصود از جلوہ الہی و طلوع انوار غیب غیرمتناہی تربیت نفوس است و تهذیب اخلاق من فی الوجود تا نفوس مبارکی از عالم ظلمانی حیوانی نجات یافتہ بہ صفاتی مبعوث گردند کہ تزیین حقیقت انسانی است..." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبہاء، ج ۱، ص ۱۰)

**آمادہ ساختن نفوس:** جمال قدم در بدایت لوح بشارت می فرمایند، "حق شاهد و مظاهر اسماء و صفاتش گواہ کہ مقصود از ارتفاع ندا و کلمہ علیا آن کہ از کوثر بیان، آذان امکان از قصص کاذبہ مطہر شود و مستعدّ گردد از برای اصغای کلمہ طیبہ مبارکہ علیا کہ از خزانه علم فاطر سماء و خالق اسماء ظاهر گشتہ." (مجموعہ الواح طبع مصر، ص ۱۱۶) و نیز می فرمایند، "زارع بالغ و حکیم حاذق فرستادیم تا أعراق فاسدہ و گیاه‌های لایسمنہ را بہ تدابیر کاملہ قطع نماید و بہ امطار اوامر الہیہ آن ارض را تربیت فرماید تا محلّ انبات نبات طیبہ و اشجار مثمرہ شود. این است مقصود از ارسال رسل و انزال کتب." (ادعیہ محبوب، ص ۳۱۶)

**تحول عالم وجود:** جمال قدم در ایقان شریف (ص ۱۸۷) می فرمایند، "مقصود از ہر ظهور ظہور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سراً و جہراً؛ ظاہراً و باطناً. چہ، اگر بہ ہیچ وجہ امورات ارض تغییر نیابد، ظہور مظاهر کلیہ لغو خواهد بود." و نیز می فرمایند، "خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانستہ‌اند. چنان کہ او را پوشش باید، کالبد گیتی را ہم پوشش داد و دانش شاید. پس کیش یزدان جامہ اوست. ہرگاہ کھنہ شود بہ جامہ تازہ او را بیاراید. ہرگاہی را روش جداگانہ سزاوار. ہمیشہ کیش یزدانی بہ آنچه شایستہ آن روز است ہویدا و آشکار." (یاران پارسی، ص ۴۹) حضرت عبدالبہاء می فرمایند، "بدان کہ جهان و آنچه در اوست ہر دم دگرگون گردد و در ہر نفس تغییر و تبدیل جوید. زیرا تغیر و تبدل و انتقال از لوازم ذاتیہ امکان

است و عدم تغییر و تبدل از خصائص و جوب. لهذا اگر عالم گون را حال بر یک منوال بود لوازم ضروریه اش نیز یکسان می گشت. چون تغییر و تبدل مقرر و ثابت، روابط ضروریه اش را نیز انتقال و تحوّل واجب. مثل عالم امکان مثل هیكل انسان است که در طبیعت واحده نه. بلکه از طبیعتی به طبیعت دیگر و از مزاجی به مزاجی دیگر انتقال یابد و عوارض مختلف گردد و امراض متنوع شود. لهذا پزشک دانا و حکیم حاذق درمان را تغییر دهد و علاج را تبدیل نماید... حکمت کلیه اقتضای این می نماید که به تغییر احوال تغییر احکام حاصل گردد. و به تبدیل امراض تغییر علاج شود. پزشک دانا هیكل انسان را در هر مرضی دوائی و در هر دردی درمانی نماید و این تغییر و تبدیل عین حکمت است. زیرا مقصد اصلی صحت و عافیت است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶۶-۶۷)

**تأسیس مدنیت جدید:** حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "ادیان الهی مؤسس حقیقی کمالات معنویه و ظاهریه انسان و مشرق اقتباس مدنیت و معارف نافعۀ عمومیۀ بشریه است... جزئیات تمدنیۀ عالم نیز از الطاف انبیای الهی حاصل گشته." (رساله مدنیۀ، ص ۱۱۲-۱۱۳)

**برقراری عدل و انصاف:** جمال قدم می فرمایند، "نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد و حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست. جهد نمائید تا به این مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید. این قصد سلطان مقاصد و این امل ملیک آمال ولکن تا افق آفتاب عدل از سحاب تیره ظلم فارغ نشود ظهور این مقام مشکل به نظر می آید." (اشراقات، ص ۱۳۵) حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "در الواح بهاء الله اساس عدلی موجود که از اول ابداع تا حال به خاطری خطور ننموده." (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۷۷)

**تأمین آزادی حقیقی:** جمال قدم می فرمایند، "این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه ای نبوده و نیست. باید اهل عالم طراً به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۹۱)

حال، با توجه به این مقدمات، مقصود از رأس دین دو امر است: یکی اقرار به هر آنچه از قلم مظهر ظهور نازل شده است. در این مقام جای هیچ گونه چون و چرا نیست، حتی اگر با منطق

و عقل ما منطبق نیاید. جمال قدم می‌فرمایند، "و اما العصمة الكبرى لِمَنْ كان مقامه مقدساً عن الأوامر والنواهي و منزهاً عن الخطاء و النسيان إِنَّهُ نورٌ لا تعقبه الظلمة و صوابٌ لا يعتريه الخطاء. لو يحكمُ عَلَى الماءِ حكمَ الخمرِ و عَلَى السَّمَاءِ حكمَ الأرضِ و عَلَى النُّورِ حكمَ النَّارِ حَقٌّ لا رَيْبَ فِيهِ و ليس لأحدٍ أن يعترضَ عليه أو يقولَ لِمَ و بِمَ و الَّذِي اعترضَ أَنَّهُ مِنَ المُعرضينَ فِي كتابِ اللهِ رَبِّ العالمينَ." (مجموعه اشراقات، ص ۵۸ / مضمون: و اما عصمت كبرى برای کسی که مقامش مقدس است از اوامر و نواهی و منزّه است از خطا و فراموشی. اوست نوری که تاریکی به دنبال ندارد و صحیحی است که خطا در او راه ندارد. اگر آب را بگویند که شراب است و یا آسمان را بگویند که زمین است و یا نور را بگویند نار است کاملاً صحیح است و شکی در آن نیست و احدی نباید به او معترض شود یا چون و چرا کند و کسی که اعتراض کند از مُعرضین در کتاب خداوند ربّ العالمین محسوب می‌شود.)

گاهی ممکن است بعضی از آیات الهی را با آیات دیگر در اختلاف یا تناقض مشاهده کنیم. در این مورد هم نباید کوچک‌ترین تردیدی به خود راه دهیم. جمال قدم می‌فرمایند، "کلمات الهیه کلّ از نقطه واحده ظاهر و باوراجع ایّاکم ان تشهدوا الاختلاف فيهنّ اگرچه بظاهر مختلف نازل شود در باطن بکلمه واحده و نقطه واحده راجع و منتهی. چنانچه در بعضی مقام ذکر شده که احدی بمعنی کلمات الهی مطلع نه الا الله. شکی نیست که این قول حقّ است چه که حرفی از حروفات منزله در هر عالمی از عوالم لایتناهی اثر مخصوصی و معانی مخصوصه باقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت و هم چنین حروفات و کلمات الهیه هر یک کنز علم لدنی بوده و خواهد بود و ما اطلع بما کنز فيهنّ الا الله. احدی قادر بر عرفان آن علی ما ینبغی لها نبوده و نخواهد بود و همچنین در مقامی ذکر شده که کلّ آیات الهی را درک می‌نمایند؛ چه که اگر صاحب این مقام نبودند حجّیت آیات مبرهن نمی‌شد. این دو بیان مختلفند بر حسب ظاهر. ولكن نزد متبصرین و صاحبان ابصر حدیده معلومست که مقصود از آن که فرموده کلّ ادراک می‌نمایند علی قدرهم و مقدارهم بوده لا علی قدر و مقدار ما نُزِّلَ من لدی الله المقتدر المهيمن القيوم." (کتاب بدیع، خطّ جناب زین‌المقربین، ص ۴۰۶ / طبع آلمان، ص ۱۹۸)

حتی اگر از لحاظ قواعد صرف و نحو با آنچه که نزد مردمان است تفاوت داشته باشد، احدی را نباید که لسان به اعتراض بگشاید. حضرت اعلی در ابتدای بیان فارسی می فرمایند، "اگر نکته‌گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود مردود است. زیرا که این قواعد از آیات برداشته می شود نه آیات بر آنها جاری می شود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده." (باب اول از واحد دوم)

وقتی محمد کریم خان کرمانی به آثار طلعت اعلی ایراد گرفت، جمال مبارک در لوح قناع در جوابش فرمودند، "تو و امثال تو گفته اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتم غلط است و مخالف است به قواعد قوم. هنوز آنقدر ادراک ننموده‌ای که کلمات منزله الهیه میزان کل است و دون او میزان او نمی شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط." (مجموعه الواح، ص ۷۸)

نکته بعد در همین عبارت مربوط به "رأس الدین" پیروی کردن از هر حکمی است که در کتاب الهی تشریح شده است. می دانیم که به نص کتاب اقدس اول فریضه هر فردی حصول عرفان به مظهر ظهور است و این تمام نشود مگر با اطاعت از احکام. هیچ یک بدون دیگری مقبول درگاه الهی واقع نشود. در بدایت ظهور که هنوز احکام نازل نشده بود، نفس عرفان مظهر ظهور الهی کفایت می کرد.

جمال قدم تصریح فرموده اند، "در اول امر حق جلّ جلاله ناظر به اقبال وحده بوده؛ چه که قبل از نزول اوامر و احکام اظهار نمود و القای کلمه فرمود. هر نفسی من غیر توقّف قبول نمود، او به کلّ خیر فائز و بعد از ارتفاع سماء حکم الهی و اشراق شمس امر بر کلّ لازم و واجب که به آن تمسک نمایند و به آن عامل شوند. الأمرُ بیده؛ يفعلُ و يحکمُ کیفُ يشاءُ و کیفُ يُریدُ و هو الأمرُ المالکُ العزیزُ الحمید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۷، ص ۴۴۶)

بنابراین، پس از تشریح احکام است که موضوع اطاعت از آنها مطرح می شود. اگر چنانچه ذکری در الواح و آثار نباشد، یعنی آن کار مجاز است. زیرا بنا به بیان مبین آیات الله، حضرت



عبدالبهاء، عدم ذکر در الواح به معنی مجاز بودن آن است: "عدم ذکر در الواح الهی نفس جواز است. زیرا منهی از نصوص استنباط میشود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۵۹)

اما اعمال و رفتار پسندیده مقبول درگاه الهی است، اما شرایطی هم برای آن قائل شده‌اند. حضرت عبدالبهاء تصریح دارند که، "این اعمال و رفتار و گفتار ممدوح است و مقبول و شرف عالم انسانی است." (مفاوضات، فصل فد ذیل "در وجوب متابعت نمودن تعالیم مظاهر الهیه") لکن آن را منوط به عرفان الهی، محبت الهی دانسته‌اند. از آن گذشته نیت خیر نیز مطرح است: "نیت خیر اساس اعمال خیریه است و بعضی از محققین نیت را مرجح بر عمل دانسته‌اند. زیرا نیت خیریه نور محض است و از شوائب غرض و مکر و خدعه منزّه و مقدّس. ولی ممکن که انسان بظاهر عمل مبروری مجری دارد ولی مبنی بر اغراض نفسانی باشد." (مفاوضات، فصل فد)

جناب دکتر داودی موضوعی را از حضرت عبدالبهاء نقل می‌کنند که بسیار جالب و ظریف است. ایشان می‌گویند، "حضرت عبدالبهاء فرموده‌اند حتی خدمت به اشخاص و محبت به اشخاص به قصد بهائی کردن آنها نباید باشد. صریح بیان مبارک است، اگر به کسی خدمت می‌کنیم، محبت می‌کنیم، دوستش داریم، برای این که به امر نزدیک شود، فوراً عمل ما ساقط می‌شود. تمثیل مبارک این است که در این صورت دام گسترده‌اید و دانه در آن پاشیده‌اید برای این که کسی را گرفتار سازید نه به قصد این که به او محبت کنید. همچو محبتی تأثیر نمی‌کند، اثر مخالف هم دارد. پس حتی به خاطر بهائی کردن اشخاص هم به آنها محبت کردن، محبت نیست. خود محبت باید هدف باشد؛ خود محبت باید قصد و غرض و غایت باشد. چون شما انسان هستید باید به او محبت کنید. چون او انسان است باید از شما محبت ببیند. همین

والسلام." (الوهیت و مظهریت، ص ۲۲۷)

لذا، اطاعت از اوامر الهیه باید در کمال خلوص نیت و صرفاً به علت محبتی باشد که به مظهر ظهور الهی داریم و به بیان حضرت عبدالبهاء، "بعد از عرفان الهی و ظهور محبت الله و حصول انجذاب وجدانی و نیت خیریه، اعمال مبروره تام و کامل است." (مفاوضات، فصل فد)

از همه مهم‌تر این نکته است که عمل به موجب اوامر الهیه و آنچه که از سماء مشیت ربّانیه عزّ نزل یافته برای چه مقصودی است. مگر نه آن که به بیان جمال مبارک، "اهل بهاء باید فوق اهل عالم طیران نمایند" (یاران پارسی، ص ۳۶) و این مقصود چگونه حاصل شود؟ با توسّل به اوامر الهیه و هدایت سماویّه که جمال قدم فرمودند، "ای احبّای من، شما اطّباّی معنوی بوده و هستید. باید به حول و قوّه الهیه به دریاق اسم اعظم امراض باطنیه امم و رمّد عیون اهل عالم را مداوا نمایید و شفا بخشید تا کلّ به شاطیّ بحر اعظم در ایّام مالک قدّم توجّه نمایند و باید کلّ به قمیص امانت و رداء دیانت و شعار صدق و راستی ظاهر و باطن خود را مزین نمایند تا سبب علوّ امر و تربیت خلق گردید. این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری. بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدّقُهُ عقولهم ظاهر و مُشرق شده تا آن که کلّ فوق مُلک و ملکوت مشی نمایند. لعمری لو أحرقُ الحجاب فی هذا المقام لتطیّرُ الأرواح إلی ساحة ربّک فالق الأصباح." (اقتدارات، ص ۱۶۷)

**اصلُ العزّة:** مقصود از عزّت، عزّت نفس است. خداوند مایل نیست خواری و ذلّت بندگان خود را ببیند و بدین لحاظ است که برای آدمی عزّت را خلق کرده است. در کلمات مکنونه عربی (فقره ۱۳) تصریح دارد که، "صنعتک عزیزاً بم تستذلّ." (تو را عزیز آفریدم، چرا طالب ذلّتی؟) جمال قدم در بشارت نهم از لوح بشارت بالصرّاحه می‌فرمایند، "حقّ جلّ جلاله ذلّت عباد خود را دوست ندارد." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۱۹) و به بندگان نیز توصیه می‌فرماید که، "... ذلّت نفسی مپسند تا ذلّت تو چهره نگشاید..." (ادعیه محبوب، ص ۴۴۹) یا در کلمات مبارکه مکنونه می‌فرمایند، "من عزّت بی‌زوال برای تو اختیار نمودم و تو ذلّت بی‌منتهی برای خود پسندیدی. آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار." (ادعیه محبوب، ص ۱۴۳)

حتّی ذات مبارک خداوند نیز با ستّاریت خود مانع از خجالت و ذلّت بندگان می‌شود. در مقامی می‌فرماید، "ستر نمودم و سر نگشودم و خجالت ترا نپسندیدم." (همان، ص ۴۳۹) در این ستّاریت، حکایت‌ها نهفته است. آنقدر در ستّاریت مبالغه می‌فرماید که خاطیان حمل بر بی‌اطلاعی حضرتش می‌کنند. جمال قدم فرمودند، "غافلای در این ارض وارد ظاهراً اظهار وفاق و ایمان در باطن کفر و نفاق ولکن ستّار ستر فرمود و ذکر نفرمود. او حق را غافل دانسته از عدم اظهار عدم اطلاع گمان نموده غافل از آن که اسم ستّار به ذیل مختار تشبّث جست و ستر طلب فرمود." (اقتدارات، ص ۳۱)

درباره ستّاریت حق می‌فرمایند، "ستاریت حق بشأنی غلبه نموده که اگر صد هزار بار از نفسی خطا مشاهده شود ابدأ ذکرش از قلم امر جاری نه بلکه عفو فرموده مگر نفوسی که اعراض از حق نموده‌اند." (گلزار تعالیم بهائی، ص ۶۴)

تمامی این بیانات و بسیاری دیگر گواه بر آن است که خداوند ذلّت بندگان را نمی‌پسندد و برای آنها عزّت می‌طلبد. حتّی اجازه اقرار به گناهان و دست‌بوسی را نمی‌دهد زیرا این موارد را دلیلی بر ذلّت فرد می‌داند که پسندیده‌آفریننده نیست.

حال، به خود فرد می‌گوید که اگر به آنچه که برایش روزی تعیین شده قناعت کند و به آنچه که برایش مقدر شده است اکتفا نماید، می‌تواند عزّت نفس خود را حفظ کند. زیرا حرص و طمع سبب می‌شود آدمی به هرکاری دست بزند تا آنچه را می‌خواهد به دست آورد و در ضمن در انتظار خفیف و خوار گردد. در کلمات مکنونه می‌فرماید، "ای سازج هوی، حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد. زیرا که لازال حریص محروم بوده و قانع محبوب و مقبول." (مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۳۸۸)

جالب است که در لوح طبّ برای مقابله با امراض راه‌هایی را نشان می‌دهند که یکی از آنها قناعت است: "أَنْ الزَّمِ الْقِنَاعَةَ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ بِهَا تَسَلَّمُ النَّفْسُ مِنَ الْكِسَالَةِ وَسُوءِ الْحَالِ."

(مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۲۳ / مضمون: همیشه ملازم قناعت باش که به این وسیله نفس از کسالت و بدحالی نجات یابد.)

لازم به ذکر است که قناعت می‌تواند شامل موارد زیادی باشد. دکتر احمد عطائی معتقد است که، "قناعت را می‌توان در کلمات و الفاظ و عبارات ذیل خلاصه کرد: امساک در غذا خوردن و پرهیز کردن به هنگام ضرورت، قانع بودن در مایحتاج زندگی و تجمل و زینت زندگانی را در حد اعتدال آن خواستن؛ رعایت اصل صرفه‌جویی و هنر و فنّ خانه‌داری را با قناعت مجری داشتن؛ مناعت طبع و خوشنود بودن از آنچه برای او مقدر شده و رعایت اعتدال در امیال و رفتارهای جسمانی و غریزی، به موقع صحبت کردن و پرهیز از حرص و ولع و تمجید از خود نمودن، مراعات اعتدال در میل به چیزی داشتن؛ دوری کردن از جاه‌طلبی و فرصت‌طلبی و چشم بر چیزی دوختن و خلاصه زندگی را در حد اعتدال آن خواستن و کفّ نفس و وقار و متانت است. (طب و بهداشت در تعالیم بهائی، ص ۲۲۶-۲۲۷)

توسعه تجارت نیز با اصل قناعت مابینت دارد و در کلامی از حضرت عبدالبهاء تلویحاً نهی شده است. ایشان می‌فرمایند، "قناعت در هر موردی محبوب است حتی در تجارت مقصد سهولت معیشت است زیرا ثروت موقت است و توسیع دایره تجارت سبب پریشانی حال و عاقبت ندارد این است که در قرآن می‌فرمایند، «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ... فَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»." (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۲۹ / مضمون آیات ۲۹ و ۱۱۰ سوره اسرا: دستت را [از شدت بخل] وبال گردنت نکن و نیز بسیار گشاده‌اش مدار... راهی میانه آنها برگزین. در قرآن به جای "فابتغ" واژه "وابتغ" آمده است.)

مورد دیگری که عدم قناعت سبب ذلت انسان می‌شود در حین اجرای وظائف در محل کار خود است. چنانچه قانع به موجب خود نباشد و بخواهد از آن عدول کند، قطعاً عزت نفس خود را از دست خواهد داد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "به موجب خویش قناعت نمایند و بدون آن به ارتکاب فلسفی ذیل خویش را نیالایند زیرا ذیل مطهر امرالله آلوده گردد و نزد کل محقق شود که بهائیان نیز مثل سایر احزاب دیگرند بلکه بدتر. فرقی است لفظی نه معنوی." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۹۲)

در بیان دیگر نازل، "... به مقرری قناعت کنند و مدار افتخار را عقل و کفایت و درایت دانند. اگر نفسی به رغیفی از نان قناعت کند و به اندازه خویش به عدالت و انصاف پردازد سرور عالمیان است و ممدوح‌ترین آدمیان؛ بزرگوار است ولو کیسه تهی؛ سرور آزادگان است ولو جامه کهنه و عتیق. عزت و افتخار انسان به فضائل و خصائل حمیده است و شرف و منقبتش به تقرب درگاه کبریا. والا اموال دنیا متاع غرور است و طالبان از اهل سرور و عنقریب مایوس و مخدول. این بهتری آن که انسان در تنزیه و تقدیس رفتار نماید و در نهایت عفت و استقامت و صداقت ظاهر و آشکار گردد. البته این از گنج روان خوش‌تر." (حیوة بهائی، ص ۶۵)

در ذمّ رشوه گرفتن نیز که نقطه مقابل قناعت است، طلعت میثاق می‌فرمایند، "اگر چنانچه ارتکابی کند و ارتشائی نماید مبعوض درگاه کبریاست و مبعوض جمال ابهی و حق و اهل حق از او بیزار بلکه به مئونه و مواجب خویش قناعت نماید و راه صداقت پوید و در راه ملک و ملت جانفشانی فرماید این است روش و سلوک بهائیان." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۲۴۵)

در این مقام شاید حکایتی که سعدی نقل می‌کند مناسب این مطلب باشد:

بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار. شبی در جزیره کیش مرا به حجره خویش در آورد. همه شب نیارمید از سخن‌های پریشان گفتن که: فلان انبارم به ترکستان و فلان بضاعت به هندوستان است و این قبالة فلان زمین است و فلان چیز را فلان ضمین [ضامن].

گاه گفتم: خاطر اسکندریه دارم که هوایی خوش است. باز گفتم: نه! که دریای مغرب مشوش است. سعدیا! سفری دیگرم در پیش است، اگر آن کرده شود بقیت عمر خویش به گوشه بنشینم. گفتم: آن کدام سفر است؟

گفت: گوگرد پارسی خواهم بردن به چین که شنیدم قیمتی عظیم دارد و از آنجا کاسه چینی به روم آرم و دیبای رومی به هند و فولاد هندی به حلب و آبگینه حلبی به یمن و برد یمانی به پارس، و زان پس ترک تجارت کنم و به دکانی بنشینم.

انصاف از این مالیخولیا چندان فروگفت که بیش طاقت گفتنش نماند! گفتم: ای سعدی! تو هم سخنی بگوی از آنها که دیده‌ای و شنیده. گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور \* \* \* بارسالاری بیفتاد از ستور  
گفت چشم تنگ دنیا دوست را \* \* \* یا قناعت پر کند یا خاک گور (گلستان سعدی، باب سوم)

**اصلُ الحبّ:** موضوع حبّ در امر مبارک از آغاز مطرح بوده و اساس و مبنای اطاعت از او امر الهیّه بر حبّ گذاشته شده است. به نظر می‌رسد ابتدا در کلمات مکنونه عربی این نکته مطرح شد که فرمودند، "إِعْمَلْ حُدُودِي حُبًّا لِي ثُمَّ أَنَّهُ نَفْسَكَ عَمَّا تَهْوَى طَلْبًا لِرِضَائِي." (فقره ۳۸ / مضمون: برای حبّ من احکامم را اجرا کن؛ پس خود را از آنچه که نفست می‌خواهد برای کسب رضای من نهی نما.) و در فقره بعد می‌فرمایند، "لَا تُتْرَكْ أَمْرِي حُبًّا لِحِمَالِي وَلَا تَنْسَ وَصَايَايَ أَبْتِغَاءَ لِرِضَائِي." (مضمون: اوامر مرا برای محبّت من ترک نکن و توصیه‌های مرا برای کسب رضای من فراموش منما.)

و این که فرموده‌اند که آفرینش تو را دوست داشتم پس تو را آفریدم، یا دوستم بدار تا محبّت من به تو برسد (کلمات مکنونه عربی، فقرات ۴ و ۵) گویای عشق خداوند به بندگانش است. در مقابل باید این حبّ در دل و جان بندگان نیز وجود داشته باشد و البته بالاترین عطیه خداوند به بندگانش است (ادعیه محبوب، ص ۲۱۱)

البته بر مفاد فقره ۵ کلمات مکنونه عربی بسیار باید تأمل نمود. زیرا در نگاه اول محبّت الهی را چنان می‌نماید که گویی مشروط است. در حالی که ترجمه تبیینی حضرت ولی امرالله نشان می‌دهد که محبّت الهی ابداً مشروط نیست، اما وصولش توسط ما مشروط است به آن که خویش را در معرض آن قرار دهیم و الا خود را محروم ساخته‌ایم. در واقع محبّت خداوند مانند خورشیدی تابان و همیشه در حال درخشش و نور بخشیدن است؛ حرارتش حیات‌بخش و نورش هدایت کننده است. اما، اگر بخواهیم این نور و گرما به ما برسد، قطعاً باید به تمام دل و جان به حضرتش عشق بورزیم تا هرگونه مانعی در برابر این تابش و درخشش را از میان برداریم. این است که می‌فرماید، "إِنْ لَمْ تَحِبَّنِي لَنْ أُحِبَّكَ أَبَدًا."

حضرت عبدالبهاء در لوح بسیار زیبایی که به زبان عربی است راجع به محبّت به نکاتی اشاره می‌فرمایند که یکی از آنها ارتباط حق و خلق در عالم وجدان است. بخشی از این لوح

مبارک عیناً نقل می‌شود: "اعلم حقّ یقین أنّ المَحَبَّة سِرُّ البَعثِ الإلهيِّ و المَحَبَّة هِيَ التَّجَلِّي الرَّحْمَانِيّ، المَحَبَّة هِيَ الفَيْضُ الرُّوحَانِيّ، المَحَبَّة هِيَ النُّورُ المَلَكُوتِيّ، المَحَبَّة هِيَ نَفْثَاتُ رُوحِ القُدسِ فِي الرُّوحِ الإِنْسَانِيّ، المَحَبَّة هِيَ سَبَبُ ظُهُورِ الحَقِّ فِي العَالَمِ الإِمْكَانِيّ، المَحَبَّة هِيَ الرُّوَابِطُ الصَّرُورِيَّةُ المُنْبَعِثَةُ مِنْ حَقَائِقِ الأَشْيَاءِ بِإِجَادِ إلهيِّ، المَحَبَّة هِيَ وَسِيلَةُ السَّعَادَةِ الكُبْرَى فِي العَالَمِ الرُّوحَانِيّ وَ الجِسْمَانِيّ، المَحَبَّة هِيَ نُورٌ يَهْتَدَى بِهِ فِي الغِيَابِ الظُّلْمَانِيّ، المَحَبَّة هِيَ الرَّابِطَةُ بَيْنَ الحَقِّ وَ الخَلْقِ فِي العَالَمِ الوِجْدَانِيّ، المَحَبَّة هِيَ سَبَبُ التَّرَقِّي لِكُلِّ إِنْسَانٍ نُورَانِيّ، المَحَبَّة هِيَ النَّامُوسُ الأَعْظَمُ فِي هَذَا الكَوْرِ العَظِيمِ الإلهيِّ، المَحَبَّة هِيَ النِّظَامُ الوَحِيدُ بَيْنَ الجَوَاهِرِ الفَرْدِيَّةِ بِالتَّرْكِيبِ وَ التَّدْبِيرِ فِي التَّحَقُّقِ المَادِّيّ، المَحَبَّة هِيَ القُوَّةُ الكَلِيَّةُ المِغْناطِيْسِيَّةُ بَيْنَ هَذِهِ السِّيَّارَاتِ وَ النُّجُومِ السَّاطِعَةِ فِي الأَوْجِ العَالِيّ، المَحَبَّة هِيَ سَبَبُ انْكِشَافَاتِ الأَسْرَارِ المُودَعَةِ فِي الكَوْنِ بِفِكْرٍ ثاقِبٍ غَيْرِ مُتَنَاهِيّ، المَحَبَّة هِيَ رُوحُ الحَيَاةِ لِجِسْمِ الكَوْنِ المُتَبَاهِيّ، المَحَبَّة هِيَ سَبَبُ تَمَدُّنِ الأُمَّمِ فِي هَذَا الحَيَاةِ الفَانِيّ، المَحَبَّة هِيَ الشَّرْفِ الأَعْلَى لِكُلِّ شَعْبٍ مُتَعَالَى".

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۵۹/ مضمون: به یقین مبین بدان که محبت راز بعث خداوند، تجلی رحمانی، فیض روحانی، نور ملکوتی، نفثات روح قدسی در روح انسانی، سبب ظهور حق در عالم امکان، روابط ضروریه منبعث از حقائق اشیاء به ایجاد الهی، وسیله سعادت کبری در عالم روحانی و جسمانی، نور هدایت در ژرفنای تاریکی، روابط بین حق و خلق در عالم وجدان، سبب ترقی هر انسان نورانی، ناموس اعظم در این کور عظیم الهی، نظام واحد بین جوهرهای فردی با ترکیب و تدبیر در تحقق مادی، قوه کلیه مغناطیسی بین سیارات و نجوم، سبب کشف اسرار عالم وجود به فکر نامتناهی، روح حیات برای جسم عالم، سبب تمدن امم در این حیات فانی، بالاترین شرف برای هر قوم متعالی است.)

اما توصیفی که جمال قدم می‌فرمایند این است که اصل حبّ عبارت است از روی آوردن بنده به سوی محبوبش و روی برگرداندن او از هر آنچه که غیر اوست. وقتی اقبال صورت گیرد، لقای الهی تحقق می‌یابد زیرا فرمود، "إِنَّ الَّذِي أَقْبَلَ إِلَيَّ إِنَّهُ مِمَّنْ رَأَى." (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۹۱)

هر قدمی که بنده به سوی خدایش بردارد، او با قدم‌های بلند به سوی بنده می‌آید. در حدیث قدسی است که، "إِذَا تَقَرَّبَ الْعَبْدُ إِلَىٰ شَيْءٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِذَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا، وَإِذَا أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً." (البخاری، کتاب التَّوْحِيد، باب ذِکْرِ النَّبِيِّ، حدیث شماره ۷۵۳۶ / مضمون: وقتی بنده من یک وجب به سویم آید من به اندازه یک ذراع به سویش روم و وقتی یک ذراع به سوی من آید یک باع به سویش روم و وقتی قدم زنان به سویم آید دوان دوان به سویش شتابم.)

و نکته دوم در همین بیان مبارک آن است که مراد عبد همان باشد که مولایش اراده کرده است. البته این انطباق اراده فرد با اراده مولایش، و در واقع فانی کردن اراده خود در اراده او با مساعدت خداوند تحقق می‌پذیرد. زیرا در مناجاتی که از قلم اعلیٰ نازل شده از خداوند می‌خواهیم که در این راه ما را مساعدت فرماید: "هُوَ الْمَبِينُ مِنَ الْاَفْقِ الْاَعْلَىٰ اَلِهِي الْاَهِي اَقْبَلْتُ الْيَكُ وَتَمَسَّكْتُ بَكَ وَجَعَلْتُ رَجَائِي اَنْتَ وَبُغِيَّتِي اَنْتَ وَاَمَلِي اَنْتَ وَارَادَتِي اِرَادَتَكَ وَمَشِيَّتِي مَشِيَّتَكَ. اَسْأَلُكَ بِحَرَكَةِ قَلَمِكَ الَّذِي بِهِ تَحْرُكُ الْمَمَكِنَاتِ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي بِهِ اَضَاءَتْ اَلْاَفَاقُ بِأَنْ تَجْعَلَنِي عَلَيَّ اَمْرًا ثَابِتًا رَاسِخًا بِحَيْثُ لَا يَمْنَعُنِي شَيْءٌ مِنَ الْاَشْيَاءِ ثُمَّ وَقَفْتَنِي لِأَجْعَلَ مَرَادَكَ مَرَادِي وَارَادَتَكَ ارَادَتِي بِحَيْثُ لَا اَخْتَارُ اِلَّا مَا اَنْتَ اَخْتَرْتَهُ لِي. اَشْهَدُ اَنَّكَ اَنْتَ الْفِيَاضُ الْبَدَالُ الْمَشْفِقُ الْغَفُورُ الْكَرِيمُ." (مجموعه مناجات آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۲ / مضمون: ای خدای من به توری آوردم و به تو متمسک شدم و تورا امید و آرزو و خواسته‌ام قرار دادم و اراده تو را اراده خویش و مشیت تو را مشیت خودم دانستم. تو را سوگند دهم به حرکت قلمت که ممکنات به واسطه آن به حرکت آمد و به نور سیمایت که آفاق به واسطه آن روشنی گرفت، که مرا بر امرت ثابت و راسخ نمایی به نحوی که هیچ چیز مرا باز ندارد سپس مرا موفق نمایی که مراد تو را مراد خویش قرار دهم و اراده تو را اراده خود دانم به طوری که جز آنچه تو برایم اختیار کرده‌ای اختیار نکنم. گواهی دهم که تو بسیار فیض بخش، بذل کننده مشفق و غفور و کریم هستی.)

بنابراین، دو شرط اصلی برای اثبات محبت به محبوب آن است که توجه فقط منعطف به حق باشد و دوم آن که جز آنچه که حضرتش برای بندگانش اراده فرموده خواسته‌ای نداشته باشد. در بیانی از جمال قدم است، "از دوست غیر دوست مخواه و از محبوب جز رضایش مطلب.



عنایتش از صد هزار اولاد بهتر و رضایش از صد هزار عالم خوشتر. اگر این مقام را بیابی و به آن فائز شوی دارای ملکوتی. این است فضل اعظم و عنایت کبری. " (مناهج الاحکام، ج ۱، ص ۲۱۷)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "ای رفیق از هر ثیابی برهنه شو و از هر آلاشی مجرد گرد. قمیص نیستی بپوش و بر سریر محویت و فنا جلوس کن. از خدا جز خدا مطلب و از حق به غیر رضایش مجو. از خود بیگانه شو تا در ظلّ رحمت خداوند یگانه در آیی و از وجود مفقود شو تا حیات محمود یابی." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۲۸)

**اصل الذکر:** ذکر در لغت به معنای یاد کردن و به زبان آوردن، حمد ثنای حق گفتن، دعا خواندن، به خاطر سپردن، حق را رعایت کردن و امثال ذلک است. ولی در اینجا مقصود حمد و ثنای الهی گفتن است. زیرا قیام به ذکر الهی است که در اینجا "مذکور" نامیده شده است.

اما این سؤال به ذهن متبادر می شود که وقتی ما معدوم صرفیم و خدای ما وجود محض، آیا می سزد که معدوم در حمد و ثنای وجود سخنی بگوید؟ آیا کلامی در این میان می توان بر زبان آورد؟ آیا کلام ما در وصف خالق ما لایق بر زبان آوردن است؟ ببینیم چه شد که اینطور شد. جمال قدم می فرماید:

"حمد مقصودی را لایق و سزااست که لم یزل و لایزال مقدّس از حمد بوده و ساذج ثنا مالک اسماء راست که مخلصین و مقربین و موحدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دونش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عرف فضل متضوّع گشت، محض جود و کرم، به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السنّ از اشراقات انوار شمس اذن قوّت یافت و جسارت بر ذکر نمود؛ و الا محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صرف کجا تواند در عرصه بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و کرمش اجازت بخشید. له الحمد و له الشکر و له الذکر و له الثناء. إنه لمولیّ الأسماء و فاطر السماء. (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۹۸)

بنابراین، صرفاً به علت لطف و عنایت حضرتش است که ما مجاز می شویم به ذکر و ثنای حضرتش پردازیم. اما این سؤال نیز باقی می ماند که چه ذکری او را لایق و سزااست. آیا کلمات ما

بندگان می‌تواند گویای آن باشد یا فقط کلام خودش را باید به کار برد تا در خور او باشد. باز هم جمال قدم است که به یاری ما می‌شتابد و می‌فرماید:

"مقصود عالم سزاوار ذکر است ولكن ذکر چه باشد و از که باشد. شکی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأنّ ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایام آیتی از آیاتش افئده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزین داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود. فی الحقیقه وجود از برای همین است. مشکل پری یافت شود که بالاتر پرد. جبرئیل علیه السّلام خوب کلمه فرمود بقول قائل، اگر یک سر موی برتر پرم الی آخر. هر نعمتش دارای نعمتی و هر فضلش صاحب فضلی. دیگر کجا می‌توان از عهده شکر برآمد مگر فضلش دست گیرد و تعلیم فرماید." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۲، ص ۷۹-۸۰) عبارت "اگر یک سر موی برتر پرم" منسوب به سعدی است که جبرئیل در شب معراج همراه حضرت رسول بود ولی در جایی متوقف شد و چون حضرت رسول سؤال کرد که چرا از همراهی بازماندی فرمود اگر بالاتر بروم بال و پرم بسوزد:

شبی بر نشست از فلک برگذشت	به تمکین و جاه از ملک درگذشت
چنان گرم در تپه قریت براند	که بر سدره جبریل از او بازماند
بدو گفت سالار بیت الحرام	که ای حامل وحی، برتر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی	عنانم ز صحبت چرا تافتی؟
بگفتا فراتر مجالم نماند	بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یک سر موی برتر پرم	فروغ تجلی بسوزد پرم

این کلام فی نفسه گویای آن است که تقرّب به ذات الهی صرفاً به لطف و عنایت حضرتش میسر است و ذکر و ثنای او نیز جز با اذن خود او ممکن نه. در واقع وقتی عنوان دعای نازله از کلک اطهر حضرت بهاء الله "انت الذاکر و انت المذکور" است، ذکر کننده و ذکر شونده هر دو یکی هستند، آنچه از لسان ما بندگان در ذکر و ثنای او جاری می‌شود، کلام مبارک خود او است. لسان مبارک حضرت بهاء الله به این کلام ناطق:

"به نام خداوند یکتا، انشاءالله لازال به ذکرالله مشغول باشید و از دوش فارغ و حقّ جلّ کبریائه هرگز عباد خود را از ذکور و اناث فراموش نفرموده و نخواهد فرمود و ذکر و رحمت و عنایت و رحمتش لازال سبقت داشته و خواهد داشت. اوست ذاکر و مذکور. ذاکر است، چه که قبل از ظهور عباد در عالم مُلکيه جمیع را ذکر فرموده و ذکر او عباد را علّت ذکر عباد است او را؛ و مذکور است چه که کلّ السن به ذکر و ثنای او ناطق. چنانچه جمیع حق را می طلبند، اگرچه از او محتجبند. هر وصف و ثنائی که از لسان هر و اصف ظاهر می شود به مبدء خود راجع است. اگرچه آن مُثنی و و اصف موصوف را نشناسد. خوشا به حال نفسی که بشناسد و ذاکر شود." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۸، ص ۷۸)

کسی که عاشق جمال اوست، ابداً در ذکر و ثنای او تأمل ننماید و صبر نکند. چه که عاشق مایل است همواره به ذکر معشوق پردازد و جز او به هیچ چیز توجه ننماید. جمال قدم می فرماید، "عاشق جمال دوست قرار نجوید و در ذکرش اضطبار ننماید. چون سمندر نار، شعله در دیار افکند به شانی که جمیع حجابات و سبحات را از جمیع ذوات محترق و معدوم سازد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۶۶، ص ۱۲۰)

در واقع او ناظر به حال بندگان است که آنها به او نظر نمایند. جمال مبارک توصیه می فرماید که، "ای بنده دوست، ندای دوست را از گوش جان بشنو مادامی که به او ناظری او به تمام چشم به تو ناظر است. جسد مقبلین مابین نفوس مثل ذهب است ما بین اجساد. اگر به تو ناظر نبود به ذکرش ناطق نبود. به تو ناظر است و بذکرت ناطق." (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۲۶ / توضیح آن که مخاطب این لوح روی کاغذ سفیدی که به حضور مبارک ارسال داشته بود فقط دو کلمه "مولا بهاء" مرقوم داشته و شعر حافظ را [آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند \*\*\* آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند] نقل کرده و در مقابل به دریافت این لوح مبارک مفتخر گشته بود. نگاه کنید به مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۹).

اما متأسفانه هرگوشی نمی تواند ذکر الهی را بشنود و شاید به همین دلیل است که همه به ذکرش ناطق نیستند. ذکر او بندگان را مقدم است بر ذکر بندگان او را. جمال قدم تصریح می فرماید، "هو الله ای بنده خدا نظر حقّ با تو بود چه که تا او ناظر نباشد احدی ناظر به او

نخواهد بود. نظر او سبقت داشته بر عالمیان چنانچه رحمتش داشته و خواهد داشت. لازال ذکر او عباد خود را مقدم بوده از ذکر عباد او را ولکن ذکرش را هرگوشی استماع ننماید و هر قلبی ادراک نکند. از خدا بخواه که از ذکرش ممنوع نشوی و از نفعات ایامش محروم نمایی." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۸، ص ۷۱-۷۲)

در حقیقت ذکر الهی "شفای قلوب و ضیاء صدور" است. بنابراین نباید از آن غافل ماند. این توصیه پروردگار است که فرمود، "در ابکار به ذکر جمال مختار مشغول باش و در اسحار به یادش مأنوس. ای علی، ذکر شفای قلوب و ضیاء صدور بوده و خواهد بود. به دنیای فانی از طلعت باقی غفلت مکن و از شداید آن محزون مباش. در کل امور به سلطان ظهور توکل کن. اگر به وصایای الهی عامل شوی، به خیر اکبر و منظر اطهر فائز گردی." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۸، ص ۱۲۷)

لهدا، در این بیان مبارک در لوح اصل کلّ الخیر، توصیه به ذکر الهی و فراموش کردن غیر او است. یعنی چنان به ذکر الهی مشغول باشد، که دون او را فراموش کند و ذهنش متمرکز بر خدای خود باشد و بس. در قرآن کریم نیز اشارتی وجود دارد که ذکر الهی سبب اطمینان قلب است: "الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ. أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ." (سوره رعد، آیه ۲۸ / مضمون: کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد؛ بدانید که با یاد خداست که دل‌ها آرام می‌گیرد.)

از آن گذشته، وقتی بنده‌ای در این عالم به ذکر خداوند پردازد، در عالم بالا خداوند به ذکر او می‌پردازد. ذکر بندگان در این عالم سبب مسرت خداوند است و ذکر خداوند بندگان را در عالم بالا سبب مسرت بندگان. جمال قدم در فقره ۴۳ کلمات مکنونه عربی می‌فرمایند، "أذْكَرْنِي فِي أَرْضِي لِأَذْكَرَكَ فِي سَمَائِي لِتَقْرَبَهُ عَيْنِي وَ تَقْرَبَهُ عَيْنِي." (مضمون: مرا در زمینم ذکر کن تا تو را در آسمانم ذکر کنم. تا به این چشم تو روشن شود و به آن چشم من روشن گردد.)

در پایان این بخش الطاف بی‌پایان جمال رحمن به یکی از احباء، که به نظر می‌رسد از قوه بیان و تکلم محروم بوده و قصد ذکر الهی را هم داشته با نقل لوح مبارک کوتاهی منعکس می‌گردد. جمال مبارک می‌فرمایند از طرف او به ذکر الهی می‌پردازند:

"هو السميع البصير يا افناني عليك بهائي، ذكر بي لسان نمودی. حال لسان رحمن از قبل او خود را ذکر می نماید. ذکر بی که از برای هر شیئی از اشیاء لسان جدید عطا کند. إِنَّ رَبَّكَ الرَّحْمَنُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. قضای الهی اگرچه مبرم است و در ظاهر به غیر رضای عباد، لکن فی الحقیقه عند صاحبان بصر از جان محبوب تر. مقصود حق از آفرینش جود و کرم بوده. البته خیر کل را خواسته. آنچه وارد شود از بأساء و ضراء و یا شدت و رخا، جمیع به مقتضیات حکمت بالغه بوده. فضلش به مقامی است که مشاهده می نمایی عوض «بی لسان» تکلم می فرماید و او را ذکر می نماید. ذکر بی که سبب تذکر عباد گردد در قرون و اعصار. البهاء علیک و علیه و علی الذین نبذوا الأوهام متمسکین بحبل أومر ربهم الأمر الحکیم." (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۲۷۰-۲۷۱)

**رَأْسُ التَّوَكُّلِ:** توکل به معنای کار خود را به دیگری وا گذاشتن است و در اینجا مقصود وکیل قرار دادن خداوند است در جمیع امور. در آثار الهی دو واژه "توکل" و "تفویض" معمولاً همراه آمده و از اهمّ امور محسوب گشته است. در کتاب عهدی نیز آن را به عنوان گنجینه محسوب داشته اند که می فرمایند، "در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت، میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم."

توکل سبب مسرت و راحتی قلب است، مشروط بر آن که با یقین تام و اطمینان تمام همراه باشد. زیرا آرزوهای انسان با آنچه که خداوند مصلحت بداند گاهی در تضاد است و لذا با توکل می توان اطمینان یافت که آنچه واقع شود جز مصلحت فرد در آن نیست. لذا، باید تفویض نمود. حضرت عبدالبهاء خطاب به یکی از اماماء الرحمن می فرمایند، "همچو گمان منما که آنچه آرزوی انسانست خیر انسانست چه بسیار که آرزو عدو جان است و سبب ذلت و هوان. پس امور را به ید قدرت تسلیم نما. از خود خواهش مدار البته فضل شامل گردد و آنچه سبب خیر توست حاصل شود." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۵۵)

این نکته مهم در آثار جمال ابهی نیز بالصراحه مذکور است. مطلب اساسی این است که انسان خود به خیر خویشتن آگاهی ندارد و لهذا در مسیر تلاش و کوشش خود، از خداوند تمنا می کند که او را در آن راهی که در پیش گرفته موفق گرداند. ولی آیا واقعاً آن مسیر به مصلحت او

هست یا خیر، احدی آگاه نیست مگر خدایش. پس در عین تلاش و کوشش، باید توکل هم داشته باشد که اگر احیاناً مسیری را که در پیش گرفته اشتباه است، خداوند او را برهاند. جمال قدم می فرمایند:

"انسان خود بر خیر و نفع خود آگاه نه. علم غیب مخصوص است بذاته تعالی. بسا می شود انسان امری را که به نظرش پسندیده است از حق جلّ جلاله مسئلت می نماید و بعد کمال ضرّ ازو حاصل. لذا قلم اعلی مقام توکل و تفویض را القا فرمود. بر هر صاحب بصر و ادراکی معلوم و واضح است که از حقّ جلّ جلاله آنچه ظاهر می شود از مقتضیات حکمت بالغه بوده و هست و اگر کسی تفویض نماید و توکل کند آنچه مصلحت او است ظاهر شود. باید به اسباب تمسک نمود، متوکلاً علی الله مشغول گشت." (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۰۵)

می دانیم که جمال قدم و حضرت عبدالبهاء همیشه مایل بودند احباء مسرور باشند و این در کلام کتبی و شفاهی آنها نمود دارد. اما مسرور بودن شرطی دارد و آن توکل است و البته توکل هم شرطی دارد و آن ایقان است. لوحی از جمال قدم گویای این حقیقت است:

"یا علی علیک سلام الله و عنایته ذکر اوّل آنکه باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظهور این مقام محال بوده و هست مگر به ذیل توکل کامل توسّل نمائی. اینست شفای امم و فی الحقیقه دریاق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات؛ و توکل حاصل نشود مگر به ایقان. مقام ایقان را اثرهاست و ثمرها." (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۰-۱۳۱)

با توجه به موارد فوق در می یابیم آنچه که در ذیل "رأس التوکل" آمده چگونه ما را به سویی سوق می دهد که با اطمینان تام، در عین تلاش و کوشش، متکی به فضل الهی باشیم. در این بیان مبارک به چند نکته اشاره دارند: نخست اقتراف، یا کاسبی کردن و کسب مال از طریق مبادرت به شغل و کار است و اکتساب در دنیا. این معنی در بسیاری از آثار طلعات مقدسه منعکس است. اصل مطلب در بند ۳۳ کتاب اقدس ذکر شده و عیناً در بشارت دوازدهم از لوح بشارات نیز نقل گشته است:

"یا أهل البهَاءِ قَدْ وَجَبَ عَلَيَّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ الْإِشْتِغَالَ بِأَمْرِ مِنَ الْأُمُورِ مِنَ الصَّنَائِعِ وَ الْإِقْتِرَافِ وَ امثالها وَ جَعَلْنَا أَشْتِغَالَكُمْ بِهَا نَفْسَ الْعِبَادَةِ لِلَّهِ الْحَقِّ تَفَكَّرُوا يَا قَوْمُ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَ الطَّافِهِ

ثُمَّ أَشْكُرُهُ فِي الْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ \* لَا تُضَيِّعُوا أَوْقَاتِكُمْ بِالْبَطَالَةِ وَالْكَسَالَةِ وَاسْتَعْمِلُوا بِمَا يَنْتَفِعُ بِهِ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْفُسَ غَيْرِكُمْ كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ فِي هَذَا اللَّوْحِ الَّذِي لَاحَتْ مِنْ أَفْقِهِ شَمْسُ الْحِكْمَةِ وَالتَّبَيُّانِ \* أَبْغَضُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ يَقْعُدُ وَيَطْلُبُ تَمَسَّكُوا بِحَبْلِ الْأَسْبَابِ مُتَوَكِّلِينَ عَلَى اللَّهِ مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ." (مضمون: ای اهل بهاء، بر هر یک از شما اشتغال به امری از امور از صنعت و کسب و امثال آنها واجب شده است. اشتغال شما به آن را نفس عبادت از برای خداوند قرار دادیم. ای قوم در رحمت و الطاف خداوند بیندیشید و سپس در شب و روز او را سپاس گوید. اوقات خود را به بطالت و کسالت هدر ندهید و به آنچه که خود شما و دیگران از آن سود ببرند مشغول گردید. اینچنین امر جاری شد در این لوحی که از افق آن خورشید حکمت و تبیان تابیده است. مبعوض ترین مردمان نزد خداوند کسی است که بنشیند و بطلبد. در حالی که توکل به خداوندی می کنید که مسبب اسباب است، به حبل اسباب متمسک شوید.)

نکته دوم که در این بیان مبارک مطرح شده "اعتصامه بالله و انحصار النظر الی فضل مولاه" است. اعتصام به معنای متوسل و ملتجی شدن است. به این مفهوم که توکل او تنها به خداوند باشد و بس و بداند که فضل مولایش بسیار زیاد است و البته او را یاری خواهد رساند. باید که نظر از غیر او باز دارد و نقطه توجّهش فقط و فقط مولایش باشد.

نکته آخر راجع به برگشت و رجوع همه به سوی او است. مُنْقَلَبٌ به معنی محلّ رجوع، محلّ برگشتن است و مثنوی به معنی منزل و مکان و محلّ قرار است. عبارت مشهور "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" (سوره بقره، آیه ۱۵۶ / ما از برای خداییم و به سوی او باز می گردیم) کاملاً بازگوکننده اصل رجوع به خداوند است. این عبارت در الواح دیگر نیز ذکر شده است. در لوحی آن را همراه با توکل آورده اند، "طوبی لمن توکل فی کلّ الامور الی الله ربّه و اتّخذہ لنفسه معیناً فی منقلبه و مثواه." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۹، ص ۱۸۶ / مضمون: خوشا به حال کسی که در جمیع امور به پروردگارش توکل کند و او را در هنگام رجوع و محلّ استقرارش یآوری برای خویش بگیرد.)

**رَأْسُ الْإِنْقِطَاعِ:** انقطاع در لغت به معنای وارستگی؛ به معنای گسستن از خلق و توجّه به خدا در جمیع احوال است. "در امر الهی منظور از انقطاع فقر و ترک دنیا نبوده بلکه آن است که

هیچ شیئی یا امری از امور انسان را از حق باز ندارد و انسان اسیر تعلقات فانیه و دنیویه نگردد که از حق باز ماند." (نوزده هزار لغت)

در واقع، انقطاع به معنای وارستگی از غیر خدا و توجه تام به حضرتش است. یعنی هر آنچه که وجود دارد، هر چه که بخواهد ما را از خدا دور کند، باید کنار گذاشته شود. آنچه که بنده را از خدا دور کند، اصطلاحاً، در آثار مبارکه دنیا نامیده شده است. نکته مهم در این موضوع آن است که اگر شخص مؤمن، که هیچ چیز او را از حق باز نمی‌دارد، به انواع نعمت‌ها و آلاء لا تُحصی مشغول شود، باسی نیست. جمال مبارک در سورة البیان می‌فرمایند:

"خَلَّصُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الدُّنْيَا وَ زَخْرَفِهَا. أَيَاكُمْ أَنْ لَا تَقْرَبُوا بِهَا لَا تَهْتِكُوا بِالْبَغْيِ وَالْفَحْشَاءِ وَ يَمْنَعُكُمْ عَنِ صِرَاطٍ عَزَّ مُسْتَقِيمٌ. ثُمَّ اعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا هِيَ غَفْلَتُكُمْ عَنْ مَوْجِدِكُمْ وَ اِشْتِغَالِكُمْ بِمَا سِوَاهُ؛ وَ الْآخِرَةُ مَا يَقْرَبُكُمْ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ؛ وَ كَلَّمَا يَمْنَعُكُمْ الْيَوْمَ عَنْ حُبِّ اللَّهِ أَنَّهَا لَهِيَ الدُّنْيَا أَنْ أَجْتَنِبُوا مِنْهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمَفْلَحِينَ. إِنَّ الَّذِي لَنْ يَمْنَعَهُ شَيْءٌ عَنِ اللَّهِ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ لَوْ يَزِينُ نَفْسَهُ بِحُلِّ الْأَرْضِ وَ زِينَتِهَا وَ مَا خُلِقَ فِيهَا. لِأَنَّ اللَّهَ خَلَقَ كُلَّ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لِعِبَادَةِ الْمُؤْمِنِينَ. كُلُوا يَا قَوْمِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ بَدَائِعِ نِعْمَائِهِ ثُمَّ اشْكُرُوا وَ كُونُوا مِنَ الشَّاكِرِينَ." (آثار قلم اعلی، ج ۴، طبع ۱۳۳ بدیع، ص ۱۱۲-۱۱۳ / مضمون: خود را از دنیا و مال آن رهایی بخشید. مبادا به آن تقرب جوید زیرا شما را به بغی و فحشا امر کرده از صراط مستقیم عزت منع می‌کند. پس بدانید که دنیا عبارت از غفلت شما از آفریننده تان و مشغول شدن شما به غیر اوست؛ آخرت عبارت از آن چیزی است که شما را به خداوند عزیز جمیل نزدیک سازد. هر آنچه که امروز شما را از محبت الهی باز دارد همان دنیا است؛ از آن پرهیز کنید تا رستگار شوید. کسی که هیچ چیزی او را از خداوند منع نکند، ایرادی ندارد حتی اگر خود را به زیورهای زمین و زینت آن و هر آنچه که در آن خلق شده مزین سازد. زیرا خداوند تمام آنچه که در آسمانها و زمین است برای بندگان یکتاپرستش آفریده است. ای مردم، آنچه را که خداوند برای شما حلال کرده میل کنید و خود را از نعمت‌های بدیعی محروم نسازید. پس او را سپاس گوید و از شاکران باشید.)

حکایتی را جمال قدم در لوحی نقل می‌کنند که شنیدنش سبب افزایش بصیرت است:



"از جمله آن غافل بر اسم الله جمال عليه بهائی اعتراض نموده که بر دو مسند جالس بوده و يك سمت او فواکه موجود و بر سمت دیگر شربت آلات مشهود و در صف نعال سماور و اسباب حاضر. سبحان الله الی حین قلوب از کثافات و اعمال و اذکار قبل فارغ نشده و علت سمو و علو نزد آن حزب معلوم نه. بگو ای غافل جمال در آن محل موعود بوده و آن محل از او نبوده و آنچه صاحب محل به عمل آورده لَحَبَّ الله بوده و هر نفسی از نفوس و هر حزبی از احزاب از برای دوستان خود مهیا می نماید آنچه را که قوت و استطاعت اجازه می دهد و از آن گذشته حضرت مبشّر روح ما سوا فداه در کتاب جزاء می فرماید بعدد مستغاث اگر از آلاء متلونه و نعماء متعدده از برای مؤمن مهیا شود باسی نبوده و نیست و همچنین امر فرموده اند به لباس حریر و آنچه به فطرت نزدیک و لطیف و مرغوب است چه از لباس و چه از اسباب بیت. هذا ما نطق به المبشرفی کتابه المبین. بگو ای غافل قد طوی بساط القبل و ید قدرت بساط دیگر گسترده در کتاب اقدس فرمودیم من فاز بحبی حق له ان یقعد علی سریر العقیان فی صدر الامکان و الذی منع عنه لو یقعد علی الثراب انه یتعید منه الی الله مالک الادیان." (اسرار الآثار، ج ۳، ص ۲۴-۲۵ / مناهج الاحکام، فاضل یزدی ص ۳۰۱-۳۰۲ / مقصود از "آن غافل"، طبق تصریح جناب فاضل مازندرانی در ج ۳ اسرار الآثار، ص ۲۴، مآ هادی دولت آبادی ازلی است.)

بنابراین، منقطع کسی است که توجهش به سوی خدا باشد به درگاه او وارد شود، به او ناظر گردد و در برابر او شهادت به یکتائی اش دهد. بنابراین، مقصود از انقطاع، وارستگی از غیر خداوند و روی آوردن به حضرت محبوب است. یعنی باید خود را تا بدان حد ارتقاء بخشد که هیچ چیز نتواند او را از محبت الهی باز دارد. هنگامی که از جمال مبارک راجع به مقصود از انقطاع سؤال شد فرمودند، "مقصود از انقطاع، انقطاع نفس از ما سوی الله است. یعنی ارتقاء به مقامی جوید که هیچ شی از اشیاء از آنچه در مابین سماوات و ارض مشهود است او را از حق منع ننماید. یعنی حب شی و اشتغال به آن او را از حب الهی و اشتغال به ذکر او محجوب ننماید. چنانچه مشهوداً ملاحظه می شود که اکثری از ناس الیوم تمسک به زخارف فانیه و تشبث به اسباب باطله جسته و از نعیم باقیه و اثمار شجره مبارکه محروم گشته اند. اگر چه سالک سبل حق به مقامی فائز گردد که جز انقطاع، مقامی و مقری ملاحظه ننماید و لکن این مطلب را ذکر،

ترجمان نشود و قلم، قدم نگذارد و رقم نزند. ذلک من فضل الله يُعْطِيهِ من يشاء. باری مقصود از انقطاع، اسراف و اتلاف اموال نبوده و نخواهد بود. بلکه توجّه الی الله و توسّل به او بوده. و این رتبه به هر قسم حاصل شود و از هر شیئی ظاهر و مشهود گردد، اوست انقطاع و مبدأ و منتهای آن. اِذَا نَسَأَ اللهُ بَانَ يَنْقَطِعْنَا عَمَّنْ سِوَاهُ وَيَرْزُقُنَا لِقَاءَهُ، اِنَّهُ مَا مِنْ اِلَهٍ اِلَّا هُوَ؛ لَهُ الْاَمْرُ وَالْخَلْقُ، يَحِبُّ مَا يَشَاءُ لِمَنْ يَشَاءُ و اِنَّهٗ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرًا. " (دریای دانش، ص ۱۵۷-۱۵۸)

**رَأْسُ الْفِطْرَةِ:** فطرت در لغت به معنای خلقت و طینت و حالت طبیعی و به معنی سنت است (اسرار الآثار ج ۴ ص ۴۵۰). ماهیت یا فطرت، قبل از موجود شدن، در علم حق ایجاد می شود و بعد، وجود به آن تحقّق می یابد. در واقع فطرت انسان پاک است، اما در این عالم آلوده می شود و از فطرت اصلی منحرف می گردد. حضرت بهاء الله در لوحی می فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی شد؛ چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده اند" (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۸۲).

در لوح دیگری هم پیغامی به ابن ذئب ارسال می دارند و به او توصیه می فرمایند، "اتق الله ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصغا نمود و قبول فرمود، تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما" (مجموعه اشراقات، ص ۴۰).

بنابراین، انسانی که فطرتش پاک باقی بماند، می داند که در مقابل عظمت پروردگار باید سر تعظیم فرود آورد و در کمال خضوع و خشوع به درگاهش روی آورد. در کلمات مکنونه عربی (فقره ۴۲) می فرمایند، "كُنْ لِي خَاضِعًا لِأَكُوْنَ لَكَ مُتَوَاضِعًا وَ كُنْ لِأَمْرِي نَاصِرًا لِتَكُوْنَ فِي الْمُلْكِ مَنصُورًا." (مضمون: برای من فروتن باش تا برای تو متواضع باشم و یاور امر من باشد تا در عالم وجود یاری کرده شوی.) باید توجّه داشت که حضرت ولی امرالله در ترجمه این فقره از کلمات مکنونه، تواضع خداوند را اینگونه معنی کرده اند که خداوند در کمال محبت به بنده اش تجلی خواهد کرد.

این اقرار به افتقار، یا فقر از ماسوی الله، که حضرت رسول اکرم هم به آن افتخار می فرمود و "الفقر فخری" فرمود، روی آوردن به تمام وجود به خداوند غنی مطلق است؛ یعنی نیاز به او و

بی نیازی از غیر او. در حقیقت خداوند انسان را غنی از غیر خود آفریده است و با بیان "خَلَقْتُكَ غَنِيًّا كَيْفَ تَفْتَقِرُ" (کلمات مکنونه عربی / مضمون: من تو را بی نیاز آفریدم چگونه است که احساس نیاز می کنی) کاملاً مشخص کرده اند که در وجود انسان کنوزی نهفته است که او را فقط نیازمند خداوند می کند تا به صیقل تربیت این گنج های پنهان را به ظهور برساند.

حضرت عبدالبهاء درباره عبارت "الفقر فخری" می فرمایند، "حضرت محمد رسول الله نفس مبارک را فقیر خواند و الفقر فخری فرمود. این فقر متاع دنیوی نیست و احتیاج به حُطام عالم فانی نه. این فقر عبارت از نیستی است و فنای محض. تا انسان در سبیل رحمان در مقام فنای صرف نیاید بقای بحت نبیند؛ سایه فانی گردد چون انوار آفتاب بتابد؛ دلیل تابش آفتاب فنای ظلّ است. پس باید به کلی هواجس بقای وجود مفقود گردد تا انوار محمود بتابد و سرّ سجود جلوه نماید. (سفینه عرفان، دفتر دوم، ص ۱۵۴)

در قرآن کریم تصریح است که خداوند آنقدر واسع است که همه را از وسعتش نصیبی می بخشد: "يُغْنِي اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا." (سوره نساء، آیه ۱۳۰ / خداوند همه را از وسعت بی پایان خود بی نیاز خواهد ساخت و او واسع و حکیم است.) جمال مبارک می فرمایند که این بشارتی است به یومی که چنین اتّفاقی خواهد افتاد؛ این بشارت به جمیع انبیاء و رسولان الهی داده شده و عبارت از یوم الله است:

"الحمد لله الذي وفي بما أوحى على كافة انبيائه ورسله وبشر الكلّ بأيامه ومنها يوم الذي وعدنا به في محكم كتابه بقوله جلّ سلطانه يوم يُغْنِي اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَإِنَّهُ هُوَ يَوْمُنَا هَذَا إِذْ أَرَى بَأَنَّهُ أَغْنَى فِيهِ كُلٌّ مَنْ دَخَلَ فِي ظِلِّهِ مِنْ سَعَةِ عِلْمِهِ وَحِكْمِهِ بِحَيْثُ أودَعَ فِيهِ زَمَامَ الْعُلُومِ فِي قَبْضَةِ أَقْلٍ عَبِيدِهِ وَفِي صَفْقَةِ أَذَلِّ رَعِيَّتِهِ إِذْ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ حُبِّهِ فِي أَيَّامِ ظَهْرِهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُلْهِمُ مَنْ يَشَاءُ بَجَنُودِ وَحْيِهِ وَيَقْدِفُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ نُورَ عِلْمِهِ. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الظَّاهِرُ بظهور نَفْسِهِ بِحَيْثُ مَا بَقِيَ لَهُ حِجَابٌ إِلَّا نُورَ جَمَالِهِ وَلَا سَحَابٌ إِلَّا فَرَطَ ظَهْرِهِ." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۱۹ / مضمون: ستایش مرخدای را سزاست که به آنچه که بر جمیع انبیاء و رسل وحی فرستاد و جمیع را به ایام خود بشارت داد وفا کرد و از آن جمله بود روزی که به ما وعده داده شد در کتاب کریم خود که خداوند همه را از وسعت غنای خود بی نیاز خواهد کرد و این همان روز است که می بینیم که او

هر آن کس را که در ظلّ او آمد از وسعت علم و حکمت خود به نحوی بی نیاز ساخت که زمام علوم را در اختیار کوچک‌ترین بندگانش و در پیمان ذلیل‌ترین رعیت خود قرار داد که در یوم ظهورش به ریسمان حبّ او چسبید و ستایش مرخدای را سزاست که به جنود وحی هر کسی را که خواست الهام بخشید و در قلب هر کس که خواست نور علمش را تاباند. نیست خدایی جز او که به ظهور نفس خود ظاهر است به نحوی که هیچ چیز برای او حجاب نماند مگر نور جمالش و هیچ سحابی وجود ندارد مگر شدت ظهورش.)

جمال قدم این حدیث را در جای دیگر نیز به نوعی به کار برده‌اند که هر نفسی همانند این عالم است و هر آنچه در این عالم وجود دارد در انسان هم وجود دارد. اما، انسان‌ها همه یکسان نیستند. گروه اوّل مؤمنان هستند که جمیع کائنات را به نوعی در خود به نحو مثبت، یا به اصطلاح جمال مبارک "شئونات قدسیه"، دارند مانند: "سماء علم و ارض سکون و اشجار توحید و افنان تفرید و اغصان تجرید و اوراق ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیه و انهار حکمیه و لآلی عزّ صمدیه." (مجموعه الواح، ص ۱۸۲)

گروه دوم مشرکین هستند که ضدّ جمیع این موارد وجود دارد مانند: "سماء اعراض و ارض غلّ و اشجار بغضا و افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اوراد فحشا." (همان، ص ۱۸۴)

اما گروه اوّل، یعنی مؤمنین، دو قسم هستند. بعضی به علّت حجابات نالایقه از مشاهده این رحمت الهیه محروم هستند و بعضی هم به عنایت رحمن بصرشان مفتوح شده است و به چشم الهی نظر می‌کنند تا آنچه که در نفس ایشان به ودیعه گذاشته شده بیابند و آثار قدرت الهیه را در خود به چشم سرّ و سرّ مشاهده کنند. هر نفسی که به این مقام رسید به "یوم یغنی الله کلاً من سعته" فایز شده و ادراک آن یوم را نموده و به شأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده می‌نماید که جمیع اشیا را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه می‌نماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ینظرُ بصرالله." (همان، ص ۱۸۳)

بنابراین، فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ زیرا در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید. زیرا، وعده الهی است که در این یوم هر کسی در ظلّش وارد شود از لحاظ علم و حکمت بی نیاز شود. (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۱۹)

نکته دیگر، اقرار به عجز از شناخت خداوند است. جمال قدم در توضیح حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه" به نکته ظریفی اشاره دارند و آن اقرار بنده به عجز از شناخت خویش و ناتوانی از عرفان الهی است و آن را اوج عرفان فرد می‌دانند. بیان مبارک درباره عرفان نفس ناطقه چنین است: "اگر الی ما لانهایه به عقول اولیه و آخریه در این لطیفه ربّانیه و تجلی عزّ صمدانیه تفکر نمائی البتّه از عرفان او کما هو حقّه خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی و چون عجز و قصور خود را از بلوغ به عرفان آیه موجوده در خود مشاهده نمودی، البتّه عجز خود و عجز ممکنات را از عرفان ذات احدیه و شمس عزّ قدّمیه به عین سرّ و سرّ ملاحظه نمائی و اعتراف بر عجز در این مقام از روی بصیرت منتهی مقام عرفان عبد است و منتهی بلوغ عباد. و اگر به مدارج توکل و انقطاع به معارج عزّ امتناع عروج نمائی و بصر معنوی بگشائی این بیان را از تقیید نفس آزاد و مجرد بینی و من عرف شیئاً فقد عرف ربه به گوش هوش از سروش حمامه قدس ربّانی بشنوی." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۵۲-۳۵۳)

مطلب دوم در بیان مبارک "الخصوع بالاختیار" است. این خضوع و خشوع باید به نحوی باشد که ذرات تراب هم به آن شهادت دهند. زیرا اگر کسی چندان که باید و شاید بدان حدّ از فروتنی که شایسته حضور در پیشگاه خداوند است نرسد، تراب بر آنها پیشی گیرد. در لوح مبارک خطاب به ابن ذئب به این نکته تصریح دارند که، "به راستی می‌گویم و لوجه الله می‌گویم این عبد و این مظلوم شرم دارد خود را به هستی و وجود نسبت دهد تا چه رسد به مقامات فوق آن. انسان بصیر هر هنگام بر ارض مشی می‌نماید خود را خجل مشاهده می‌کند چه که به یقین مبین می‌داند که علّت نعمت و ثروت و عزّت و علوّ و سموّ و اقتدار او باذن الله ارضی است که تحت جمیع اقدام عالم است. و نفسی که به این مقام آگاه شد البتّه از نخوت و کبر و غرور مقدّس و مبرّاست." (ص ۳۳-۳۴)

در این مقام از قلم اعلی نازل آنچه که کفایت کند اهل ارض را: "احبّای الهی در هر مجمع و محفلی که جمع شوند باید به قسمی خضوع و خشوع از هریک در تسبیح و تقدیس الهی ظاهر شود که ذرات تراب آن محلّ شهادت دهند به خلوص آن جمع؛ و جذبه بیانات روحانیه آن انفس زکیّه ذرات تراب را اخذ نماید نه آن که تراب به لسان حال ذکر نماید انا افضل منکم چه

که در حمل مشقات فلاحین صابرم و به کلّ ذی روح اعطای فیض فیاض که در من ودیعه گذارده نموده و می‌نمایم. مع همه این مقامات عالیه و ظهورات لاثحصی، که جمیع مایحتاج وجود از من ظاهر است، به احدی فخر ننموده و نمی‌نمایم و به کمال خضوع در زیر قدم کلّ ساکنم." (اقتدارات، ص ۲۲۰)

این خضوع باید از صمیم قلب و عاشقانه باشد؛ می‌فرمایند "الخضوع بالاختیار"؛ بنابراین باید از ژرفنای دل، در کمال محویت و فنا باشد. شخصی از احباء نزد جمال مبارک اظهار مظلومیت نمود. جمال قدم در جواب او فرمودند، "عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خودبینی جایز نه. اگر خطوه‌ای از این سبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه. بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شداید خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده‌اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی. حال قاصدی از اعلیٰ مقاصد عزّ مقصود نازل و به کلماتی ناطق است. بفهمید که که می‌گوید و چه می‌گوید. تالله لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلیّ الاعلیّ لفدیتم بانفسکم حباً لله مالک الأسماء." (اقتدارات، ص ۲۵۴ / مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۲۹)

**رأس القدرة والشجاعة:** دو مطلب در ذیل این بحث ذکر شده است. نخست اعلاء کلام الهی است. می‌دانیم که یکی از موارد عهد و میثاق الهی، انتشار امرالله است. زیرا به بیان جمال قدم، "شان نزول شأن حق است و انتشار شأن خلق و إنه لناشر أمره بید النّاشرات من ملائكة المقرّبین." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۹۲)

اما این که اشاعه امرالله را نشانه قدرت و شجاعت می‌دانند شاید در این بیان مبارک نهفته باشد که فرمودند، "نزد بزرگان مرا یاد نمائید و مترسید." (دریای دانش، ص ۳۵)

درباره ترویج امرالله و شرایط آن در آثار مبارکه به وفور بیاناتی مذکور و مشهور. از آنجا که "حق دوست نداشته نفسی محروم ماند" (لثالی الحکمة، ج ۱، ص ۱۸۲) جمیع را امر فرموده امر الهی را ترویج نمایند و احدی را معاف نکرده است. جمیع را مأمور فرموده که آنی راحت نجویند و استراحت ننمایند و با بیان "أن یا احباء الله لاتستقروا علی فراش الرّاحة و إذا عرفتم بارئکم و

سَمِعْتُمْ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ، قَوْمُوا عَلَى النَّصْرِ ثُمَّ انْطَقُوا وَلَا تَصْمُتُوا أَقْلَ مِنْ آئِنٍ" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۵۴ / مضمون: ای احببای الهی، در بستر راحت نخوابید و هنگامی که پروردگارتان را شناختید و آنچه را که بر او وارد شده شنیدید، به یاری قیام کنید و سخن بگویید و یک آن ساکت نمانید)، جمیع را امر به نصرت با حکمت و بیان فرموده‌اند.

حال، باید توجه داشت که خداوند به احدی نیاز ندارد که به نصرت او قیام کند بلکه این فضل الهی است که احببایش را به نصرت امرالله امر می‌فرماید. در سورة القميص می‌فرمایند، "قل إِنَّهُ لَنْ يَحْتَجَّ بِأَحَدٍ وَإِنَّ النَّصْرَ كُلَّهُ فِي قَبْضَتِهِ؛ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ بِأَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ وَإِنَّهُ لَهُو الْعَزِيزُ الْمُقْتَدِرُ الْحَكِيمُ وَإِنَّهُ لَوْ يَأْمُرُ النَّاسَ بِالنَّصْرِ هَذَا مِنْ فَضْلِهِ عَلَيْهِمْ لِيُبَلِّغَهُمْ إِلَىٰ مَا أَرَادَ وَإِنَّهُ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ..." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۴۸ / مضمون: بگو او هرگز به کسی نیازی ندارد و نصرت تماماً در قبضه اختیار او است؛ هر کس را بخواهد به امری از سوی خود یاری می‌رساند و او عزیز و توانا و فرزانه است و اگر مردمان را به نصرت امر می‌کند از فضل او بر آنها است تا به آنچه که اراده کرده است برسند و او از همه اهل عالم بی‌نیاز است).

اما، ترویج امر الهی دارای شرایطی است و اتصاف به صفات مزبور مقدم بر ترویج است. عبارت مشهور "اولاً فانصَحْ نَفْسَكَ ثُمَّ انصَحِ الْعِبَادَ وَ هَذَا مَا قَدَّرْنَا لِعِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۹۹ / نخست خود را اندرز بده سپس بندگان را و این را ما برای بندگان مخلص خود مقدر کرده‌ایم.) گویای آن است که اگر نفسی خود عامل نباشد، کلامش در دیگران تأثیر نگذارد.

می‌دانیم که در اصطلاح امری "عدل" عبارت از اقبال به مظهر ظهور ("قل إِنَّ عَدْلَ الَّذِي تَضَطَّرِبُ مِنْهُ أَرْكَانَ الظُّلْمِ وَ تَنْعَدِمُ قَوَائِمَ الشَّرْكِ هُوَ الْإِقْرَارُ بِهَذَا الظُّهُورِ..." [آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۵۴] / مضمون: بگو عدلی که ارکان ظلم از او مضطرب است و ستون‌های شرک از آن به لرزه درآید اقرار به این ظهور است) و فحشا عبارت از اعراض از مظهر ظهور است ("خافوا عن الله وَ لَا تَفْعَلُوا الْبَغْيَ وَ الْفَحْشَاءَ فِي ذَوَاتِكُمْ وَ هُمَا الْأَعْرَاضُ مِنْ جَمَالِي وَ الْوُقُوفُ عَلَىٰ أَمْرِي" [مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۷۳] / مضمون: بترسید از خدا و در ذات خود مرتکب بغی و فحشا نشوید و این دو عبارتند از اعراض از جمال و توقّف بر امرم) و اقبال به مظهر ظهور بدون اطاعت از او امر او

پذیرفتنی نیست. حال، اگر نفسی دیگران را به اقبال به مظهر ظهور امر کند و خود عملاً معرض باشد، نسبتش مقطوع می‌گردد. جمال قدم می‌فرمایند، "أيقن بأنّ الذي يأمر الناس بالعدل و يرتكبُ الفحشاء في نفسه، إنّه ليس منّي ولو كان على اسمي." (کلمات مکنونه عربی، فقره ۲۸ / مضمون: یقین داشته باش کسی که مردمان را به عدل امر کند و خودش مرتکب فحشا شود، او از من نیست حتی اگر اسم من روی او باشد.)

بنابراین، قدم اول اتّصاف به صفات الهی است و سپس وارد شدن در میدان نشر نفحات الله و ابلاغ کلمة الله. در سورة الدّم خطاب به جناب نبیل زرنندی شرایط تبلیغ بیان می‌فرمایند:

"أولاً فاحرق حجابات الموهوم عن وجه قلبك بسلطاني العزيز المقتدر المعلوم ثم ادخل مصر الرحمن باسمي العزيز السّبحان و لا تلتفت الى ما كان و ما يكون و لو تشهد بانّ الشّيطان جلس على بابيه و يمنعك عن الدّخول فاغمض عيناك عنه ثم استعدّ بجمالی المبارک المهيمن المحبوب. و اياك ان لا تجلس مع اللّذين تجد آثار غلّهم كأثر الحرارة في الصّيف او كأثر البرودة في السّموم و انك فرّ عنهم و عن مثلثهم و لا تنظر اليهم و بما عندهم بل الى امری الذي يكون خيراً عن كلّ شیء لو انتم تشعرون. و ان تريد ان تمرّ على البلاد فاستشرق عليها بانوار ربّك ثم تفكّر فيما ترى من صنع ربّك لتكون من اللّذينهم يتفكّرون. و كن متخلّقاً باخلاقی بحيث لو يبسط عليك احد ايادي الظّلم انت لا تلتفت اليه و لا تتعرّض به دع حكمه الى ربّك القادر العزيز القيوم. كن في كلّ الاحوال مظلوماً تالله هذا من سجّيتي و لا يعرفها الا المخلصون. ثم اعلم بانّ تأوّه المظلوم حين اصطباره لا عزّ عند الله عن كلّ عمل لو انتم تعلمون. ان اصبر فيما يرد عليك فتوكّل في كلّ الامور على الله ربّك و انّه يكفيك عن ضرّ ما خلق و يخلق و يحفظك في كنف امره و حصن ولايته و انّه ما من اله الا هو له الخلق و الامر و كلّ به يستنصرون. و ان يغتبك نفسُ انت لا تفعل به كما فعل لئلا تكون مثله ثم اعرض عنه و توجه الى خباء القدس في هذا السّرادق المقدّس المرفوع. كن بين الناس كتلال المسك لتفوح منك روائح القدس بينهم لعلّ تجذبهم الى فناء قدس محبوب. ان وجدت معيماً لنفسك من احباء الله فاستأنس به في كلّ عشق و اشراق



وفی کلّ سنین و شهور. فاقتد فی کلّ الامور بالله ناصرک ثمّ امش بین العباد بوقاره و سکینته ثمّ بلّغهم امر مولاک علی قدر الذی یقدرون ان یسمعون. " (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۶۰-۶۱)

(مضمون کلی بیان مبارک این است که در قدم اول حجبات موهوم را از وجه قلبت بردار؛ سپس در مدینه رحمن وارد شو و به هیچ چیز توجه ننما و اگر شیطان را دیدی که دم در نشسته و تو را از ورود منع می کند چشم از او برگیر؛ سپس به جمال پناه بر. مبادا با کسانی نشست و برخاست کنی که آثار کینه در آنها وجود داشته باشد؛ از آنها و امثال آنها فرار کن. به آنها ابداً منگر بلکه به امر من ناظر باش. اگر بر شهرها گذر کنی به نور الهی اشراق نما. پس در صنع پروردگار اندیشه نما؛ به اخلاق من متخلّق شو؛ اگر کسی به تو ظلم کرد اعتنا نکن و اعتراض منما؛ حکم او را به خدا واگذار و همیشه مظلوم باش. هر آنچه بر تو وارد شود صبر کن و توکل به حق نما. اگر کسی غیبت تو را کرد مبادا تو غیبت او را کنی که مثل او می شوی؛ پس از او روی بگردان و به سراپرده های قدس توجه نما؛ اگر از احبّاء کسی به یاری تو برخاست با او مؤانس شو. در جمیع امور به خداوند اقتدا کن؛ به وقار و سکون بین بندگان قدم بردار؛ بعد امر مولایت را به آنها به اندازه درکشان ابلاغ کن.)

مطلب دوم در بیان مبارک در رأس القدرة و الشجاعة استقامت بر حبّ الهی است. از اهمّ امور در امر الهی استقامت است، یعنی بر صراط مستقیم الهی سلوک کردن و ادنی انحرافی نجستن است. در برابر اقدامات اعدا کوچک ترین تزلزلی به خود راه ندادن و هر ناملایمتی را به جان خریدن است. چنین استقامتی نشانه قدرت و شجاعت است.

توصیه جمال قدم به احبّاء و اصفیاء آن است که طوری بر امر الهی مستقیم باشند که طوفان افتتان آنها را از جا حرکت ندهد. (پیک راستان، ص ۸)

در بیان دیگر استقامت را "افضلّ جمیع اعمال" ذکر می فرمایند و می افزایند که باید به شأنی بر امر الله مستقیم بود "که اوهام نفوس مدعیه موهومه احبّای حق را از شطر احدیه منع ننماید." (همان، ص ۲۹)

باید به نحوی و با استقامتی بر خدمت امر قیام کرد که جنود فجار که از آیات الهی رو برگردانده اند و تابع هر ملحد مکاری هستند نتوانند آنها را مانع شوند. (همان، ص ۴۳-۴۴)

حضرت بهاء الله دعا می‌کنند که، "از حق می‌طلبیم کلّ از کوثر استقامت بیاشامند به شانی که هیچ شیئی از اشیاء و هیچ امری از امور و هیچ حکایتی از قصص اولین و آخرین ایشان را از مالک یوم الدین منع ننماید." (فاران حبّ، ص ۳۲)

جمال قدم فردی را که بتواند استقامت نماید "رأس عالم" قلمداد می‌فرمایند، "فی الحقیقه الیوم اگر نفسی به عرفان و استقامت فائز گردد او رأس عالم و قلب امم است. هنیئاً له." (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۱) و در کلام دیگر از قلم اعلی نازل، "اهل بهاء باید به استقامت و قدرتی ظاهر شوند که احدی را مجال گفتار و انکار ننماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۹۷، ص ۱۴۴-۱۴۵)

ارزش استقامت در این دور آنقدر است که حضرت عبدالبهاء آن را "از اعظم موهبت حضرت پروردگار از برای نوع انسان" می‌دانند و تأکید دارند که احبّاء باید "همواره مانند کوه آهنین مقاومت هجوم شبهات ظالمین نمایند، علی‌الخصوص شکوک اهل فتور." و توضیح می‌فرمایند که اهل فتور "مانند آهن سردند که ابداً از چیزی متأثر نشوند، حتی در زیر پتک و سندان ابداً تأثیری حاصل ننمایند و تحقیقی و تفکّری و تعمّقی نجویند و جز معیشت دنیویّه چیزی نخواهند." (یادنامه مصباح منیر، ص ۴۰) و استقامت را اعظم معجزه می‌شمارند: "الیوم استقامت عین کرامت است بلکه اعظم معجزه در عالم بشریت." (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۱)

اما برای استقامت دلیل و نشانی قائل می‌شوند و آن عبارت از "جانفشانی و همت و غیرت در سبیل الهی" است. (همان، ص ۴۷) و در مقام مثال می‌فرمایند، "هر شجری بیخ محکم کند و ریشه مستحکم گرداند ثمر و بر برآورد و میوه تر مبدول دارد. یعنی نفوس ثابته مستقیمه در امرالله موفق بر اعمالی گردند و مؤید بر اطواری شوند که سبب حصول روح و ریحان دوستان گردد و علّت خوشنودی قلوب یاران." (همان، ص ۴۷-۴۸)

اگرچه در آثار الهی در زمینه استقامت بیانات عدیده موجود، اما به نقل یکی از آنها اکتفا می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ایام امتحان است. باید احبّای الهی در نهایت استقامت مقاومت اریاح افتتان نمایند. در قرآن می‌فرماید، «أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ مَرَّةٍ أَوْ مَرَّتَيْنِ». همیشه محکّ امتحان در میان و زر خالص از نحاس مغشوش واضح و نمایان. یاران الهی چون از

معدن رحمانی هستند البتّه در نار امتحان رخ برافروزند و لطافت و ملاحظت بی اندازه ظاهر فرمایند. صواعق این امتحانات بر مرکز عهد واقع. الحمد لله تا به حال ثابت و مستقیم و قائم و مقاوم. امید است که من بعد نیز موفق به استقامت در این امر عظیم شود و یاران الهی نیز هر یک مانند جبل عظیم قدم ثبوت بنمایند و به نشر نفحات الهی پردازند. دقیقه‌ای راحت نخواهند؛ لحظه‌ای آرام نجویند؛ از هیچ بلائی مضطرب نشوند و از هیچ مصیبتی متزلزل نگردند. زیرا امر عظیم است و مقاومت روی زمین و تربیت و هدایت جمیع اقالیم البتّه چنین نفوس مورد صدهزار بلایا گردند و معرض هزار گونه رزایا. ولی تأیید و توفیق نیز بی منتهی. حرب شدید است اما نصرت جنود ملاً اعلیٰ نیز عظیم." (فاران حبّ، ص ۱۰۹ / عبارت نقل شده از قرآن کریم، آیه ۱۲۶ از سوره توبه است که با قدری تفاوت نقل شده است. اصل آیه مبارکه چنین است: "أَوْلَايَرُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَكَّرُونَ" مضمون آن که: آیا مشاهده نمی‌کنند که هر سال یک یا دو بار مورد امتحان واقع می‌شوند و باز توبه نمی‌کنند و متذکر نمی‌شوند.)

بنابراین، نشانه قدرت و شجاعت در امر مبارک قیام به اعلاء امرالله و انتشار نفحات الله و هدایت خلق الله به ساحت عزّ الهی است که مسلماً فردی که قیام به این امر نماید مواجه با مشکلات و مشقّات بسیار خواهد شد و نشانه دوم استقامت بر حبّ او در این سبیل است. استقامت آنقدر اهمّیت دارد که حضرت بهاءالله به آیه‌ای که دو بار در قرآن آمده و حضرت رسول اکرم فرمودند که آن دو آیه مرا پیر کرد، استناد می‌فرمایند: "استقامت بر امر حجّتی است بزرگ و برهانیست عظیم، چنانچه خاتم انبیاء فرمودند «شَبَّبتنی الآیتین»، یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است، چنانچه می‌فرماید «فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ.» (آیات الهی، ج ۲، ص ۱۲۲ / توضیح آن که آیه "فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ" در سوره هود آیه ۱۱۲ و سوره شوری آیه ۱۵ عزّ نزول یافته است. ملاً محسن فیض کاشانی نیز در کتاب الصّافی، ص ۸۱۵، نقل می‌کند که از بعضی راویان نقل شده که حضرت رسول را در خواب دیدم و گفتم که از شما روایت شده که فرمودید هود مرا پیر کرد. فرمودند بله. گفتم چه چیزی شما را پیر کرد؛ حکایت فرمایید. فرمودند آیه "فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ."

حضرت عبدالبهاء نیز در کمال ظرافت این دو عبارت را در بیانی نقل می‌فرمایند و سپس از خدا می‌خواهند که استقامت عنایت فرماید: "استقامت بر امر الله از اعظم مواهب حیّ قیومست و شخص مستقیم به نصرت جنود ملاً اعلی موعود و این از خصائص جواهر وجود ولی صعب مستصعب. فاستقیم كما امرت برهانست عظیم و شیئتی الآیتان دلیلی است مبین. لهذا این عبد در جمیع احیان تضرع به حضرت یزدان می‌نماید و جزع و زاری می‌کند و مناجات می‌نماید ربّی رَبِّي ثَبَّتْ قَدَمِي عَلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ وَ وَفَّقَنِي عَلَى خِدْمَةِ أَمْرِكَ الْعَظِيمِ وَ أَسْتَقِيمُنِي عَلَى إِعْلَاءِ كَلِمَتِكَ بَيْنَ الْعَالَمِينَ." (پیک راستان، ص ۲۴۱ / مضمون عبارت عربی: ای پروردگار من، قدم مرا بر صراط مستقیم خود ثابت کند و مرا بر خدمت امر عظیمت موفق فرما و بر اعلاء کلمات بین اهل عالم مستقیم مدار).

کلام آخر را از جمال قدم بشنویم: "اوصیکم یا احبّائی بالاستقامة الکبری ان اذکروا اذ قال الرسول انّها شیئتی کذلک یدکرکم الناصح الامین کم من ذئب یظهر بلباس الانسان ان اعرفوا و لا تتبعوا کلّ مکار اثیم انّ الذی استقام علی الامر انه من اهل البهاء فی لوح عظیم." (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۳-۱۴ / مضمون: ای احبّای من شما را به استقامت کبری توصیه می‌کنم یاد آورید رسول را موقعی که فرمود استقامت مرا پیر کرد. اینچنین ناصح امین شما را متذکر می‌دارد. چه بسا گرگی که به لباس انسان ظاهر شود، این را بدانید و هر مکار گناهکاری را پیروی نکنید. کسی که بر امر استقامت فرماید او در لوح عظیم از اهل بهاء محسوب است.)

**رأس الإحسان:** احسان به معنای نیکوکاری و نیکو بودن است. اما در قرآن کریم کسی را که در مقابل خداوند سر تسلیم فرود آورد و یکتاپرستی را پیشه کند، یعنی طریقی را که حضرت ابراهیم نشان داده است در پیش بگیرد، محسن خوانده است. در سوره بقره آمده است، "وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا." (سوره نساء، آیه ۱۲۵ / مضمون: دین و آیین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند، و نیکوکار باشد، و پیرو آیین خالص و پاک ابراهیم گردد؟ و خدا ابراهیم را به دوستی خود، انتخاب کرد.)

بنابراین، احسان در کلام خدا دارای معنای متفاوتی است. هنگامی که از حضرت عبدالبهاء درباره معنای آیه قرآنی فوق استفسار شد، در جواب فرمودند: "إِعْلَمَ أَيَّدَكَ اللَّهُ أَنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ وَالتَّسْلِيمَ لَهُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ وَ الْمِنْهَجُ الْقَوِيمُ يَسْتَحِيلُ حُصُولُهُ إِلَّا لِمَنْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ، وَ هَذَا هُوَ الْإِيمَانُ الصَّحِيحُ بَرَبِ الْعَالَمِينَ لِأَنَّ التَّسْلِيمَ فَرَعُ الْإِيمَانِ فَلَا يَكَادُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُسَلِّمَ إِلَّا بَعْدَ الْإِيْقَانِ، ثُمَّ أَرْدَفَ هَذَا الْبَيَانَ بِأَمْرٍ آخَرَ وَقَالَ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ أَطْلَقَ فِي الْإِحْسَانِ وَ لَمْ يُقَيِّدْهُ بِشَيْءٍ فِي حَيْزِ الْإِمْكَانِ، فَوْجُودُ هَذَا الْإِنْسَانِ رَحْمَةً لِلْعِبَادِ لِأَنَّهُ يَزِدَادُ لُطْفًا وَ إِحْسَانًا فِي كُلِّ أَنْ، وَ حَيْثُ الْحَالُ عَلَى هَذَا الْمَنَوَالِ عَرَفْنَا أَنَّ الْفَلَاحَ وَ النَّجَاحَ وَ الْفَوْزَ وَ النَّجَاةَ لِمَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ بَلَغَ مَقَامَ التَّسْلِيمِ وَ الرِّضَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهُ إِلَى اللَّهِ وَ وَجَّهَ وَجْهَهُ لِلَّذِي فَطَرَ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ وَ أَحْسَنَ إِلَى الْوَرَى وَ أَعَانَ الضُّعْفَاءَ وَ أَغَاثَ الْفُقَرَاءَ وَ ضَمَدَ جَرِيحَ الْفُؤَادِ وَ قَرِيحَ الْأَحْشَاءِ وَ دَاوَى كُلَّ طَرِيحِ الْفِرَاشِ سَقِيمِ الْإِنْتِعَاشِ بَلْ فَدَى حَيَاتَهُ حُبًّا بِاللَّهِ لِرَاحَةِ عِبَادِ اللَّهِ، وَ أَمَّا الْإِحْسَانُ الْحَقِيقِيُّ وَ الْعَطَاءُ الْمَوْفُورُ هُوَ الْهُدَى مِنْ أَهْلِ التَّقَى لِكُلِّ مَنْ يَتَذَكَّرُ وَ يَخْشَى، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْمَوْهَبَةُ الْعُظْمَى وَ الْعَطِيَّةُ الَّتِي سَجَدَتْ لَهَا مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ... ثُمَّ أَرْدَفَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى إِسْلَامَ الْوَجْهِ بِالْإِحْسَانِ وَقَالَ وَ هُوَ مُحْسِنٌ. أَيُّ لَا يَكْمُلُ إِسْلَامُ الْوَجْهِ وَ الْإِيمَانُ الْحَقِيقِيُّ إِلَّا بِالْإِحْسَانِ وَ صَالِحِ الْأَعْمَالِ، ثُمَّ الْإِحْسَانُ الْحَقِيقِيُّ أَنْ تَدْعُ إِلَى الْهُدَى وَ تُحَرِّضَ عَلَى التَّوَجُّهِ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى، وَ تُبْرِئَ الْأَصَمَّ وَ الْأَعْمَى وَ تَهْدِيَ إِلَى الصِّرَاطِ السَّوِيِّ بِقُوَّةِ بَرَهَانِ رَبِّكَ الْأَبْهَى وَ لَا شَكَّ أَنَّ النَّجَاةَ تَحُومُ حَوْلَ هَذَا الْحِمَى وَ أَيُّ فَضِيلَةٍ أَعْظَمُ مِنْ هَذَا أَنْ يُسَلِّمَ الْإِنْسَانُ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ يُحْسِنَ إِلَى الْوَرَى وَ كَذَلِكَ الْإِحْسَانُ الْحَقِيقِيُّ أَنْ تَكُونَ آيَةً رَحْمَةً رَبِّكَ الْكُبْرَى شَفَاءَ كُلِّ عَلِيلٍ وَ رَوَاءَ كُلِّ غَلِيلٍ وَ مَلَاذَ كُلِّ وَضِيعٍ وَ مَعَادَ كُلِّ رَفِيعٍ وَ مَلْجَأَ كُلِّ مُضْطَرٍّ وَ مَرْجَعَ كُلِّ مُقْتَرٍ، هَذَا هُوَ الْأَمْرُ الْمَبْرُورُ وَ الْفَيْضُ الْمَوْفُورُ وَ السَّعْيُ الْمَشْكُورُ إِنَّ رَبِّي لِعَزِيزٌ غَفُورٌ. (مكاتب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۹۴-۳۹۵ / مضمون: خداوند تو را تأیید فرماید؛ بدان که این اسلام و تسلیم همانا صراط مستقیم و منهج قویم است که رسیدن به آن میسر نیست مگر برای کسی که شنیده‌ها را کنار بگذارد و اوشهید است. و این ایمان صحیح به پروردگار جهانیان است. زیرا تسلیم فرع بر ایمان است. انسان نمی‌تواند تسلیم شود مگر آن که ایقان داشته باشد. بعد به این بیان امر دیگری را

می‌افزاید و می‌گوید که او محسن است و احسان را آزاد می‌گذارد و به هیچ چیزی در عالم وجود مقید نمی‌سازد. پس وجود این انسان رحمتی برای بندگان است زیرا در هر آنی لطف و احسان را می‌افزاید و به این ترتیب دریافتیم که رستگاری و فوز و نجات برای کسی است که وجه خود را برای خدا تسلیم کند و به مقام تسلیم و رضا برسد و آموزش را به خداوند تفویض نماید و به کسی توجه کند که زمین و آسمان را آفریده است و به مردمان نیکی کند و به ناتوانان یاری رساند و فقرا را پناه دهد و زخم دل و جراحت درون را مرهم نهد و هر اسیر بستر و بدحالی را مداوا کند بلکه زندگی خود را در راه محبت خداوند فدای آسایش بندگان خدا نماید. اما احسان حقیقی و عطاء موفور عبارت از هدایت از اهل تقوی برای هر کسی است که متذکر و دارای خشیت باشد. این موهبت عظیم است و عطیه‌ای است که ملائکه آسمان در برابرش سجده کردند... سپس خداوند افزود و فرمود تسلیم وجه به احسان و فرمود که کسی که چنین کند محسن است؛ یعنی تسلیم وجه و ایمان حقیقی کامل نشود مگر به احسان و اعمال نیکو. پس احسان حقیقی این است که به سوی هدایت فراخوانی و به توجه به افق اعلی تشویق نمایی و کر و کور را شفا بخشی و به قوت برهان پروردگار ابهت به صراط مستقیم هدایت نمایی. تردیدی نیست که نجات طائف حول این وضعیت قدسی است و چه فضیلتی برتر از آن که انسان وجه خود را تسلیم خدا کند و به بندگان نیکی نماید. همچنین احسان حقیقی آیت رحمت پروردگار بزرگ است؛ شفا هر علیلی است و آب گوارا برای هر تشنه‌ای و پناه هر افتاده‌ای و ملجأ هر شریفی و پناه هر بیچاره و درمانده‌ای و محل رجوع هر درویش و تنگدستی. این است امر پسندیده و فیض موفور و تلاشی که نتیجه دارد. خدایم عزیز و غفور است.)

لذا، احسان به معنای نیکی کردن به دیگران و رحمت الهی بر بندگان بودن است. زیرا در مقابل اراده الهی سر تسلیم فرود آورده و بر آنچه که خدایش بدو عطا کرده اقرار کرده است. چنین شخصی ابتدا اعتراف می‌کند که خداوند صفات نیکوی خود را در او به ودیعه گذاشته و بعد سعی در اظهار آنها می‌کند و همانطور که در بیان مبارک در صفحه ۳ لوح مقصود آمده، "عالم انسانی از آن منتفع گردد."

در این بیان مبارک (رأس الإحسان)، دو نکته مطرح است. اول نعمت‌های خدا را که در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده ظاهر سازد. این مطلب در بالا مطرح شد. نکته دوم در جمیع احوال شکر این نعمت‌ها را به جای آورد. در واقع شکر نعمت است که سبب افزایش آن گردد. در قرآن کریم (سوره ابراهیم، آیه ۷) چنین مذکور است که، "وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ." (مضمون: (باز به خاطر آرید) وقتی که خدا اعلام فرمود که شما بندگان اگر شکر نعمت به جای آرید بر نعمت شما می‌افزایم و اگر کفران کنید عذاب من بسیار سخت است.)

بنابراین، شکر نعمت سبب افزایش آن گردد و کفر نعمت، سبب محروم شدن آدمی از آن شود. پس هر دم باید لسان به شکرانه گشود که مورد لطف و عنایت الهی قرار گرفته و در حقیقت امکان شکرگزاری هم آنچنان که باید و شاید فراهم نیست. زیرا لطف و عنایت حق به مراتب بیش از آن است که بتوانیم شکر نعمت‌هایش بگوییم. در مناجاتی از مرکز میثاق است: "چگونه تو را شکر نمایم. نعماء تو نامتناهیست و شکرانه ما محدود. چگونه محدود شکر غیرمحدود نماید. عاجزیم از شکر الطاف تو و به کمال عجز توجه به ملکوت تو می‌نمایم و طلب ازدیاد نعمت و عطای تو کنیم." (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۵۶)

جمال قدم تأکید دارند که در جمیع احوال و در جمیع احوال باید شکر نعمت‌ها را به جای آورد. گاهی در بحبوحه مشکلات می‌افتیم و لطف و مرحمت خدا دچار نسیان می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "شکر نعماء الهیه هنگام سختی و زحمت لازم. زیرا در بحبوحه نعمت هر نفسی می‌تواند شاکر باشد. حکایتی است که سلطان محمود خربزه‌ای را برید و به ایاز داد. ایاز می‌خورد و اظهار شکر و سرور می‌نمود. آخر چون سلطان خود قدری از آن خربزه چشید، دید بسیار تلخ است. از ایاز پرسید که خربزه به این تلخی را چگونه خوردی و ملال نیاوردی؟ جواب گفت که من از دست سلطان نعمت‌های گوناگون بسیار لذید و شیرین خورده بودم. لهذا سزاوار ندانستم که یک مرتبه تلخی بینم و اظهار ملال کنم. پس، انسان که غرق نعماء الهی

است اگر وقتی جزئی زحمتی بیند نباید متأثر شود و مواهب الهیه را فراموش کند." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۲۲)

نحوه تشکر کردن از خداوند هم مطرح است. سپاسگزاری لسانی شاید به تنهایی کفایت ننماید و باید از رفتار و کردار نیز مدد گرفت. جمال قدم هدایت می فرمایند:

"هو المحرك في القلوب ذكره و ثناءه ای دوستان الهی، بحر الطاف و عنایات الهیه در موج و هیجان است و شمس رحمانی از افق تقدیس طالع و لائح. بهار روحانی جمیع مراتب وجود را از منتها درائج افلاک تا نقطه خاک احاطه نموده؛ حقیقت هر شجری از اشجار وجود از الطاف این موهبت کبری در عالم ظهور مشهود و مشهور گشت. پس، چون از اشجار هیاکل و حقائق شما ثمره معرفه الله ظاهر گشت، به شکرانه این نعمت عظمای الهیه بکوشید که به طراز شئون و صفاتی مزین گردید که سبب اعلاء کلمه الهیه بین بریه شوید. و البهاء علی اهل البهاء." (اخبار امری، اردیبهشت - خرداد ۱۳۴۴)

شاید همانطور که در ذکر الهی از کلام او مدد می گیریم، در اینجا نیز شکر نعمت‌ها را باید به خود او واگذاریم. زیرا در مقابل عظمت الطاف او، شکرانه محدود ما چه تأثیری دارد. گو این که نباید ترک ثنا و شکر را نمود. جمال قدم در لوحی به امضاء کاتب وحی می فرمایند، "انسان اگر فی الجمله در فضل بی‌منتهای حق جلّ جلاله تفکر کند حیرت به شانی او را اخذ نماید که از خود و غیر غافل شود. نسئله تعالی بأن یشکر نفسه من قبل عبادیه و یثنی ذاته من قبل أصفیائه و أولیائه. چه که این بسی واضح است که شکر غیر او قابل او نبوده و نیست. ولکن چون امر فرموده عباد خود را به شکر و ثنا، محض فضل قبول فرموده و می فرماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۴۱، ص ۸-۲۴۷)

**رأس التجارة:** تجارت عبارت از داد و ستد است به قصد کسب سود. هر چه سود بیشتر، ربح افزون‌تر، نتیجه رضایت‌بخش‌تر و تجارت موفق‌تر. تجارتی مطلوب است که سبب بی‌نیازی گردد و بتواند دیگران را نیز از غنا بهره‌ای بخشد. تجارت در دنیای فانی، اگر به قصد کسب مال باشد، البته فنا آن را اخذ نماید و در خطر خسران نیز هست. لذا، باید به تجارتی بیشتر توجه داشت



که خسران در پی نداشته باشد و همه ربح باشد و بس. در خصوص تجارتي که خسران نداشته باشد، جمال قدم می‌فرمایند، "شأن افنان آن که به خدمت امر توجه نمایند این است در حق ایشان تجارت حقیقی و ربح معنوی. لعمر الله این ربح را خسارت اخذ ننماید و تغییر نیابد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۱، ص ۱۹۹)

بنابراین، باید به دنبال تجارت حقیقی رفت که ثمره‌اش را هیچ قوه‌ای نتواند اخذ نماید. همیشه در اختیار خود فرد باشد و بتواند آن را حفظ کند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "ای منجذب به ملکوت الله هر نفسی را فکری و مقصدی؛ شب و روز در تحصیل مقصود می‌کوشد. یکی نهایت آرزویش ثروت است و دیگری عزت است و دیگری شهرت است و دیگری صنعت است و دیگری تجارت است و امثال اینها. لکن عاقبت کل خائب و خاسر گردند؛ جمیع این امور را بگذارند و مع صِفْرُالید به جهان دیگر شتابند. همه زحمات به باد رود. برهنه و افسرده و پژمرده و مأیوس زیر خاک روند. الحمد لله تو تجارتي داری که ربحش الی الابد باقی و برقرار و آن انجذاب به ملکوت الله و ایمان و عرفان و نورانیت وجدان و سعی و کوشش در ترویج تعالیم الهی. این موهبت ابدی است و این ثروت کنز ملکوتی است." (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۹۹ / خائب: نومید / خاسر: زیانکار / صفرالید: دست خالی)

پس باید دنبال ربح حقیقی و سود جاودانی بود. جمال مبارک می‌فرمایند، "از حق می‌طلبیم جناب علی علیه بهائی را تأیید فرماید و توفیق بخشد و از فضلش ابواب رجا و عطا و غنا بگشاید. اوست قادر و توانا؛ لا آله الا هو العزيز الأبهی. از مسبب اسباب می‌طلبیم ظاهر فرماید آنچه را که سبب علو و سمو و علت ربح حقیقی و تجارت معنویست. إِنَّهُ هُوَ الْفِيَاضُ الْكَرِيمُ." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۸، ص ۲۵۸-۲۵۹)

شخصی از احبباء به نام میرزا عبدالحسین که داماد جناب میرزا اسدالله وزیر اصفهانی بود دچار خسران شدید در امر بازرگانی شد و به افلاس افتاد. حضرت عبدالبهاء در مقام دلداری او بر آمدند و در لوحی خطاب به او فرمودند:

"هو الابهی ای پاکباز از قرار مسموع در جرگه مفلسان داخل شدید و در زمره بینوایان وارد. جمعت پریشان شد و شخصت بی سر و سامان؛ تجارت به غارت رفت و موجود غرامت گشت؛

اندوخته پراکنده شد و گنجینه ویرانه گردید؛ ثروت به عسرت تبدیل شد و توانگری به مفلسی تحویل گشت. طوبی لک ثم طوبی لک. شما اگر طبل افلاسی را تازه بکوفتید ما از قدیم شیپورش را بناختیم و توپش را انداختیم. با ما هم داستان گشتی و به راه راستان درآمدی. لکن شرطش اینست که خویش را دوباره آلوده نمائی و در بحر تجارت که عاقبتش رسوائی و خسارتست باز خویش را مستغرق نمائی. بلکه فراغت طلبی و انقطاع جوئی و در فکر ربح اعظم و نفع جلیل و تجارت در بازار حضرت سلطان احدیت افتی؛ به فراغت در اعلاء کلمة الله کوشی و به کمال همّت در نشر نفعات الله جهد نمائی. این تجارتها را تجربه نمودی و امتحان کردی؛ ثروت قدیم خسران مبین شد و منفعت کلیه مضرت عظیمه گشت؛ ربح عظیم ضرر شدید گردید و سود و نفع جسیم نقض پدید شد. سود زیان گشت و گنج حسرت بی پایان گردید. یک چند نیز خدمت معشوق و می کنیم. در قرآن می فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ.» پس در این ایام اکبر باید به اعظم صلاة که تبلیغ امر الله است پرداخت. تالله الحق انها تجارة و ثروة كاملة و سلطنة قاهرة و عزة باهرة و ملك دائم و سرير قائم و شأن عظيم عند كل ذي حظ عظيم و البهاء عليك و على كل مفلس مقبل فقير ع" (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۸۴-۸۶ / آیه قرآن در سوره جمعه [آیه ۹] نازل شده است. مضمون آن که: ای کسانی که ایمان آورده اید زمانی که روز جمعه برای نماز فرا خوانده می شوید تجارت را رها کنید و به ذکر الهی بپردازید. در اینجا ذکر این نکته ضروری است که مقصود قرآن از جمعه، یومی از ایام هفته نیست؛ بلکه یوم جمع و حشر است. جمال قدم می فرمایند، "فَاعْلَمْ أَنَّ الْمَقْصُودَ مِنَ الْجُمُعَةِ يَوْمَ الَّذِي فِيهِ يَجْتَمِعُ النَّاسُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ فِيهِ يَقُومُ اللَّهُ عَلَىٰ أَمْرِهِ بِمَظْهَرِ نَفْسِهِ." [مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۷۳، ص ۱۸۳ / مضمون: پس بدان که مقصود از "جمعه" روزی است که مردم در حضور خداوند جمع می شوند و خداوند به واسطه مظهر خود بر امرش قیام می کند.)

جمال قدم ربح حقیقی را برای کسی می دانند که باده سر به مهر را به اسم خداوند بگیرد و بنوشد و زیان از آن کسی است که از آن محروم گردد. بیان مبارک چنین است: "ربح حقیقی از برای نفسی است که ربح مختوم را به اسم حضرت قیوم اخذ نمود و آشامید و خسران عظیم از

برای کسی است که از فیوضات نامتناهیة الهیه محروم و ممنوع شد... نیکوست حال نفسی که به ذیل کرم متشبث شد و از عالم و عالمیان فارغ و آزاد گشت." (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۰۷)

حضرت بهاءالله حکایتی را از لقمان نقل می‌فرمایند که بسیار جالب است. لقمان شخص مؤمن بود و اربابش کاری به این مقامات نداشت. جمال قدم حکایت را چنین بیان می‌فرمایند، "گفته‌اند لقمان با مولای خود عزم سفر نموده و چون شب در آمد لقمان قدری راحت نمود و بعد برخاسته به ذکر الهی مشغول. چون مولای خود را خفته یافت گفت بهتر آن که او را آگاه نمایم که شاید در این وقت از دریای رحمت الهی قسمتی اخذ نماید. لذا به بالین مولی حاضر و گفت ای مولی برخیز که وقت تجارتست؛ ابواب رحمت باز و طالبان ثروت حقیقی در سوق الهی به بیع و شری مشغول. جهد کن تا بی نصیب نمایی و به منزل خود راجع شد. قدری گذشت مشاهده نمود مولی را نوم فرا گرفته. باری مکرر به بالین مولی شتافته او را بیدار نمود و لکن کثرت نوم او را از قیام و تذکر باز داشت. بالاخره قریب صبح لقمان به بالین حاضر؛ گفت ای مولی برخیز که آخر وقت است نزدیک به آن شده که بازار و تجارت منتهی گردد و تا فی الجملة وقت باقی است به تدارک ما فات قیام نما شاید در این هنگام آخر به فیوضات فیاض فائز شوی." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۳۲)

این همان بازرگانی معنوی و تجارت ربّانی است که آدمی را سود فراوان بخشد و ریح بی‌پایان عنایت فرماید. حضرت عبدالبهاء هدایت می‌فرمایند، "ای بنده الهی بازرگان ربّانی شو و از اقلیم امکان با متاعی مقبول در ساحت رحمن به کشور لامکان حرکت نما تا هر زیان سود بی‌پایان شود و هر خسران ریح روضه رضوان گردد. زیرا عالم امکان، به پایان، سودش زیان است و ریحش خسران. اما در جهان الهی چون به بازار رحمانی در آئی مظهر فضل و احسان گردی و به متاع خسروان پیبری و از جوهریان گردی لثالی لثالی لثالی به دست آری و یاقوت و مرجان مبدول داری. تجارت این است و بازرگانی آن. پس تا توانی ریح عظیم جو و این کنز جلیل طلب تا ثروتی باهظه بینی و غنائی طافح. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۸۷ / لثالی لثالی: مرواریدهای درخشان؛ باهظه: هنگفت؛ طافح: سرشار)

حکایت جالبی بیان شده است از یکی از احباء که قصد تشرّف به حضور مبارک جمال قدم را داشت و طلعت ابھی آن را مشروط به ادای دیون فرمودند. تجارت دنیوی را رها ساخت و به تجارت معنوی پرداخت. حکایت چنین است:

"زمانی که حضرت بهاءالله در شهر عکا تشریف داشتند یک تاجر مصری به نام عبدالکریم نامه‌ای نوشت و اجازه خواست به حضور مبارک برود. مدتی بعد جواب نامه آمد. جواب این بود: «وقتی همه بدهی‌هایت را پرداختی می‌توانی بیائی.»

عبدالکریم که آرزویش زیارت حضرت بهاءالله بود تصمیم گرفت تمام بدهی‌های خود را پردازد که به زیارت حضرت بهاءالله برود. پنج سال طول کشید تا عبدالکریم تمام بدهی‌های خود را پردازد. مقدار بسیار کمی پول برای خودش ماند. عبدالکریم مقداری از آن پول را برای خانواده‌اش گذاشت تا در مدت سفر او خرج زندگی داشته باشند. با بقیه پول توانست بلیط یک کشتی باری تهیه کند. قبلاً همیشه با بهترین کشتی‌های مسافری سفر می‌کرد. در این کشتی باری نه جای نشستن بود و نه محلّ استراحت. در طول راه با خود فکر می‌کرد حالا که به زیارت حضرت بهاءالله می‌روم دیگر این چیزها مهم نیست. بالاخره کشتی به بندر حیفا رسید. همان موقع حضرت بهاءالله یک نفر را با کالسکه به حیفا فرستادند و فرمودند منتظر میهمان عزیز می‌باشم. راننده کالسکه عبدالکریم را نمی‌شناخت. به تمام مسافران کشتی نگاه کرد ولی نفهمید کدام یک مقصود حضرت بهاءالله بوده است. به عکا برگشت و عرض کرد میهمان شما در بین مسافران نبود. حضرت بهاءالله می‌دانستند که عبدالکریم آمده ولی راننده او را نشناخته است. این بار حضرت عبدالبهاء را فرستادند. عبدالکریم در این مدت از کشتی پیاده شده و چون کسی را نمی‌شناخت و جایی را بلد نبود ناامید روی یک نیمکت نشسته بود. حضرت عبدالبهاء فوراً او را شناختند و خودشان را معرفی کردند. بعد، از عبدالکریم پرسیدند می‌خواهید امشب به عکا برویم یا فردا صبح. عبدالکریم مایل بود که صبح حرکت کند؛ پول هتل هم نداشت و دلش نمی‌خواست شخص دیگری هم پول هتل را بدهد. تصمیم گرفت همان جا روی نیمکت تا صبح منتظر بماند.

هوا سرد بود و عبای عبدالکریم هم از کشتی به دریا افتاده بود. حضرت عبدالبهاء پیش او روی نیمکت نشستند و یک طرف عبای خود را به دور او پیچیدند و تمام شب را با عبدالکریم به

دعا و مناجات مشغول شدند. فردا صبح عبدالکریم با قلبی پر از محبت و ایمان همراه حضرت عبدالبهاء به عکا رفت و بعد از پنج سال امتحان و سختی به زیارت حضرت بهاءالله موفق شد. (ترانه امید، سال ۲۸، شماره ۱)

بنابراین، بیان مبارک که در ذیل "رأس التجارة" می‌فرمایند تجارت اصلی حبّ جمال مبین است که به واسطه آن هرکسی بی‌نیاز گردد و اگر به غیر آن متوسّل شود به همه چیز نیازمند خواهد بود، گویای آن است که در کنار تجارت دنیوی که برای گذران زندگی ضرورت تامّ دارد، باید تجارت معنوی را اولویت داد و به آن نیز پرداخت. حضرت بهاءالله احبّای الهی را دلگرم می‌سازند که در این تجارت ربّانی سود برده‌اند. بیان ایشان چنین است:

"طوبی لبصیرٍ أقبل الی الافق الاعلی و لسمیع سمع ما نطق به لسان الله ربّ العالمین و لفقیّرٍ توجّه الی بحر الغنّاء و لقاصد قصد بیته الرفیع إنّ الذی آمن الیوم بالله و بآياته انه قد فاز بكلّ الخیر و الذی مُنع انه من الخاسرین \* یا اهل البهّاء تالله قد ربحتم فی تجارتکم سوف ترون انفسکم فی مقام لا یسعہ البیان و لا تحیطه اوصاف العارفین. اشکروا الله بهذا الفضل انه معکم فی کلّ الاحوال و یؤیدکم علی ما انتم علیه من امرالله العزیز الحمید." (آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۸۸/ مضمون: خوشا به حال بینایی که به افق اعلی روی آورد و شنوایی که آنچه را که لسان الهی به آن سخن گفت شنید و فقیری که به دریای بی‌نیازی توجّه نمود و قاصدی که به بیت رفیعش روانه شد. کسی که امروز به خدا و آیاتش ایمان آورد به کلّ خیر رسیده و کسی که منع شود از زیانکاران است. ای اهل بهاء، سوگند به خدا که در تجارت خود سود بردید. به زودی خود را در جایگاهی بینید که بیان توان توصیفش ندارد و اوصاف عارفان آن را احاطه نکند. از این فضل خدای را شکر گوید. او در جمیع احوال با شماست و شما را بر آنچه که در امر الهی بر آن هستید تأیید نماید.)

**رأس الهمة:** اگرچه همّت در لغت به معنای عزم و اراده برای رسیدن به هدف است، امّا معنای دیگرش بلندطبعی، بلندنظری و جوانمردی است. در آئین تصوّف "توجّه قلب با تمام نیروی روحی به خداوند" نیز معنی می‌دهد. به نظر می‌رسد مقصود هیکل اطهر در اینجا، که رأس

همّت را انفاق می‌دانند، باید همان بلندطبعی و بلندنظری باشد. مناعت طبع سبب شود که انسان از آنچه که دارد به دیگری ببخشد و چه بسا که او را بر خود برتری بخشد. زیرا در کلمات فردوسی حضرت بهاءالله دو حالت عدل و فضل را مطرح کرده مقایسه فرموده‌اند. می‌فرمایند اگر ناظر به عدل هستی دیگری را از آنچه که داری برخوردار می‌بخشی و اگر به فضل ناظری دیگری را بر خود برتری ده: "یا ابن الانسان لو تكون ناظراً الى الفضل ضَع ما ينفعك و خذ ما ينتفع به العباد و ان تكن ناظراً الى العدل اختر لدونك ما تختاره لنفسك." (اشراقات، ص ۱۱۹ / مضمون: ای فرزند انسان، اگر ناظر به فضل هستی منفعت خود را رها کن و آنچه را که به نفع بندگان است در پیش گیر و اگر ناظر به عدل هستی برای غیر خود همان را اختیار کن که برای خود اختیار می‌کنی.)

موضوع انفاق در کلمات مکنونه عربی [فقره ۵۸] مطرح شده ولی برتر از انفاق مال انفاق روح است: "انفق مالی علی فقرائی لْتَنْفَقَ فی السَّمَاءِ من کنوز عزّ لا تفنی و خزائن مجد لا تبلی ولكن و عمری انفاق الرّوح اجمل لو تشاهد بعینی." (مضمون: مال مرا به فقرای من انفاق کن تا در آسمان از گنجینه‌های عزّت فناپذیر و خزائن بزرگواری فاسد نشدنی به تو انفاق شود. ولی، قسم به جانم، اگر به دیده من بنگری انفاق روح به مراتب زیباتر است.)

مقصود از انفاق روح یا انفاق جان همان ایثار و فدا کردن خویشتن است. در کلامی از جمال قدم، شهادت و انفاق روح مترادف آمده است: "... سدرة الوفاء الّتی زینها الله بطراز الشّهادة فی سیبیه و انفاق الرّوح فی حبه." (ادعیه محبوب، ص ۲۹۵-۲۹۶) مقصود جناب سلطان الشّهاده است که دخترشان، خانم افندی، با سید یحیی اصفهانی، برادر منیره خانم، ملقب به عبدالبهاء، ازدواج کرد و خطبه مربوطه از قلم حضرت بهاءالله به اعزاز آنها عزّ نزل یافت.

در زیارتنامه صادره از کلک اطهر حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب کربلایی صادق که در آذربایجان به شهادت رسید این عبارت مشاهده می‌شود، "... شرب ریحیق الشّهادة الکبری فی مشهد البلاء و انفق روحه وجسده فی ذلک الموقف الشدید الابتلاء..." (نافه مکنون، اثر صادق عرفانیان [نوه شهید مزبور]، ص ۳ / باده شهادت کبری را در شهادت‌گاه بلا بنوشید و روح و جسدش را در آن مکان شدید الابتلاء انفاق کرد.)

حال که معنای همت معلوم شد، انتظار جمال ابهی از اهل بهاء آن است که همتشان بسیار والا باشد، زیرا در لوح مقصود می‌فرمایند، "انسان بزرگست همتش هم باید بزرگ باشد در اصلاح عالم و آسایش امم." (لوح مقصود، طبع مصر، ص ۲۲)

بنابراین، کسی که همتی والا داشته باشد، انفاقش هم، چه از لحاظ مالی و چه جانی در حدّ اعلی است به نحوی که اگر انفاق کرد، ذهنش را به آن مشغول نسازد و به فکر خود خطور ندهد که انفاق کرده است. زیرا آنچه را که در راه حبّ خداوند داده، باید فراموش کند. جمال قدم درباره انفاق و خارج کردن آن از ذهن خود می‌فرمایند، "لسان عظمت در مقام خلوص نیّت و پاکی اعمال از هر جهت چنین خطاب فرمود که اگر نفسی دارای غنائی باشد که فوق تعداد و اندازه عباد است یک شخص فقیر که فقر و مسکنتش مانند غنا و ثروت آن غنی در منتهی درجه باشد به مرور ایّام در انعام و اکرام چنان جهد و مبالغه نماید که آن فقیر را مانند ابتدای حال خود غنی و خود را چون بدایت حال آن فقیر پریشان بیند و از قضایای اتّفاقیّه مقروض شود و به سبب وجهی قلیل گرفتار شود و از ادای دین عاجز ماند و در میان چهار سوق و معبر به سیاست و تعذیب او مردم قیام نمایند که تا آن وجه به حصول نرسد استخلاصش میسر نگردد در آن حال فقیر اوّل که به سبب انعام و اکرام وی غنی آفاق شده بگذرد و نظرش بر رفیق گرفتار خود افتد و در قلبش خطور نماید که ای کاش آن رفیق نظر به آن احسان‌های بی‌اندازه که به او نمودم مرا از این بلیّه نجات دهد؛ به محض خطور این خیال که من به او احسان نموده‌ام جمیع اعمالش از درجه قبول هبوط نماید و از فوز به رضا محروم و از حقیقت انسانیت محجوب ماند. و نیز اگر آن غنی ثانی که به دولت این مدیون مبتلا به آن درجه از غنا رسید در قلبش خطور کند که خوبست به سبب محبّت‌های بی‌اندازه که این مبتلا به من نموده از این دین و شدّت خلاصش سازم و بقیّه عمر به راحتش پردازم آن شخص نیز بواسطه این خیال که باز برای انعام سابق او خلاصش نموده نه به صرف انسانیت، از کأس خلوص بی‌بهره ماند و رخت خود را به عالم مذلت کشاند. مگر آن که آن غنی اوّل کلّ آن احسان‌هایی که کرد محض انسانیت خالصاً لوجه الله باشد و عمل آن غنی آخر الله و فی الله و محض اداء وظیفه انسانی بدون ملاحظه سابق و لاحق که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزائاً ولا شکوراً." (ظهور الحق، ج ۴، ص ۲۵۷-۲۵۸)

لذا، در انفاق باید اصل مواسات را رعایت نمود. زیرا مواسات به معنای برتری دادن دیگری بر خویشتن است. گویا این که در ذیل "رأس الهمة" ابتدا انفاق انسان بر خویشتن و سپس خانواده و بعد فقرا ذکر شده است. در امر مواسات نیز آنچه برای خود بخواهد باید برای دیگری بخواهد. عین بیان مبارک جمال قدم چنین است، "از جمله اتحاد نفوس و اموال است ... و این اتحاد اتحادیست که منبع فرح و سرور و بهجت است لو هم یفقهون و یعلمون ... از این اتحاد مواسات ظاهر و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواسات در مال است نه در دوش نه در فووش «و یؤثرون علی أنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ». این مقام فوق مساوات است. مساوات آن که انسان عبادالله را از آنچه حقّ جلّ جلاله به او عنایت فرموده محروم ننماید. خود متنعم و مثل خود را هم متنعم نماید. این مقام بسیار محبوب است. چه که کلّ از نعمت قسمت می‌برند و از بحر فضل نصیب؛ و آنان که سایرین را بر خود ترجیح می‌دهند، فی الحقیقه این مقام فوق مقام است چنانچه ذکر شد و ما أنزله الرحمن فی الفرقان شاهد و گواه." (ادعیه محبوب، ص ۳۹۸-۴۰۰ / آیه ۹ از سوره حشر قرآن کریم. مضمون: هر چند به چیزی نیازمند باشند باز دیگران را بر خویش مقدم می‌دارند و کسانی که خود را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارند آنان به حقیقت از رستگاران عالمند.)

نکته دیگر که در این بیان مبارک مطرح است عبارت "الفقراء من اخوته فی دینه" آمده است که برداشت نخست این است که فقط هم‌دینان خود را مدّ نظر قرار دهد و بقیه را محروم دارد. اما، در واقع دین الهی یکی بیشتر نیست و هر یک از مظاهر ظهور بخشی از آن را بیان کرده‌اند و از آنجا که کلام الهی پایان‌ناپذیر است در آتیه ایام نیز مظاهر ظهور بخش‌های دیگری از کلام الهی را از حیث غیب به عالم شهود آورند تا ناس از آن بهره‌مند گردند. در کتاب اقدس، بند ۱۸۲، آمده است، "هذا دین الله من قبل و من بعد من اراد فلیقبل و من لم یرد فان الله لغنی عن العالمین." حضرت اعلیٰ نیز می‌فرمایند، "هذا دین الله من قبل و من بعد فمن یشاء ان یدخل و من لم یشاء فان الله لغنی عن العالمین." (کتاب الجزاء، ص ۱۳)

بنابراین، جمیع نفوس انسانی در زمره "اخوته فی دینه" محسوبند و ایثار و انفاق به جمیع فقرای عالم واجب است. در این میان ابداً نباید تعصّبی وجود داشته باشد. در کتاب خاطرات نه



ساله عگا حکایتی مندرج است که چند تن از احباء مانع از استخدام یکی از ناقضین در یکی از دوایر شدند، و چون این موضع به استحضار مرکز میثاق رسید بسیار متأثر و محزون شدند و واکنش نشان دادند. حکایت مزبور به نقل از خاطرات نه ساله عگا (ص ۳۴۸-۳۴۹) چنین است:

"یک روز صبح که در بیرونی مبارک این قبیل بیانات [راجع به احتراز از ناقضین] می فرمودند و غیر از این عبد دو نفر دیگر فقط مشرف و متوجه بیانات نسبت به این عبد بود مطلبی به خاطر آمد که در مقام تصدیق قول مبارک خواستم ضمناً خدمت‌گزاری خود و چند نفر دیگر را در این موضوع به عرض برسانم. عرض کردم در طهران به تازگی مدرسه‌ای تأسیس شده بود و حُبُّ الله پسر پیر کفتار را به معلّمی آن مدرسه نامزد نموده بودند. همین که این خبر رسید آقایان ایادی و دو نفر دیگر با این عبد محفلی تشکیل داده شور و مشورت کردیم که به وسائل ممکنه ممانعت از پذیرفته شدن حبّ الله در این مدرسه بنماییم. آخر الامر قرار بر این شد که فلان کس (اسمش را متعمداً کتمان می‌کنم) مؤسّسن مدرسه را ملاقات نموده نگذارند حبّ الله را به این سمت بپذیرند ... هنوز عرض بنده تمام نشده بود در موقعی که منتظر اظهار عنایت بودم که چنین خدمتی را انجام داده‌ایم یکمرتبه فرمودند: چطور؟ چطور؟ نشستید مشورت کردید که یک نفر ناقض را از نان خوردن بیندازید؟ این طریقه خدمت به امر نیست. در امور معیشت ناقض یا غیر ناقض فرقی ندارد. احباء باید آیت رحمت الهی باشند، مثل آفتاب بتابند و مانند ابر بهاری ببارند ناظر به استعداد و قابلیت نباشند."

این حکایت یادآور بیان جمال مبارک در لوح دنیا است که فرمودند، "نفوسی که به این مظلوم منسوبند باید در مواقع بخشش و عطا ابر بارنده باشند و در أخذ نفس اماره شعله فروزنده." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۲۹۸)

**رأسُ الإیمان:** ایمان در لغت به معنای تصدیق کردن، اطمینان کردن، اطاعت کردن، امن و امان دادن و از همه ملموس‌تر در این بحث "اعتقاد و اقرار به خدا و دیانت او" است. هنگامی که اعتقاد خود را به خداوند اعلام می‌کنیم، در واقع مایلیم ایمان خود را بیان کنیم. ولی ایمان باید قلبی و از ژرفنای دل و از روی اعتقاد تامّ باشد. بحثی را حضرت عبدالبهاء دارند

تحت عنوان اسلام طوعی و اسلام کُرهی یا اجباری. می‌فرمایند که اسلام طوعی و اختیاری مقام رضا و تسلیم است که فوق ایمان و ایقان است. زیرا ایمان در این مقام تصدیق خبری است که از مظهر ظهور صادر شده است و همان علم‌الیقین است. ولی عین‌الیقین و حقّ‌الیقین نوری است که در قلوب می‌تابد و این همان اسلام طوعی و تسلیم وجه در مقابل پروردگار است. ولی اسلام اجباری همان است که وقتی گروهی مسلمان شدند و گفتند "آمنا" (ایمان آوردیم) خداوند فرمود، "لا تقولوا آمنا ولكن قولوا أسلمنا." (نگویید ایمان آوردیم؛ بگویید اسلام آوردیم).

حکایت آن هم مربوط به نفوسی است که در زمان غلبه لشکر مسلمین اجباراً مسلمان شدند. محمد ثابت مراغه‌ای نقل کرده است که، "در زمانی که اقوام عرب و تمام طوائف عرب از یهود و نصاری و بت‌پرست مغلوب لشکر اسلام و تسلیم به دیانت اسلامی شدند، خود را ناچار به صورت اسلام جلوه دادند. ولی مسلمانی آنها از روی ایمان نبود بلکه از ترس و خوف جان بود. در باطن در عقیده سابق خود باقی و در ظاهر در مسجد حاضر و مسلمان رفته و شسته بودند. اینها اغلب، خصوصاً بزرگان و رؤسایشان که دیانت از دستشان رفته بود، منافق بودند. این است که در حقّ این نفوس آیه مبارکه «لا تقولوا آمنا بل قولوا اسلمنا» نازل شد. و این نفوس در ایام حیات رسول‌الله نَفَس نمی‌توانستند بکشند. اما بعد از اینکه اختلاف در میان رجال اسلام ظهور کرد هر کس برای حقانیت خود از حضرت رسول حدیثی ذکر می‌نمود آن وقت کتابت و سواد هم نبود؛ اگر هم بود تمامی این حدیث‌ها افواهی و مدرک و سندش دهان‌های مردم بود." (در خدمت دوست، ص ۸۴)

لذا، ایمان و بالاتر از آن ایقان و اطمینان، ارزش والایی دارند که به اقبال زبانی منحصر و محدود نمی‌شود. حضرت عبدالبهاء بین ایمان و اطمینان تفاوت قائل می‌شوند. در الواح وصایا نیز هر دو واژه پشت سر هم آمده است، "... الذین آمنوا و اطمأنوا و ثبتوا علی میثاق‌الله" (ایام تسعه، ص ۴۵۷ / مضمون: کسانی که ایمان آوردند و اطمینان یافتند و بر پیمان خدا ثابت ماندند).

طلعت میثاق در این مورد می‌فرمایند، "اطمینان مافوق ایمان است. چنانچه در آیه مبارکه می‌فرماید، «أ و لَمْ تَوْمَن . قَالَ بَلَىٰ وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي.» استعداد لازم است. هر چه استعداد بیشتر یابی اطمینان بیشتر حاصل گردد. آئینه هرچه بیشتر صفا یابد انوار آفتاب بیشتر بتابد؛ اما اگر بر حالت واحده ماند و طلب ازدیاد ضیاء کند قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ وَ طَوَيْتَ الصَّحْفَ." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۹۵ / مضمون عبارت عربی: خشک شده است قلم و برجیده شده است کتاب.)

لذا، باید برای ایمان و ایقان نشانه‌ای یافت. اگرچه همه می‌دانند که اگر ایمان عبارت از عرفان الهی باشد، بدون عمل ارزشی ندارد. بدین لحاظ است که جمال قدم شرط ایمان را اعمال صالحه و صفات مرضیه دانسته‌اند که سبب اصلاح عالم می‌شود. در بیان مذکور در ذیل رأس الایمان به برتری اعمال بر اقوال تأکید دارند. در کلمات مکنونه هم اشارتی دارند که، "لاتقولوا ما لاتفعلوا." نگویید آنچه را که انجام نمی‌دهید. جمال قدم می‌فرماید آنچه را که می‌خواهید در ابلاغ کلمة الله به دیگری بگویید، ابتدا باید خودتان متّصف به صفات مرضیه باشید تا کلام شما مؤثر واقع شود. در لوح ملک پاریس است: "قد كتب الله لكل نفس تبليغ امره و الذي اراد ما امر به ينبغى له ان يتصف بالصفات الحسنة اولا ثم يبلغ الناس لتنجد بقوله قلوب المقبلين و من دون ذلك لا يؤثر ذكره فى افئدة العباد كذلك يعلمكم الله انه لهو الغفور الرحيم ان الذين يظلمون و يأمرون الناس بالعدل يكذبهم بما يخرج من افواههم اهل الملكوت و الذين يطوفون حول عرش ربكم العزيز الجميل." (آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۵۴ / مضمون: خداوند بر جمیع نفوس تبليغ امرش را واجب کرده است و کسی که بخواهد آنچه را که به او امر شده اجرا کند شایسته است که ابتدا خودش به صفات حسنه متّصف باشد سپس به تبليغ مردم پردازد تا قلوب مقبلین از کلام او منجذب شود و غیر از این اگر باشد ذکر او در دل‌های بندگان تأثیر نکند. اینچنین خداوند شما را تعلیم می‌دهد. او غفور و رحیم است. کسانی که ستم می‌نمایند و مردمان را به دادگری فرا می‌خوانند به علت آنچه که بر لسانشان جاری می‌شود اهل ملکوت و کسانی که طائف حول عرش پروردگار عزیز جمیل شما هستند آنها را تکذیب می‌کنند.)

یا در سورة البیان از جمال قدم مشاهده می‌کنیم که اگر به آنچه که می‌گوییم عامل نباشیم، کلام ما تأثیری ندارد و اگر هم در حین تبلیغ کلام ما اثر بگذارد، در نتیجه کلام الهی است نه گفتار ما: "منکم من اراد ان یبلغ امر مولاه فلینبغی له بان یبلغ اولاً نفسه ثم یبلغ الناس لیجذب قوله قلوب السامعین و من دون ذلك لن یؤثر قوله فی افئدة الطالبین ایاکم یا قوم لاتکونن من الذین یأمرون الناس بالبر و ینسون انفسهم اولئک یکذبهم کلما یرج من افواههم ثم حقایق الاشیاء ثم ملئکة المقرین و ان یؤثر قول هؤلاء فی احد هذا لم یکن منهم بل بما قدر فی الکلمات من لدن مقتدر حکیم و مثلهم عندالله کمثل السراج یرتضی منه العباد و هو یحترق فی نفسه و یرتق من المحترقین." (آثار قلم اعلی، ج ۴، چاپ ۱۳۳ بدیع، ص ۱۱۳ / کسی از شما که بخواهد به تبلیغ امر مولایش پردازد پس شایسته است که ابتدا خودش را تبلیغ کند سپس به تبلیغ مردم پردازد تا کلام او دل‌های شنوندگان را مجذوب سازد. و غیر از این ابداً کلامش در دل‌های طالبین اثر نگذارد. ای مردم مبادا از کسانی باشید که دیگران را به نیکی امر می‌کنند و خودشان را فراموش می‌نمایند. هر آنچه که از دهان آنها خارج می‌شود و حقایق اشیا و ملائکه مقربین آنها را تکذیب می‌کنند. و اگر قول اینها در کسی اثر بگذارد به علت وجود خودشان نیست بلکه به علت آنچه که در کلمات از سوی خداوند مقدر شده تأثیر می‌گذارد. مثال آنها مثل چراغی است که بندگان از آن کسب روشنی می‌کنند و خودش فقط در خویشتن می‌سوزد و از جمله سوختگان است.)

کاملاً مشهود است که چقدر ائصاف به صفات مرضیه و عمل به موجب اوامر الهیه مدّ نظر جمال قدم بوده و هست. اعمال است که سبب جذب قلوب و هدایت نفوس می‌شود. عالم حقیقی کسی است که به علم و اخلاقش سبب هدایت نفوس گردد. حرف بدون عمل ارزشی ندارد.

درباره عالم حقیقی می‌فرمایند، "علمائی که فی الحقیقه به طراز علم و اخلاق مزین‌اند ایشان به مثابه رأس اند از برای هیکل عالم و مانند بصیراند از برای امم. لازال هدایت عباد به آن

نفوس مقدّسه بوده و هست. نسأل الله ان يوفّقهم على ما يحبّ و يرضى انّه هو مولی الوری و ربّ الآخرة و الاولى." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۲۲)

جمال مبارک کراراً به این موضوع تصریح کرده‌اند که اگر احبّاء به آنچه که باید عامل بودند حال اکثری بل کلّ اهل عالم به صراط مستقیم الهی هدایت می‌شدند. زیرا در این دور هدایت به اعمال است نه فقط به اقوال. در کلمات مکنونه فارسی (شماره ۷۶) آمده است، "لازال هدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته. یعنی باید جمیع افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود. چه که در اقوال کلّ شریکند و لکن افعال پاک و مقدّس مخصوص دوستان ما است. پس بجان سعی نمائید تا به افعال از جمیع ناس ممتاز شوید. کذلک نَصَحْنَاكُمْ فِي لَوْحِ قَدْسٍ مِّنِيرٍ."

در تشبیه زیبایی که حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، منکرین، یعنی اهل بغی و فحشا، را مثال می‌آورند که وقتی به بوستان یا گلستانی می‌روند، با خود گل به ارمغان می‌آورند، حال احبّای الهی که مدّعی هستند به رضوان الهی وارد شده‌اند، چه علامتی و نشانی از "فضای خوش جانان با خود" آورده‌اند. در ادامه می‌فرمایند، "آخر اهل بیان را رانحه رحمن شاید و احباب جانان را نسائم سبحان باید تا جمیع اهل ارض اریاح قمیص الهی را از احباب او استشمام نمایند و آثار حق را از باطل چون صبح نورانی از لیل ظلمانی فرق دهند. قسم به خدا اگر این معدود قلیل به سجیه الهیه در بین بریه حرکت می‌کردند حال جمیع اهل ارض طائف امرالله و مقبل حرم‌الله بودند. قُضِيَ مَا قُضِيَ." (حدیقه عرفان، ص ۷۵-۷۶)

در پایان همین لوح است که به نوعی گلایه می‌فرمایند. زیرا در مقابل جمیع مخالفان و مهاجمان مقاومت کرده‌اند "که شاید هیاکل مرده از هبوب اریاح‌الله زنده شوند و از نسیم صبح الهی از نوم سر برآرند." طلعت ابهی تأکید دارند که "این عبد در مقابل همه ایستاده با آن که مَطَّلَع است بر آنچه در قلوب مستور نموده‌اند. حال، باید اقلّاً احباب دیگر سبب کدورت و حُزن چنین عبد با احاطه بلایا و رزایا و قضایا نشوند. دیگر تا انصاف چه کند و امرالله چه جاری شود." (همان، ص ۷۷)

لذا انتظار حق از خلق آن است که گفتار و کردار منطبق گردد زیرا، به بیان جمال مبین، "اگر گفتار معتدل بود و به کردار مطابق، البته سبب نجات عالم و حفظ امم می شد." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۴۵).

بدین لحاظ است که در ذیل "رأس الایمان" بالصّراحه می فرمایند که نشانه ایمان کم گفتن و بسیار عمل کردن است و کسی که گفتارش بیش از کردارش باشد، بدانید که نبودنش بهتر از بودنش و نابودی اش بهتر از بقای او است. چه که به بیان صریح حضرت ولی امرالله، "نه به اکثریت نفرات و نه با ارائه اصول و مبادی جدید و گرانقدر و نه از طریق یک جهاد تبلیغی هر قدر عالمگیر و جامع الاطراف و نه حتی با تمسک شدید و ظهور شوق و ذوق و شدت ایمان، نمی توانیم امیدوار باشیم که قادر خواهیم بود ادّعیای فخیم ظهور اعظم بهائی را در نظر مردمانی چنین شکاک در عصری چنین مظلّم به ثبوت برسانیم. فقط و فقط یک موضوع می تواند بلا تردید و به تنهایی مظفّریت بی چون و چرای این امر مقدّس را تأمین کند و آن این است که بینیم حیات عادی و وضع و صفات و سجایای خصوصی ما تا چه درجه لمعان اصول جاودانی شریعت حضرت بهاءالله را در جلوه های گوناگون آن منعکس می سازد." (نقل ترجمه از پیام ۲۴ نوامبر ۱۹۷۳ بیت العدل اعظم)

لاجل تتمیم فایده به نقل بعضی بیانات مبارکه در این زمینه مبادرت می شود:  
جمال قدم می فرمایند، "قسم به اسم اعظم اگر نفوسی که خود را به این امر نسبت می دهند بما أمرهمُ الله عامل بودند حال جمیع ارض را قطعه ای از فردوس اعلی مشاهده می نمودند." (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۸)

نیز می فرمایند، "اگر احبّاء عامل بودند به آنچه مأمورند حال اکثر من علی الأرض به ردای ایمان مزین بودند. طوبی از برای نفسی که نفسی را به شریعه باقیه کشاند و به حیاة ابدیه دلالت نماید. هذا من أعظم الأعمال عند ربك العزيز المتعال." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۲۶)  
و نیز می فرمایند، "ای امین، اگر ناس به آداب و اخلاق ربّانیه که در الواح منزله ثبت شده عامل می گشتند هرآینه مشاهده می نمودی من علی الأرض را مقبل الی الله ربك ورب العالمین." (اقتدارات، ص ۲۵۰)

و نیز می‌فرمایند، "اگر ناس بما أمرناهم عامل بودند هرآینه حال اکثری از اهل بلدان به معرفت رحمن فائز مشاهده می‌شدند." (محاضرات، ج ۳، ص ۲۷۷)

و نیز می‌فرمایند، "اگر نفوس مقبله به نصایح الهیه و اعمال منزله عامل و فائز می‌شدند البتّه جمیع بریه در بریه انقطاع، بعد از ارتفاع ندا، به لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ناطق می‌گشتند." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۴۵)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "قَوْلَهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَكْرَابَاءَ بِهِ وَصَيَايَ جَمَالَ مَبَارَكٍ عَمَلٍ نَمَائِدٍ مَلُوكٍ خَاضِعٍ مَيَّ شُونَد. أَكْرَابَاءَ الْهِيَّ مَطَابِقٍ وَصَيَايَ جَمَالَ مَبَارَكٍ رِفْتَارِ نَمَائِدٍ وَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اعْنَاقِ مَلُوكٍ خَاضِعٍ مَيَّ شُونَد." (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۲۷)

و نیز می‌فرمایند، "ای حزب الهی بعون و عنایت جمال مبارک روحی لاحبائه الفدا باید روش و سلوکی نمائید که مانند آفتاب از سایر نفوس ممتاز شوید. هر نفسی از شما در هر شهری وارد گردد بخلق و خوی و صدق و وفا و محبت و امانت و دیانت و مهربانی بعموم عالم انسانی مشار بالبنان گردد جمیع اهل شهر گویند که این شخص یقین است که بهائی است زیرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی این شخص از خصائص بهائیانست. تا باین مقام نیائید بعهد و پیمان الهی وفا ننموده‌اید زیرا به نصوص قاطعه از جمیع ما میثاق وثیق گرفته که بموجب وصایا و نصایح الهیه و تعالیم ربانیه رفتار نمائیم." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۵۸-۱۵۹)

حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "جز قوه امرالله هیچ امری و هیچ قوه‌ای این مفاسد قویه را اصلاح ننماید و جز تعالیم سماویه که در این ظهور بدیع کاملاً از سماء مشیت الهی نازل گشته این علل و امراض مزمنه را شفا ندهد. پس احبای الهی که منادیان این امرند و ناشر این تعالیم باید الیوم به اعمال و کردار و رفتاری در بین عموم ظاهر شوند که نفس اعمال غافلان را تبلیغ نماید و تشنگان طالبین نجات را هدایت کند. چه بسا از لسان اطهر مرکز میثاق شنیده شد که اگر فردی از افراد احبا به اجراء یک تعلیم از تعالیم الهیه در نهایت توجه و تجرد و همّت و استقامت قیام نماید و در تمام شئون حیات خویش این یک تعلیم را منظور نظر داشته بتمامها اجراء نماید عالم عالمی دیگر شود و ساحت غبرا جنت ابهی گردد. ملاحظه نمائید که اگر احبای الهی کلاً فرداً و مجتمعاً

به اجرای وصایا و نصایح قلم اعلی قیام نمایند چه خواهد شد." (توقیعات مبارکه ۱۹۲۲-۱۹۲۶، ص ۵۴)

و نیز می فرمایند، "احبای الهی در شرق و غرب عالم علی الخصوص یاران آن سامان که پرورده ید عنایتند و سرمشق جهانیان، باید در جمیع شئون و احوال به تمام قوی به این اوامر و نصائح ربانیّه متوجه شوند و متمسک گردند. هر صبح و شامی جهدی جدید و سعی بلیغ مبذول دارند تا یک یک این تعالیم سماویّه را عامل گردند و در حیات شخصی خود و معاملات و شئون دنیوی و روحانی هر دو این روح الهی را اظهار نمایند و این تعلیمات الهیه را اجرا کنند تا فی الحقیقه شخص بهائی به اعمال و کردارش معلوم و مشهور گردد و افکار خصوصی و عمومی عالم را بزودی زود کاملاً متوجه به امر الله نماید." (توقیعات مبارکه ۱۹۲۲-۱۹۲۶، ص ۴۷-۴۸)

**اصل العافیة:** عافیت به معنای تندرستی و دوری از خطر است. به ظاهر این عبارت با بعضی بیانات دیگر در تضاد و تناقض است. مثلاً در جایی می فرمایند، "هل الیوم یوم الصّمت لا و نفسی الحق..." (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۱۹۲) یا در جای دیگر می فرمایند، "الیوم باید از انزوا قصد فضا نمایند و بما ینفعهم و ینتفع به العباد مشغول گردند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۱۹)

اگرچه این بیانات در ظاهر در تناقض با هم به نظر می رسند لکن چون از مبدأ واحد ظاهر گشته، لابد معنای دیگری مقصود جمال مبارک بوده باشد. طلعت اطهر می فرمایند، "کلمات الهیه کلّ از نقطه واحده ظاهر و به او راجع. ایّاکم أن تشهدوا الإختلاف فیهنّ. اگرچه به ظاهر مختلف نازل شود در باطن به کلمه واحده و نقطه واحده راجع و منتهی." (کتاب بدیع، طبع آلمان، ص ۱۹۸ / خطّ جناب زین المقرّبین، ص ۴۰۶)

بنابراین، نباید بین این بیانات تفاوت یا تناقضی مشاهده کرد. بنا به بیان حق، "آنچه از آیات الهی ادراک نشود از معدن و مبدأ آن سؤال نمایند." (همان) بنابراین، باید به سایر بیانات مبارکه رجوع کرد تا که شاید دلیلی برای بیان فوق یافت. جناب فاضل مازندرانی را اعتقاد بر آن



است که "منظور اجتناب از مکالمات غیر مفیده و ممازجه در شوون غیر محموده است." (اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۱۴۷)

گاهی اوقات سکوت لازم است. زیرا ممکن است منجر به مجادله در کلام شود و عنوان "غافل ترین عباد" برای گوینده حاصل شود که فرمودند، "غافل ترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۷۴) در اینجا توصیه آن است که خود را به اعمال بیاراییم نه به اقوال.

در شرایط شخص مجاهد، تصریح حضرت بهاء الله است که، "صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فائده احتراز کند. چه، زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمی است هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند." (ایقان، ص ۱۴۹)

گاهی این بیان مبارک درباره نفوسی است که بی محابا زبان به تبلیغ می گشایند. چه که می فرمایند، "این ایام خوف اهل دیار امل را بشأنی اخذ نموده که در لیل ظلمانی هم از حق نمی پرسند و سخن از او نمی گویند تا چه رسد به یوم و آن هم امام وجوه قوم. لذا الصمت اولی الی ان یفتح الله باب البیان علی من فی الامکان. اگر از محللی عرف اقبال و محبت استشمام نمودید کلمه مبارکه را ودیعه گذارید و الا حق محتاج این نفوس نبوده و نیست لا یضره کفرهم کما لاینفعه ایمانهم." (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۶۶)

در کلام دیگر از قلم اعلی نازل، "جمیع را به حکمت منزله امر نمائید و از قبل حق بگوئید آنچه سزاوار یوم الله است. باید هر نفسی به کمال حکمت و استقامت به تبلیغ امر مشغول شود. اگر ارض طیبه مشاهده نمود القاء کلمه الهی نماید و الا الصمت اولی." (مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل، ص ۱۴۹)

حتی سخن گفتن در این موارد را ضایع ساختن بذر حکمت الهی می دانند؛ چه که می فرمایند، "لا تُضیع بذر الحکمة فی أراضی الجرزة و لاتکن من المرفین و إن وجدت أرض طیبة أودع فیها حب الحکمة و العرفان لئینبت منها نبات حسن بدیع..." (آثار قلم اعلی، ج ۷،

ص ۹۴ / مضمون: بذر حکمت را در زمین های کشت ناپذیر هدر مده و از اسراف کنندگان مباش و اگر زمین نیکو یافتی تخم حکمت و عرفان را در آن به ودیعه سپار تا گیاه نیکوی بدیع از آن بروید.) نکته دوم در این بیان نظر به عاقبت کار است. هر عملی، هر اقدامی و حتی هر گفتاری می تواند عواقبی مطلوب یا نامطلوب داشته باشد. جمال قدم اشارتی دارند که، "باید اول هر امری آخر آن ملاحظه شود." (لوح مقصود، ص ۱۳) همین عبارت کوتاه گویای آن است که در بیان کلام یا اقدام به هر امری باید نظر دقیق شود که نتیجه اش به حال نوع بشر مفید باشد. نگاه به عاقبت در بسیاری از امور مد نظر است. مثلاً مصائبی که در سیل الهی تحمل شود، عاقبت نیکو دارد. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "ملاحظه نمائید که اولیای الهی و اصفیای ربّانی از پیش چه کشیدند و چه سمّ قاتلی چشیدند و چه زهر هلا هلی نوشیدند ولی آن بلا عین عطا بود و آن زهر عین شفا و آن زحمت رحمت بود و آن مشقت راحت. نظر به عاقبت باید نمود نه بدایت اگر نظر به آغاز نمائید یزید را عزّت و راحتی مزید؛ و ولید را هر دم خوشی و شادمانی جدید. ولی عاقبت عذابی شدید و نکبتی پدید. ولی مظلوم دشت بلا شهید کربلا روح المقرّبین له الفدا را در بدایت سهم مسموم ولی عاقبت عزّت ابدیه مقرر و معلوم و در جهان ابدی حیات سرمدیه مثبت و محتموم. نظر به این مقام نمائید زیرا آن عزّت دنیویّه خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. سراپست نه آب؛ سایه است نه آفتاب؛ تاریک است نه تابناک." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۹)

حضرت عبدالبهاء به خطّ مبارک مرقوم فرمودند، "ای ثابت بر پیمان از مشاکل و غوائل محزون مشوزیرا شریک عبدالبهائی. از این جام سرشار البته ترا نصیبی باید تا حق رفاقت در نهایت کمال بجا آری. نظر به عاقبت است نه بدایت." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۸۵، ص ۴۶۳)

در باب حکمت نیز همین اصل مرعی است. زیرا حکمت عبارت از عاقبت اندیشی و رعایت جوانب امور است تا هیچ کاری سبب تشویش نشود. حتی اجرای احکام الهی در صورتی است که سبب ضوضاء عباد نگردد. جمال قدم می فرمایند، "اوامر الهیه به منزله بحر است و ناس به منزله حیتان لو هم یعرفون. ولکن به حکمت باید عمل نمود ... اکثری ضعیفند و از مقصود اولیه بعید. باید در جمیع احوال حکمت را ملاحظه نمود تا امری احداث نشود که سبب ضوضاء و

نفاق و نفاق نفوس غافله گردد. قد سبقت رحمته العالم و فضله أحاط العالمین. باید به کمال حکمت و بردباری ناس را به بحر معانی متذکر نمود. کتاب اقدس بنفسه شاهد و گواه است بر رحمت الهیه. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۵، ص ۱۴۳-۱۴۴)

در همین لوح مبارک، که خطاب به جناب حاج سید جواد کربلایی است، امر تبلیغ را مثال می‌زنند که اکیلل اعمال است و از اوجب واجبات، اما اگر سبب ضوضاء و فغان مردمان شود اقدام به آن جایز نیست. جمال قدم می‌فرمایند، "بعضی از احکام است که الیوم عمل به آن ضرری نداشته و ندارد بر کلّ واجب است که عمل نمایند و بعضی سبب ضوضاء ناس خواهد شد؛ لذا معلق است به وقت آن. مثلاً تبلیغ امر غنیّ متعال اکیلل اعمال است. حال اگر نفسی جهرة قیام نماید و آنچه سبب اجتناب ناس و اعراض و اعتراض عباد است بیان کند از حکمت خارج شده چه که شخصی که سالها به امری تمسک نموده یکمرتبه خلاف آن رابشود و به علت آن مطلع نشود البته سبب اجتناب و اعتراض او گردد. باید به رفق و مدارا خلق را تربیت نمود و به عرصه باقیه کشانید در رحمت و شفقت ظهور تفکر فرمائید." (مصباح هدایت، ج ۲، ص ۴۸۷ / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۵، ص ۱۴۴)

و اما انزوا از بریه نیز به مواردی اشاره دارد که معاشرت نکردن اولی باشد. مثلاً در شرایط شخص مجاهد می‌فرمایند، "مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد." (ایقان، ص ۱۵۰) یا در بشارت سیزدهم از لوح بشارات می‌فرمایند، "آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل. ذروه بنفسه مقبلین الی الله المهیمن القیوم." (مجموعه الواح چاپ مصر، ص ۱۲۲-۱۲۳)

مشابه این بیان را می‌توان به این صورت نیز مشاهده کرد: "ای اهل بها با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمائید. اگر نزد شما کلمه و یا جوهریست که دون شما از آن محروم به لسان محبت و شفقت القا نمائید. اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل و الا او را به او گذارید و درباره او دعا نمائید نه جفا. لسان شفقت جذّاب قلوبست و مائده روح و بمثابه معانیست از برای الفاظ و مانند افق است از برای اشراق آفتاب حکمت و دانائی." (اشراقات، ص ۱۳۵)

در مقام دیگر نهی از معاشرت با کسانی است که در آدمی تأثیر سوء می‌گذارند. اگر بتوانیم در آنها تأثیر مثبت به جا بگذاریم به معاشرت خود ادامه می‌دهیم، والا کناره می‌گیریم. در کلمات مکنونه به نهی از معاشرت با اشرار اشاره شده است: "زینهار ای پسر خاک با اشرار الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرار نور جان را به نار حُسیان تبدیل نماید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۹۰) در مقام دیگر می‌فرماید، "مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار." (همان، ص ۳۷۴)

در واقع تصریح جمال مبارک آن است که از کسانی که قصد دارند حبّ الهی را از قلب ما بزدایند، باید دوری کرد زیرا نفس شیطان است که در هیکل انسان ظاهر گشته است. در کلامی از جمال مبین است، "فسوف یدخلُ الشیطان فی هناک و ینهاکم عن حبّ الغلام. إذا تجنّبوا عنه و کونوا فی عصمة منیعا." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۳۹ / مضمون: به زودی شیطان به آنجا وارد می‌شود و شما را از حبّ این جوان، یعنی جمال مبارک، باز می‌دارد. پس از او دوری کنید و در عصمت منبع الهی بمانید.)

گاهی اینگونه افراد در زمره فدائیان هستند و سپس ماهیت واقعی خود را بروز داده به صورت دشمنی در می‌آیند که قصد فریب احبّای الهی را دارد و لذا باید از او دوری جست. از قلم اعلیٰ چنین نازل، "ثمّ اقصص لهم ما ورد علينا من الذین ارادوا ان یفدوا انفسهم فی سبیلنا و کان فی صدورهم غلّ اکبر من کلّ جبل باذخ رفیع. کذلک یظہر الله ما فی قلوب الذین هم کفروا و اشركوا بالله ربّ العالمین و منهم من اعرض ثمّ تاب ثمّ کفر ثمّ آمن الی ان انتهی بمبدئه فی أسفل الجحیم. ان یا ملأ الیّان خافوا عن الله ثمّ اتقوا فی انفسکم بحیث لاتعاشروا معه و لا تستأنسوا به و لا تجالسوا ایّاه و لاتکوننّ من الغافلین. ففروا منه الی الله ربکم لیحفظکم الله عنه و عن شرّه و عن جنوده." (دریای دانش، ص ۱۶۶-۱۶۷ / مضمون: پس حکایت کن از برای آنها آنچه را که بر ما وارد شد از کسانی که قصد داشتند خود را در راه ما فدا کنند و در سینه آنها کینه‌ای بزرگتر از هر کوه بلندی وجود داشت. اینچنین ظاهر می‌کند آنچه را که در دل‌های کسانی است که به خداوند کافر و مشرک شدند؛ یکی از آنها اعراض کرد و بعد توبه نمود سپس کافر شد سپس ایمان آورد تا آن که به مبدأ خود در پایین‌ترین نقطه جهنّم راجع گشت. ای اهل بیان،

بترسید از خدا و در نفس خود تقوی پیشه کنید به نحوی که با او معاشرت نمایید و به او انس نگیرید و با او هم‌نشین نشوید و از غافلین مباشید. پس از او به سوی پروردگارتان بگریزید تا شما را از او و از شر او و از لشکر او حفظ کند.) در همین لوح است که به مخاطبین می‌فرماید این که می‌گویم از او پرهیز کنید صرفاً به علت حبیبی است که به شما دارم. اگر او شما را به معروف امر کند در همان حال دارد به منکر امر می‌کند.

بنابراین، انزوا از بریه به معنای کسانی است که قصد دارند محبت الهی را از دل و جان مؤمنین بزدايند و آنها را مانند خود سازند. عجیب آن که اینگونه نفوس وقتی فرد مورد نظر را مانند خود کردند او را رها می‌سازند. اینها تا زمانی به انسان فشار وارد می‌آورند که انسان در صراط مستقیم الهی سالک است. به محض هبوط در دره گمراهی، او را رها می‌سازند و حتی از او براءت می‌جویند و به نحوی رفتار می‌کنند که گویی از آغاز او را نمی‌شناخته‌اند! یک نمونه آن را در قرآن کریم می‌توان یافت که حضرت بهاءالله نیز به آن استناد فرموده‌اند. در سوره حشر (۵۹)، آیه ۱۵ آمده است، "كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ." در توضیح این آیه امام فخر رازی می‌نویسد، "وصف حال منافقان بنی‌نضیر را با قول و وعده‌شان که اگر شما را اخراج کنند، ما نیز همراه شما می‌آییم، سپس وفا نکردن به عهدشان و تنها گذاردن آنان، همانند داستان شیطان است که به انسان می‌گوید کفر بیاور، سپس در پایان کار از او تبری می‌جوید و این یا دعوت عام شیطان است انسان را به کفر، یا اغوای شیطان است قریشیان را در جنگ بدر که می‌گفت: امروز کسی از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من امان دهنده شما هستم؛ و چون دو گروه رو در رو شدند، به عقب برگشت و گفت من از شما بری و برکنار هستم؛ چرا که من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خداوند می‌ترسم" (قرآن، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ص ۵۴۷، پانویس ۱۶).

لذا از این گونه نفوس باید اکیداً اجتناب نمود زیرا نفسشان مانند سم قاتل است. طلعت میثاق به نقل قول از جمال ابهی می‌فرماید، "از چنین اشخاص اعراض نمودن اقرب طرق مرضات الهی بوده و خواهد بود چه که نفسشان مثل سم سرایت کننده است و در خطاب دیگر می‌فرماید، ای کاظم چشم از عالمیان بپوش و ماء حیوان عرفان را از ید غلمان سبحان بنوش و

گوش به مزخرفات مظاهر شیطان مده. چه که الیوم مظاهر شیطانیه بر مراصد صراط عزّ احدیّه جالسند و ناس را به کلّ حیل و مکر منع می نمایند" (کنجینه حدود و احکام، ص ۴۵۰).  
 برای اطلاع بیشتر از ماهیت اینگونه نفوس به مقاله "مفهوم شیطان در آئین جمال رحمن" مراجعه فرمایید.

معنای دیگری که از "انزوا عن البریة" مستفاد می شود، توجّه تامّ به ذات الوهیت است. زیرا در شرایط شخص مجاهد تصریح فرموده اند، "بادی در کلّ حین توکلّ به حق نماید و از خلق اعراض کند." (ایقان، ص ۱۴۹). این اعراض به مفهوم آن است که نیاز خود نزد خلق نبرد بلکه نزد خداوند ببرد زیرا فقط اوست که کفایت کند. حضرت بهاءالله هنگامی که به سیاه چال طهران رفتند به بایان عبارتی را تعلیم دادند که گروه می گفتند و گروه دیگر جواب می دادند. طلعت ابهی راجع به آن می فرمایند، "در حبس به این آیه مبارکه ناطق هُوَ حَسْبِي وَ حَسْبُ كُلِّ شَيْءٍ وَ كَفَى بِاللّهِ حَسْبِيًّا. نفوس موقنه مطمئنه کل به آن ناطق و چون صدا مرتفع می گشت اهل سجن متحیر و متوهم مشاهده می گشتند." (لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۸۲) این بیان فی نفسه گویای آن است که خداوند برای همه کفایت می کند و باید فقط به او توکل و اعتماد داشت.

**اصل کلّ الشّرّ:** شر اصطلاحاً به نبودن خیر اطلاق می شود. به این معنی که شر عدم خیر است. مانند تاریکی که نبودن روشنایی است. شدت و ضعف روشنایی را می توان اندازه گرفت، ولی تاریکی را نمی توان سنجید. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "و اما ما سألت أنّ عبدالبهاء قد ذكر لبعض الأحماء أنّ الشرّ ليس له وجود بل هو امرٌ عدمي. هذا هو الحقّ لأنّ أعظم الشّرور الضلالة و الإحتجاب عن الحقّ و الضلالة هي عدم الهدى و الظلمة عدم النور و الجهل عدم العلم و الكذب عدم الصدق و العمى عدم البصر و الصمّ عدم السمع فالضلالة و العمى و الصمّ و الجهل امورٌ عدمية." (بهاءالله و عصر جدید، ص ۲۱۹ / مضمون: و این که پرسیدی که عبدالبهاء برای بعضی از احباء ذکر کرده که شر وجود ندارد بلکه امر عدمی است؛ کاملاً صحیح است. زیرا بدترین شر عبارت از گمراهی و احتجاب از حقّ است و ضلالت عدم هدایت است و تاریکی

نبودن نور و نادانی نبودن دانایی و دروغ نبودن راستی و نابینایی نبودن بینایی و ناشنوایی نبودن شنوایی است. پس گمراهی و کوری و کوری و نادانی عبارت از عدم است.)

شاید اشاره حضرت عبدالبهاء که برای بعضی از احبّاء این نکته را بیان فرموده‌اند، مطلب مندرج در مفاوضات باشد. زیرا در فصل ۷۴ [عد] ذیل عنوان "در بیان آن که در وجود شرّ نیست"، به بیان این موضوع پرداخته‌اند. بنابراین، شرّ عبارت از ایمان نداشتن به خداوند، غافل شدن از او و هدایات او و روی آوردن به غیر او است که در بیان جمال مبارک منعکس است.

اما در جای دیگر از مفاوضات حضرت عبدالبهاء به نکته دیگری اشاره دارند: در خلقت شرّ وجود ندارد؛ فطرت انسان خیر محض است. صفات و اسماء الهی که در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده خیر محض است. اگر در اثر مساعی انسان این صفات به ظهور نرسد در حالت عدمی باقی می‌ماند و شر لقب می‌گیرد. مثلاً گرم و جود از صفات الهی است که در وجود انسان القاء شده است. ولی انسان مانع از ظهور آن می‌شود. در نتیجه به خست و بخل متهم می‌شود. این بخل در فطرت او نیست، بلکه گرم مجال ظهور نیافته است.

عزیزالله سلیمانی می‌نویسد، "منشأ افعال نا پسندیده انسان صفات عدمیه است و ... هر امر ناگواری که به شخص وارد شود ایضاً پس از تحقیق به عدم وجود او یا عدم کمال او راجع است. ... هر چه شرّ است به سبب عدم استعمال قوای طبیعی انسان است در جای خود. مثلاً چشم برای مشاهده آثار صنع الهی و نظر در آیات باهرات اوست نه برای عیب‌جوئی و نظربازی و چون کسی چشم به عیوب و نوامیس بندگان خدا خیره کرد مرتکب شرّ شده و گوش برای استماع اخبار سودمند و بیانات دانشمندان و اساتید است و چون کسی گوش به غیبت عباد الله دوخت یا استراق سمع نمود مرتکب شرّ شده و زبان برای ذکر الهی و نعوت و محامد اولیاء الله و بیان حقایق و اظهار ما فی الضمیر است به لینت و صداقت و چون کسی آن را به تهمت و نیمیت یا فحاشی و شماتت آلوده مرتکب شرّ شده." (رشحات حکمت، جزء دوم، ص ۳۳۷)

حضرت ولی امرالله آن را به نحوی دیگر بیان می‌فرمایند: "می‌دانیم که ظلمت عدم نور است اما احدی ادّعا نمی‌کند که ظلمت واقعیت ندارد. ظلمت وجود دارد اگر چه صرفاً فقدان چیز دیگر باشد. شرّ هم وجود دارد و ما نمی‌توانیم چشم بر آن ببندیم، حتی اگر وجودش منفی

باشد، ما باید خیر را جایگزین سازیم و اگر شخص شروری را مشاهده کنیم تحت تأثیر ما قرار نمی‌گیرد، در این صورت باید از او احتراز نماییم چون خطرناک و زیان‌آور است." (ترجمه - مکتوب ۴ اکتبر ۱۹۵۰ از طرف حضرت ولی امرالله به یکی از احباء / انوار هدایت، شماره ۱۳۴۱)

بعضاً آن را به روح خبیث یا طبیعت اهریمنی انسان مربوط می‌دانند. ولی حضرت عبدالبهاء توضیح می‌دهند که، "حقیقت اساسی آن که روح خبیث، شیطان یا هر آن‌چه که اهریمنی تعبیر می‌شود، به طبیعت دون بشری راجع است. طبیعت دون به طرق مختلف تجسم یابد. در انسان دو تجلی وجود دارد. یکی تجلی عبارت از تجلی طبیعت است و دیگری تجلی عالم روحانی. عالم طبیعت ناقص است. به بصر حدید در آن ملاحظه کنید و کلیه اوهام و خرافات را کنار گذارید... خداوند ابداً روح شیرین و خبیث خلق نفرموده. کلیه این قبیل افکار و اصطلاحات مظاهری است که صرفاً بشری یا ماهیت ترابی انسان را تبیین می‌کند. از جمله شرایط اساسیه تراب آن که خس و خاشاک و اشجار بی‌ثمر از آن به ظهور می‌رسد. در مقام مقایسه این شر است. این فقط حالت دون و حاصل دانی طبیعت است." (ترجمه. خطابه حضرت عبدالبهاء مندرج در صفحات ۲۹۴-۲۹۵ Promulgation of Universal Peace نشر ۱۹۸۲ / انوار هدایت، شماره ۱۷۳۳)

عجیب اینجا است که میل انسان به شرّ بیشتر است تا به خیر. این بدان معنی است که، بنا به تعریف دکتر داودی، ما نقص صرّیفیم و خداوند کمال محض. او کمال را به طور بالقوه در وجود ما به ودیعه گذاشته است و این وظیفه ما است که آن را به ظهور برسانیم. از آنجا که اتّصاف به صفات الهی، که راز ورود در ملکوت عزّ خداوند است، کاری است دشوار و خلاف نفس اماره آدمی، لذا میل انسان به تلاش نکردن سبب بروز آنچه که شرّ می‌نامیم می‌شود. بدین لحاظ حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"این مسئله مسلم عموم است که شرّ قوی‌تر از خیر است شرّ سریع‌التأثیر است؛ خیر بطئی‌التأثیر. اگر شخص امینی و شخص خائنی با هم باشند ممکن نیست خائن امین بشود؛ ولی



امین ممکن است خائن بشود. صادق ممکن است کاذب شود در اثر معاشرت با دروغگو ولی سخت است که کاذب به معاشرت راستگو صادق گردد. شخص سخی با مؤانست بخیل ممکن است بخیل شود، صالح رذیل شود و قس علی ذلک. چون که شرّ قوی تر است؛ تأثیرش بیشتر و این مسئله لازم به برهان نیست. کالشمس رابعه النهار است که اگر هزار نفر سالم باشند و یک نفر مریض مسری ممکن نیست آن هزار نفر تأثیر در مزاج او بکنند ولی این یک نفر مریض تأثیر به آن هزار نفر می نماید." (خاطرات حبیب، ج ۱، ص ۲۰۲)

حضرت ولی امرالله می فرمایند، "طبق تعالیم مقدّسه بهایی، روح انسان، یا به عبارت دیگر، خود یا حقیقت روحانی درونی او، حالتی دوگانه ندارد. برخلاف اعتقاد زردشتیان، انسان دارای حقیقتی دوگانه، یعنی خود برتر و پست تر، نیست. این تمایلات به خیر و شرّ صرفاً تظاهرات یک خود واحد یا حقیقت واحد است. این حقیقت قابلیت رشد در هر یک از این دو جهت را دارد، که تمام آن اساساً به تعلیم و تربیت منوط است. ماهیت انسان امکان گرایش به خوبی و بدی هر دو را دارد. دیانت حقیقی می تواند روح را قادر به طیران به اعلی مدارج روحانی بنماید، در حالی که عدم دیانت، که هم اکنون در اطراف خود شاهد آن هستیم، سبب هبوط آن به اعماق ذلّت و فلاکت خواهد شد." (ترجمه- مکتوب ۲۵ مه ۱۹۳۶ از طرف حضرت ولی امرالله به آلفرد لانت / انوار هدایت، شماره ۶۹۸)

حال، با توجه به توضیحات فوق است که در می یابیم، چرا حضرت بهاءالله می فرمایند، "اصل کلّ الشرّ هو اغفال العبد عن مولاه و إقباله الی ما سواه." زیرا غفلت از آفریدگار است که سبب می شود آدمی از تلاش برای ظهور و بروز صفات و اسماء الهی، که در وجودش مکنون است و بروز آن سبب ارتقاء روحانی او به سموات کمال می گردد، غافل بماند و در نتیجه در حضيض نقص بقا یابد و عاقبت با دست تهی به ساحت الهی بشتابد و خجل و شرمنده گردد.

**اصل النار:** نار، یا جهنّم، در واقع همان دوری از حقّ است. زیرا واژه جحاد که در بیان مبارک به کار رفته به معنی انکار بیهوده و بی سبب است. کسی که در آیات نازل از ساحت الهی

به جحد و انکار و در نتیجه استکبار پردازد، لاجرم از جنت لقای الهی و فوز به رضای او باز می ماند و لذا در نار قرار می گیرد.

در اینجا باید به نکته ای اشاره شود و آن معنای دوگانه نار است. معنای مثبت مانند هیکل ظهور، مکلم طور، حبّ پروردگار، روی یار، حقیقت اصلیه، آتش افروخته، جاذب رطوبات زائده، عنایت الهی، اتحاد است. اما، در مقام منفی نیز به کار رفته است. مانند نار بُعد، نار احزان، نار نفس و هوی، نار حرص، نار بغی و فحشا، نار ظلم و اعتساف، نار اعراض، نار حرب و جدال، نار فساد، نار ضغینه و بغضا و امثال ذلک.

وقتی در مقام مثبت قرار می گیرد باعث سوختن حجابات گردد؛ سبب اشتیاق به ربّ الآفاق شود؛ سبب نورانیت نفوس مشتاق گردد. اما در مقام منفی سبب دوری از حق می شود. در اینجا نیز حضرت بهاء الله به معنای منفی آن اشاره دارند که عبارت از انکار حق و استکبار به او است. به این علت در این مقام فقط به مفاهیم منفی آن اشاره می شود. لازم به ذکر است که جناب منوچهر سلمانپور در مقاله مستوفایی به بیان مفاهیم نار در آثار مبارکه پرداخته اند که بخشی از آن در اینجا مورد استفاده قرار می گیرد. متن کامل آن در سفینه عرفان، دفتر دوم، ص ۳۱-۴۹، درج است.

اصل نار که فرمودند انکار آیات الهی و استکبار به خداوند متّان است، در این کلام حضرت احدیت متجلّی است که فرمودند، "هر نفسی که به آن صبح هدایت و فجر احدیت فائز شد به مقام قُرب و وصل که اصل جنت و اعلیٰ الجنان است فائز گردید و به مقام قاب قوسین او ادنی که وادی سدره منتهی است وارد شد و الا در امکانه بُعد که اصل نار و حقیقت نفی است ساکن بوده و خواهد بود اگرچه در ظاهر بر آکراس رفیعه و اعراش منیعه جالس باشد." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۶۸-۳۶۹)

یکی از مهلک ترین انواع نار، احتجاب است که آدمی را از وصول به مقصود باز می دارد. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "جنت عرفان حقّ است و نار احتجاب از ربّ الارباب." بعد در توضیح آن می فرمایند، "عرفان و احتجاب به منزله شجر است و نعیم و جحیم در جمیع عوالم الهیه به منزله ثمر. در هر رتبه ای از مراتب نعمت و نعمت موجود. در عالم فؤاد عرفان نعمت و

احتجاب نعمت است؛ زیرا اساس هر نعمت و نعمت در عوالم الهیه این دو است." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۳۸-۳۳۹)

اعراض نیز به نار تشبیه شده است زیرا باعث احتراق قلب می شود. جمال قدم می فرمایند، "أن يا رضا تالله القلم يبكي على ضريّ و مسكنتي ثمّ وحدتي و غربتي و بما أشتعلت نار الإعراض في قلوب المعرضين." (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۱۸۹ / مضمون: ای رضا، سوگند به خدا که قلم بر سختی و شدت و بی نوایی و ضعفم و تنهایی و بی کسی ام و به خاطر اشتعال نار اعراض در قلوب معرضین می گرید.)

در خصوص جمعی که موفق به اقبال به امر الهی شده و شرح ایمان آنها به ساحت اقدس جمال ابهی معروض شده، طلعت ابهی فرمودند: "الحمد لله الذي أيدهم على الاقبال في يوم فيه اشتعلت نار الاعراض و فازوا بالاصغاء اذ منع عنه أكثر العباد طوبى لقلوب تنورت بنور العرفان و لوجوه توجّهت الى انوار وجه ربهم الرحمن و لعيون قرّت بنور الايقان و لآذانٍ فازت باصغاء النداء اذ ارتفع بين الارض و السماء." (اقتدارات، ص ۱۹-۲۰ / مجموعه آثار قلم اعلى، شماره ۳۹، ص ۲۲-۲۳ / مضمون: ستایش مرخدایی را سزااست که در روزی که نار اعراض مشتعل شده آنها را بر اقبال تأیید فرمود و زمانی که اکثر عباد از خداوند باز داشته شده اند آنها به شنیدن ندای الهی فائز شدند. خوشا به دلهایی که به نور عرفان روشن شد و به وجوهی که به انوار وجه پروردگار رحمانشان توجه نمودند و چشمانی که به نور ايقان نورانی شد و گوش هایی که به شنیدن ندای الهی وقتی بین زمین و آسمان بلند شد، فائز گشتند.)

دیگر آتش ظلم و اعتساف است که بلاد را بسوزاند و مردمان را قربانی کند. درباره شعله کشیدن نار ظلم که آتش به زندگی بسیاری زده در آثار مبارکه مطالبی مشاهده می شود. جمال قدم در لوح نازله خطاب به ابن ذئب (ص ۹۰) می فرمایند، "يا شيخ در بحبوحة بلایا این مظلوم به تحریر این کلمات مشغول، از جمیع جهات نار ظلم و اعتساف مشهود. از يك جهت خبر رسیده اولیا را در ارض طا اخذ نموده اند مع آن که آفتاب و ماه و برّ و بحر گواه که این حزب به طراز وفا مزینند و جز به ارتفاع دولت و نظم مملکت و راحت ملت به امری تمسک نجسته و نخواهند جست." در بیان دیگر از قلم اعلى نازل، "يا سلطان قد خبت مصابيح الانصاف و اشتعلت نار

الاعتسافِ فی کلِّ الاطرافِ... " (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۸۸ / مضمون: ای سلطان، در جمیع نقاط چراغ‌های انصاف خاموش و آتش ستم و بیداد افروخته گشت.)  
نار امل و شهوت از دیگر موارد منفی در زمینه آتش است. امل اصطلاحاً به آرزو و خواسته‌های نفسانی گفته می‌شود و شهوت نیز زیاده‌خواهی در هر زمینه‌ای است. اما شهوت در آثار مبارکه عمدتاً به خواسته‌هایی گفته می‌شود که خلاف رضای الهی است. مثلاً در کلمات مکتونه فارسی چنین مذکور، "نصایح مشفقانه محبوب را به باد داده‌اید و از صفحه دل محو نموده‌اید و چون بهائم در سبزه‌زار شهوت و امل تعیش می‌نمائید." یا حتی سلب نسبت می‌فرمایند، "هر نفسی از او آثار خباثت و شهوت ظاهر شود او از حق نبوده و نیست." (گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۹)

نار امل و شهوت در کلمات مکتونه آمده است، "ای اهل رضوان من، نهال محبت و دوستی شما را در روضه قدس رضوان به ید ملاطفت غرس نمودم و به نیشان مرحمت آتش دادم. حال نزدیک به ثمر رسیده. جهدی نمائید تا محفوظ ماند و به نار امل و شهوت نسوزد."  
نار ضغینه و بغضا از جمله مواردی است که جمال مبارک آن را به شدت تقبیح فرموده‌اند. برای مثال از قلم اعلی نازل، "ای اهل بها کمر همّت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد حباً لله و لعباده بر این امر عظیم خطیر قیام نمائید. ضغینه و بغضای مذهبی نار است عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلاء عقیم نجات بخشد." (کتاب اشراقات، ص ۱۳۴)

در کنار ضغینه و بغضا، نار بغی و فحشا نیز قرار دارد. جمال قدم آن را اعراض از جمال ایشان تعریف می‌کنند. در بیانی از جمال مبین است، "این مظلوم منقطعاً عن العالم و الامم ذکر نمود آنچه را که سبب تطهیر عالم است از ضغینه و بغضا و علت اخماد نار بغی و فحشا. ناصر و معینی مشهود نه. از هر جهتی سهام مفتریات مغلین و اسنّه ملحدین بر هیکل امر وارد." (کتاب اشراقات، ص ۱۰)

نار غلّ و حسد نیز فی نفسه سوزاننده درون آدمی است و او را از حق دور می‌سازد. در لوح طب مذکور است، "قلّ الحسدُ یأکلُ الجسدَ و الغیظُ یحرقُ الکبد. أنِ اجتنبوا منهما کما تجتنبون

مِنَ الْأَسَدِ." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۲۴ / مضمون: بگو حسد جسم را می خورد و خشم سبب احتراق کبد می گردد. از آن دو پرهیز کنید همانطور که از شیر درنده دوری می کنید.)

حتی جمال مبارک از خداوند می خواهند که مخاطب را از سوزندگی حقد و حسد حفظ فرماید: "فاسئَلُ الله ان يحفظک من حرارة الحقد و صبارة البرد انه قريب مجيب." (آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۷ / مضمون: از خدا می خواهم که تو را از سوزندگی حسد و شدت سرمای زمستان حفظ کند. البته حضرت ولی امرالله عبارت "صَبَّارَةُ الْبَرْدِ" را برودت نفرت ترجمه فرموده اند.)

نار عُدوان، یا آتش دشمنی، اصطلاح دیگری است که در آثار مبارکه به کار رفته است. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "ما کل به جان و دل بکوشیم جانفشانی نمائیم و به هدایت خلق پردازیم و نفوس را تربیت کنیم تا درندگان، غزالان بر وحدت شوند و گرگان، اغنام الهی گردند و خونخواران، ملائکه آسمانی شوند؛ نار عدوان خاموش گردد و شعله وادی ایمن بقعه مبارکه روشنائی بخشد؛ رائحه گلخن جفا متلاشی شود و نفحات گلشن وفا انتشار کلی یابد." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۷۵)

نار نفس و هوی که شعله اش اگر فروزان گردد به عنان آسمان رسد و فرد را در میان شعله های خود از لحاظ روحانی نیست و نابود گرداند. به بیان حضرت بهاءالله اینگونه افراد تصوّر می کنند خداوند غافل است یا بی خبر. چه که در کلمات مکنونه می فرمایند، "ای عاصیان، بردباری من شما را جری نمود و صبر من شما را به غفلت آورد که در سبیل های مهلک خطرناک بر مراکب نار نفس بی باک می رانید. گویا مرا غافل شمرده اید و یا بی خبر انگاشته اید." در مناجاتی از خداوند می خواهند که فرد را از نار نفس رهایی بخشد و از هر آنچه که سزاوار نیست مقدّس نماید: "أَسْأَلُكَ يَا إِلَهِي بِهِ وَ تَجَلِّيَاتِ أَنْوَارِ عِزِّ أَحَدِيَّتِكَ وَ بَوَارِقِ ظُهُورَاتِ قُدْسِ الْوَهِيَّتِكَ بِأَنْ خَلِّصْنِي عَنْ نَارِ نَفْسِي وَ قَدْسَنِي عَنْ كُلِّ مَا لَا يَلِيْقُ لِسُلْطَانِكَ وَ أَنْتَ الْمَهِيْمَنُ الْقَيُّومُ." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۸۸-۸۹ / مضمون: تو را به آن و به تجلیات انوار عزت احدیت و برق ظهورات قدس الوهیتت، ای خدای من، سوگند دهم که مرا از نار نفس خلاصی بخشی و از هر آنچه که در مقابل عظمت تو سزاوار نیست مقدّس گردانی. تویی غالب و قیوم.)

نار حرص نیز فی نفسه سوزاننده است. زیرا حرص و طمع لازال مکروه بوده و هست مگر در موارد مثبت. مثلاً حرص در کسب روحانیات و کمالات. اما در حالت منفی محبوب نبوده و نیست. جمال قدم می‌فرمایند، "أحاطت بنا الأحزان من الذين نبذوا البر والتقوى وأخذوا البغى و الفحشا أولئك اشتعلوا بنار الحرص و الهوى و خانوا فى أموال الورى من دون اذن من الله ربّ العرش و الثرى و مالک الآخرة و الأولى." (اشراقات، ص ۳ / مضمون: از کسانی که نیکی و پرهیزگاری را کنار گذاشته و بغی و فحشا را در پیش گرفته‌اند حزن و اندوه ما را احاطه کرد. آنها به نار حرص و هوى مشغول شدند و در اموال مردمان خیانت کردند بدون آن که خداوند پروردگار آسمان و زمین و مالک پایان و آغاز به آنها اجازه چنین کاری داده باشد.)

بنابراین، انکار آیات الهی و مجادله در بیانات سماوی و استکبار علیه خداوند متّان، اصل نار و جهنّم محسوب می‌شود که نمونه‌هایی از آن در آیات فوق مشهود گشت.

**اصل کلّ العلوم:** علم به معنای آگاهی و دانایی است. وقوف بر امری که مفید باشد. اهمّ امور عرفان الهی است و هر کس که به عرفان حضرتش نائل شود، در واقع به معلوم رسیده است و علم هم برای رسیدن به معلوم است اگر حصول علم سدّی برای وصول به معلوم باشد به "حجاب اکبر" مسمّی می‌گردد. زیرا به بیان جمال قدم، "إنّ العالم من اعترف بظهوری و شرب من بحر علمی و طار فی هواء حبّی و نبذ ما سوائی و أخذ ما نُزّل من ملکوت بیانی البدیع." (مجموعه الواح، ص ۵۶ / مضمون: عالم کسی است که به ظهورم اعتراف کند و از دریای علمم بنوشد و در آسمان محبّتم پرواز کند و غیر مرا رها سازد و آنچه را که از ملکوت بیان بدیع من نازل شده بگیرد.) بعد در وصف چنین عالمی می‌فرمایند، "أنّه بمنزلة البصر للبشر و روح الحيوان لجسد الإمكان." (مضمون: او مانند چشم برای عالم انسانی و روح حیات برای جسد عالم آفرینش است.)

بنابراین، اصل و شالوده جمیع علوم عبارت از عرفان الهی است زیرا همه برای عرفان او خلق شده‌اند در حدیث قدسی نیز عبارت "خلقتُ الخلق لکی أُعرَف" گویای همین نکته است. جمال قدم تصریح دارند که، "کلّ در حقیقت اولیه لعرفان الله خلق شده‌اند. من فاز بهذا المقام قد

فاز بکلّ الخیر و این مقام بسیار عظیم است به شأنی که اگر عظمت آن بتمامه ذکر شود اقلام امکانیه و اوراق ابداعیه کفایت ننماید و ذکر این مقام را به انتها نرساند." (اقتدارات، ص ۱۵۵-۱۵۶)

اما، از آنجا که عرفان ذات الوهیت میسر نیست، لهذا باید از طریق ایمان و ایقان به مظهر ظهورش به این عرفان دست یافت. جمال قدم می فرمایند، "طوبی از برای نفسی که در یوم الله به عرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق ظهورات الطافش فائز شد. اوست از مقدّسین و مقربین و مخلصین. اگرچه این مقام در خود او به شأنی مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد ولکن ظهور آن را وقتی مقرر است." (همان، ص ۱۵۶)

مستحیل بودن عرفان الهی را جمال قدم اینگونه توضیح عنایت می فرمایند، "چون مابین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن به هیچ وجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست، لهذا در هر عهد و عصر کینونت سازجی را در عالم مُلک و ملکوت ظاهر فرماید ... و این کینونات مجرد و حقایق منیره و سایط فیض کلیه اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را به الهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیه از کدورات عوالم ملکیه سازج و منیر گردانند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۴۰ و ۳۴۱)

حضرت عبدالبهاء توضیح می دهند، "مثل حقیقت الوهیت مثل آفتاب است که در علو تقدیس خود اشراق بر جمیع آفاق نماید. آفاق و انفس هر یک بهره ای از آن اشراق برده و اگر این اشراق و انوار نبود کائنات وجودی نداشت. ولی جمیع کائنات حکایتی کنند و پرتوی گیرند و بهره ای برند اما تجلی کمالات و فیوضات و صفات الوهیت از حقیقت انسان کامل، یعنی آن فرد فرید مظهر کلی الهی، ساطع و لامع است. چه که کائنات سائر پرتوی اقتباس نمودند اما مظهر کلی آینه آن آفتاب است و به جمیع کمالات و صفات و آیات و آثار آفتاب در او ظاهر و آشکار است. عرفان حقیقت الوهیت ممتنع و محال. اما عرفان مظاهر الهیه عرفان حق است. زیرا فیوضات و تجلیات و صفات الهیه در آنها ظاهر. پس، اگر انسان پی به معرفت مظاهر الهیه برد به

معرفه‌الله فائز گردد و اگر چنانچه از مظاهر مقدّسه غافل از عرفان الهیّه محروم. (مفوضات عبدالبهاء، فصل نط [۵۹])

**رأس الدلّة:** پیش از این راجع به اصل عزّت سخنی گفته شد. حال، موضوع ذلّت مطرح است. انسان عزیز است و عزّت او به ارتباطش با خالق حاصل می‌شود. خالق مایل است که انسان فوق مُلک و ملکوت در طیران باشد زیرا مقامش متعالی است و بدین لحاظ دوری او از ساحت قرب الهی سبب حزن‌کردگار است. لذا، در قدم اوّل به او توصیه می‌کند در ظلّ رحمن مقرر گیرد و از هر آنچه که او را از خدا باز می‌دارد دوری کند.

حضرت عبدالبهاء عزّت و ذلّت انسان را چنین توضیح می‌فرمایند، "اگر در انسان قوای رحمانیّه که عین کمال است بر قوای شیطانیّه که عین نقص است غالب شود اشرف موجودات است. اما اگر قوای شیطانیّه بر قوای رحمانیّه غالب شود انسان اسفل موجودات گردد اینست که نهایت نقص است و بدایت کمال و ما بین هیچ نوعی از انواع در عالم وجود تفاوت و تباین و تضادّ و تخالف مثل نوع انسان نیست. مثلاً تجلّی انوار الوهیّت بر بشر بود مثل مسیح پس ببینید که چقدر عزیز و شریف است و همچنین پرستش و عبادت حجر و مدر و شجر نیز در بشر است ملاحظه نمائید که چقدر ذلیل است که معبود او انزل موجودات است یعنی سنگ و کلوخ بی روح و کوه و جنگل و درخت و چه ذلّتی اعظم از اینست که انزل موجودات معبود انسان واقع گردد." (مفوضات عبدالبهاء، فصل سد [۶۴] در بیان مقام انسان)

در اینجا از آنچه که سبب دوری می‌شود تحت عنوان "شیطان" نام برده می‌شود. در واقع رحمن در مقابل شیطان قرار می‌گیرد. به بیان حضرت عبدالبهاء "از بدایت عالم تا امروز هر وقت ندای الهی بلند شد ندای شیطان هم بلند شد، زیرا همیشه ظلمت می‌خواهد مقاومت نور کند؛ ظلم می‌خواهد مقاومت عدل نماید؛ جهل می‌خواهد مقاومت علم نماید. این عادت مستمرّه اهل این جهان است" (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۸۶).

این معنی را در آثار جمال مبارک نیز به وضوح می‌توان مشاهده کرد. در لوحی می‌فرمایند، "به نام مقصود عالمیان انشاءالله لازال به افق ظهور محبوب بی زوال ناظر باشی و به حبّش



متمسک و بر امرش قائم و مستقیم. ندای رحمن مرتفع و نعیق شیطان بلند. از حق جلّ جلاله سائلیم که جمیع دوستان را از شرّ او محفوظ دارد. یوم بزرگ است و امر بزرگ. طوبی از برای کسی که شئون عالم و بیانات امم او را از بحر علم الهی منع ننمود. به گوش جان کلمه الهیه را اصغاء نما. اوست به منزله درع از برای هیکل عرفان" (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۵۲).

شیطان به هر صورتی ممکن است ظاهر شود تا آدمی را بفریبد. هر آنچه که قصد کند حبّ الهی را از دل بزدايد، همان شیطان است. صور مختلفه شیطان را جمال قدم اینگونه بیان می کنند: "شیاطین بر چند قسم مشاهده می شوند. قسمی از آن نفوس مشاهده می شوند که در همان بلد فی الحین بنفس شیطانی در قمیص انسانی ظاهر می گردند و قسمی دیگر از مبدء جحیم سفلی بر هیکل قاصدین وارد می شوند و قسمی هم به ظلمت صرف بر هیکل لوح مبعوث می شوند. باری الیوم شیطان به کلّ صور ظاهر شده و خواهد شد که شاید بشانی از شئون و قسمی از اقسام ناس را از مبدء امر محتجب نمایند" (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۰).

گاهی شیطان به صورت انسان ظاهر می شود. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به احبّای امریکا از جمال ابهی نقل قول می فرمایند، "و خطاب به احبّاء می فرماید که معلوم آن جناب بوده که زود است شیطان در قمیص انسان در آن ارض وارد شود و اراده نماید که احبّای جمال سبحان را به وسوس نفسیه و خطوات شیطانیّه از صراط عزّ مستقیمه منحرف سازد و از شاطی قدس سلطان احدیّه محروم نماید. این است از خبرهای مستوره که اصفیا را به آن آگاه فرمودیم که مبادا به مجالست آن هیاکل بغضیه از مقام محمود ممنوع شوند" و در ادامه بیان مبارک نشانه ای از آنها بیان می کنند، "پس بر جمیع احبّاء الله لازم که از هر نفسی که رائحه بغضا از جمال عزّ ابهی ادراک نمایند از او احتراز جویند اگرچه به کلّ آیات ناطق شود و به کلّ کتب تمسک جوید؛ الی أن قال عزّ اسمّه، پس در کمال حفظ خود را حفظ نمایند که مبادا به دام تزویر و حیلّه گرفتار آیند" (کنجینه حدود و احکام، ص ۴۵۰).

برای اطلاعات بیشتر درباره مفهوم شیطان در آئین جمال رحمن به مقاله ای که تحت همین عنوان تهیه شده مراجعه شود.

**رأس الكفر:** کفر به معنای بی‌ایمانی و انکار خداوند است. در واقع اگر خدایی جز ذات الوهیت را بپرستیم، مرتکب شرک شده‌ایم. شرک به معنی شریک تراشیدن برای خداوند است. در واقع اصل توحید آن است که خداوند را مقدّس از اشباه و امثال دانیم. در لوح امواج از جمله وظائف احبّای الهی آن است که این تقدیس ذات الهی را ظاهر و بارز سازند. می‌فرمایند، "روحا لکم یا اهل البهَاء. لکم أن تظهوروا بما یثبُت به تقدیس ذاته عن المثل و الأمثال و تنزیه کینونته عمّا قیل و قال." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۶۳ / مضمون: خوشا به حال شما ای اهل بهاء. بر شماست که ظاهر شوید به آنچه که به واسطه آن تقدیس ذات الوهیت از مثل و مانند و تنزیه وجود حضرتش از آنچه گفته شده و می‌گویند، ثابت گردد.)

شرک در معارف اسلامی و یهود اعتقاد داشتن به خدایان متعدّد است و در نتیجه منجر به کفر و الحاد می‌گردد و در قرآن کریم شرک ظلمی عظیم تصریح شده است (سوره لقمان، آیه ۱۲). البتّه کفر مرتبه و خیم‌تری از شرک است. به این معنی که بی‌ایمانی به رسالت مظاهر ظهور، اقبال نکردن به مظهر ظهور جدید، بی‌اعتقادی به وحدانیت الهیه یا هر سه است. در معجم البسیط (ج ۲، ص ۷۹۱) در توضیح کافر آمده است، "لم یؤمن بالوحدانیه، أو النّبوة، أو الشریعة، أو بثلاثها."

در امر مبارک کراراً به نفوسی که در زمره مشرکین محسوبند اشاره شده است. مثلاً در لوحی می‌فرمایند، "من المشرکین من یمسح عینیه و ینظر الیمین و الشّمال قل قد عمیت لیس لک الیوم من ملاذ." (کتاب اشراقات، ص ۶۹ / از مشرکان کسی که چشمانش را می‌مالد و به راست و چپ می‌نگرد بگو تو نابینا شده‌ای و امروز برای تو ملجأ و پناهی نیست.)

حضرت اعلی می‌فرمایند، "ان تطیعوا الذّکر بالصّدق الخالص بانّ لکم فی القیمة فی جنّة العدن ملکاً علی الحقّ عظیماً و انّ ملککم هذه باطلة و قد جعل الله متاع الدّنیاء للمشرکین و انّ عند الله مولیکم حسن المآب قد کان بالحقّ علی الحقّ قدیماً." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۲۷ / مضمون: اگر به صدق خالص از ذکر [حضرت اعلی] اطاعت کنید در قیامت در جنّت عدن مُلکی عظیم برای شما خواهد بود و آنچه که در اینجا دارید باطل است و خداوند مال دنیا را از برای مشرکین گذاشته و نزد خداوند، مولای شما، حُسن خاتمه مقدّر شده است.)

البته باید دانست که در کتاب قرآن "متاع دنیا" تعریف شده است، بقوله تعالی: "زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ." (سوره آل عمران، آیه ۱۴ / مضمون: عشق به خواستنی‌ها از جمله زنان و فرزندان و مال هنگفت اعم از زر و سیم و اسبان نشاندار و چارپایان و کشتزاران، در چشم مردم آراسته شده است. اینها متاع زندگانی دنیاست و نیک‌سرانجامی نزد خداوند است.)

در لوح مبارک خطاب به ملا بابای سرچاهی، جمال قدم به چند صفت مشرکان اشاره دارند. البته ابتدا جایگاه آنها را مشخص می‌فرمایند: "صَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۴۹، ص ۲۸۷ / مضمون: مخلصان به بالاترین معارج صعود کردند و مشرکان به پایین درجات جهنم هبوط کردند.) سپس مشخصات آنها را چنین بیان می‌کنند، "قَوْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَ أَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِآيَاتِكَ وَ جَا حَدَّ بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ اسْتَكْبَرَ لِدَى وَجْهِكَ وَ جَادَلَ بِبِرْهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ اقْتَدَرَ وَ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي أَلْوَابِ الْقُدْسِ مِنْ اصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا." (همان، ص ۲۸۸ / مضمون: پس وای بر کسی که به تو ستم روا داشت؛ و تو را انکار کرد؛ و به آیات تو کافر شد؛ و با عظمت و سلطنت تو مخالفت کرد؛ و با خود تو به محاربه برخاست؛ و در مقابل تو استکبار ورزید؛ و با برهان تو مجادله نمود و از ظلّ حکومت و اقتدار تو فرار کرد و از جمله مشرکان در الواح قدسی از انگشتان امر نامش مرقوم گشت.)

ملاحظه می‌شود که عبارت اول در ذیل "رَأْسُ الْكُفْرِ" یعنی "الشِّرْكَ بِاللَّهِ" در همین عبارات بیان شده است. در واقع کسانی که کسی را جز خداوند برمی‌گزینند و با فرار از آنچه که او مقدر فرموده به چیزی دیگری، اعم از ثروت، قدرت، نفس اماره خویش اعتماد می‌کنند مشمول اصل کفر می‌گردند. زیرا موحد در آثار مبارکه تعریفی دارد که اگر کسی مشمول آن نشود در زمره مشرکان محسوب است. جمال قدم می‌فرمایند:

"مُوْحِدُ الْيَوْمِ نَفْسِي اسْتِ كِه حَقِّ رَا مُقَدَّسِ از اشباح و امثال ملاحظه نماید نه آن که امثال و اشباح را حَقِّ داند. مثلاً ملاحظه کن از صانع صنعتی ظاهر می‌شود و از نقاش نقشی. حال اگر

گفته شود این صنعت و نقش نفس صانع و نقاش است هذا كذب و ربّ العرش و الثرى. بلکه مُدُنْد بر ظهور کمالیه صانع و نقاش. ای شیخ فانی معنی فنای از نفس و بقای بالله آنست که هر نفسی خود را در جنب اراده حقّ فانی و لا شیء محض مشاهده نماید. مثلاً اگر حق بفرماید افعَل کذا بتمام همّت و شوق و جذب قیام بر آن نماید نه آن که از خود توهمی کند و آن را حق داند در دعای صوم نازل و لویخرج من فم ارادتک مخاطباً ایّاهم یا قوم صوموا حبّاً لجمالی و لا تعلّقه بالمیقات و الحدود فو عزّتک هم یصومون و لا یأکلون إلی ان یموتون. اینست معنی فنا. در این مقام درست تفکر نمائید تا به سلسبیل حیوان که در کلمات مالک امکان جاری و ساری است فائز شوید و شهادت دهید به این که حقّ لم یزل منزّه از خلق بوده اّلهو الفرد الباقی العلیم الخبیر. این مقام اعظم از مقامات بوده و خواهد بود باید آن جناب بما اراد الله قیام نمایند و ما اراد الله ما نزل فی الألواح است به قسمی که بهیچوجه از خود اراده و مشیّتی نداشته باشند اینست مقام توحید حقیقی از خدا بخواهید در این مقام ثابت باشید. " (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، فقره ۱۶۰)

در بیان دیگر در معنای توحید می فرمایند، "حقّ را مقدّس از کلّ مشاهده کن. اوست مجلّی بر کلّ و مقدّس از کلّ. اصل معنی توحید اینست که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید. کلّ را قائم به او و مستمدّ از او دانید. اینست معنی توحید و مقصود از آن. بعضی از متوهمین به اوهام خود جمیع اشیا را شریک حقّ نموده اند و مع ذلک خود را اهل توحید شمرده اند. لا ونفسیه الحق. آن نفوس اهل تقلید و تقلید و تحدید بوده و خواهند بود. توحید آنست که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند. نه آن که دو را یک دانند. " (اقتدارات، ص ۱۵۸)

برای مطالعه موارد دیگر راجع به شرک و توحید نگاه کنید به نافع مکنون، اثر صادق عرفانیان، ص ۱۹۰ به بعد.

نکته آخر درباره رأس الکفر فرار از قضایای الهی است. آنچه را که او مقدّر فرماید برای هر نفسی بهترین است و از آن برتر تصوّر نشود. جمال قدم خطاب به حرم حضرت اعلی که ساکن شیراز بودند چنین می فرمایند، "از مصائب وارده مکدرّ م باشید. چه که لازال بلایا مخصوص

اصفیای حق بوده و خواهد بود. پس نیکوست حال نفسی که بما وَرَدَ علیه راضی و شاکر باشد. چه که وارد نمی شود بر نفسی مِنْ عنداللهِ إِلَّا آنچه از برای آن نفس بهتر است از آنچه خلق شده مابین سموات و ارض؛ و چون ناس به این ستر و سرّ آن آگاه نیستند، لذا در موارد بلایا خود را محزون مشاهده می نمایند." (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۸۹-۲۹۰ / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۵۱، ص ۲۶۱)

**اصلُ الخسران:** از آنجا که خداوند انسان را به صورت و مثال خود آفریده، بنابراین برای شناخت خدا، که مقصود از خلقت اوست، معرفت نفس خویش واجب است. انبیاء و اولیاء به انسان کمک می کنند که آنچه را که در اوست کشف کند و بشناسد و از آنجا که "انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است و فهرستی است که در او مثال کلّ ما خُلِقَ فی الأَرْضِ و السَّمَاءِ موجود" (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۶۵-۶۶) لهذا با شناخت خود می تواند عالم را بشناسد و به عرفان حق نیز برسد. البتّه "روح چون از تقييدات عرضیه و شئونات ترابیه فارغ شود جمیع مراتب را سیر نماید و هرچه فراغتش بیشتر، سیرش تندتر و ثابت تر و صادق تر است." (همان، ص ۶۶)

بنابراین، اگر انسان در طول حیات غافل بماند و تلاش برای شناخت خویشتن نکند، زیان اندر زیان است و عمر را بیهوده هدر داده است. در طراز اوّل از لوح طرازات آمده است، "طراز اوّل و تجلّی اوّل که از افق سماء امّ الكتاب اشراق نموده در معرفت انسان است به نفس خود و به آنچه سبب علوّ و دنوّ و ذلّت و عزّت و ثروت و فقر است." (نبذة من تعالیم حضرت بهاءالله، ص ۶۴)

انسان را می توان ملکوت نامید؛ یا عالم کبیر دانست. چه که حق شهادت داده به آن: "اگر گفته شود که هیکل انسانی در مقامی ملکوت است، هذا حقٌّ لا ریبَ فیه. چه که مثال کلّ در او موجود و مشهود؛ اگرچه بعضی او را عالم اصغر نامیده اند، ولکن نشهدُ أنّه عالمٌ کبیر و تغییر و اختلاف آن نسبت به اسباب اُخری بوده مثل تغییر ذائقه مریض که از شیرین تلخی ادراک می نماید. این تغییر در شیرینی احداث نشده بلکه ذائقه تغییر نموده." (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۶۶)

از آنجا که "جوهر انسانیت در شخص انسان مستور، باید به صیقل تربیت ظاهر شود، این است شأن انسان و آنچه معلق به غیر شد دخلی به ذات انسانی نداشته و ندارد." (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۱۲۹) لذا، باید جوهر انسانیت را شناخت و آن را ظاهر ساخت. متأسفانه در غلاف تیره‌ای پنهان است. در تشبیهی که جمال قدم به کار می‌برند، آدمی را شمشیری می‌دانند که در غلاف است و لذا قدر و جوهر آن بر دیگران مکشوف نیست. بنابراین، باید از آن غلاف خارج ساخت تا مقامش مشهود آید. می‌فرمایند، "انسان را به مثابه سیف مشاهده نما. تا در غلاف است جوهر آن مستور و مکنون. انشاءالله باید به عنایت الهی از غلاف ظلمانی فارغ شوید تا جوهرتان بر عالمیان ظاهر گردد. جوهر انسانی اخلاق و اعمال اوست." (همان، ص ۶۳)

بنابراین، اگر زندگی صرف شناخت خویشتن و ظهور و بروز اسماء و صفات الهی نشود، البته بیهوده صرف شده و نتیجه‌ای از آن حاصل نشده است و این است اصل خسران که جمال مبین فرموده‌اند.

**رَأْسُ كُلِّ مَا أُذْكَرَ نَاهُ لَكَ:** جوهر جمیع آنچه که ذکر شده است در این است که انسان همه چیز را با دقت ببیند و با معرفت خود منصفانه بسنجد. در ابتدای کلمات مکنونه هم به مورد مشابهی اشاره فرموده‌اند، "أحِبُّ الْأَشْيَاءَ عِنْدِي الْإِنصَافَ. لَا تَرْغَبُ عَنْهُ إِنْ تَكُنْ إِلَيَّ رَاغِبًا وَ لَا تَغْفُلْ مِنْهُ لِتَكُونَ لِي أَمِينًا. وَ أَنْتَ تَوْفَّقُ بِذَلِكَ أَنْ تَشَاهِدَ الْأَشْيَاءَ بِعَيْنِكَ لَا بِعَيْنِ الْعِبَادِ وَ تَعْرِفُهَا بِمَعْرِفَتِكَ لَا بِمَعْرِفَةِ أَحَدٍ فِي الْبِلَادِ." (مضمون: بهترین چیزها نزد من انصاف است. اگر به تقرب به من رغبتی داری از آن روی بر مگردان و از آن غافل نشو تا لیاقت امانت مرا داشته باشی. و تو به واسطه آن موفق می‌شوی که همه چیز را به چشم خود ببینی نه به چشم بندگان و به معرفت خود بشناسی نه به معرفت کسی از نفوس روی زمین.)

به این طریق فرد می‌تواند تقلید و تقلید را کنار گذارد و در مظاهر خلقت به چشم توحید بنگرد و هر آنچه را که رخ می‌دهد با دقت و باریک‌بینی مشاهده کند. جمال قدم توصیه می‌فرمایند، "ای بندگان من به تحدید نفس و تقلید هوا خود را مقید و مقلد مسازید. چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را سیراب نموده و لایزال سقایه

نخواهد نمود. از سراب فانی چشم برداشته به زلال سلسال لا زوال بی مثالم در آئید. لؤلؤ قدرت ربّانی را از لؤلؤ مصنوعی فرق دهید و تمیز گذارید... پس جهد بلیغ و سعی منیع نمائید تا لؤلؤ قدس صمدانی را من دون اشاره به دست آرید و آن معرفت مظهر نفس من بوده و خواهد بود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۱۸)

پایان بخش لوح مبارک این عبارت زیبا است که "کذلک علّمناک و صرفنا لک کلمات الحکمة لتشکر الله ربّک فی نفسک و تفتخر بها بین العالمین." (مضمون بیان مبارک آن که اینچنین تو را تعلیم دادیم و کلمات حکمت را برای تو بیان نمودیم تا خدایت را در نفس خود سپاسگزار باشی و به این تعلیم و تصریف بین اهل عالم مباحث نمایی.)

اختلاف نسخ "اصل کلّ الخیر" در سه مأخذ که به ترتیب با اعداد ۱ ادعیه محبوب، ۲ مجموعه الواح طبع مصر، و ۳ مجموعه الواح نازله بعد از کتاب اقدس مشخص می شود.		
۳	۲	۱
هو العلی الاعلی	هو العلی الاعلی	هو الله العلی الاعلی
اصل الحکمة هی	اصل الحکمة هو	اصل الحکمة هی
اتباع لما شرع	اتباع ما شرع	اتباع لما شرع
اصل العزة هی	اصل العزة هو	اصل العزة هی
لم یکن مراده	لا یكون مراده	لم یکن مراده
ما اراده مولاہ	ما اراد مولاہ	ما اراده مولاہ
القیام علی المذكور	القیام علی ذکر المذكور	القیام علی المذكور
ونسیان عن ورائه	ونسیان دونه	ونسیان عن ورائه
رأس الفطرة هی	رأس الفطرة هو	رأس الفطرة هی

<p>در مجموعه الواح "رأس القدرة و الشجاعة" بعد از "رأس الهمة" آورده شده است. غیر از "هو" که به جای "هی" آورده شده، اختلاف دیگری بین سه نسخه مشاهده نشد. ضمناً "رأس التجارة" در مجموعه الواح طبع مصر و ادعیه محبوب بعد از "رأس الاحسان" قرار گرفته ولی در مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس بعد از "رأس الهمة" واقع شده است. "رأس الايمان" در ادعیه محبوب بعد از "رأس الهمة" آورده شده ولی در مجموعه الواح بعد از "رأس التجارة" و در مجموعه الواح بعد از کتاب اقدس بعد از "رأس الاحسان" آورده شده است.</p>		
ففي جميع الاحيان	جميع الاحيان	ففي جميع الاحيان
رأس التجارة هي	رأس التجارة هو	رأس التجارة هي
رُقِمَ من اصبع عَزَّ	رُقِمَ من قلم عَزَّ	رُقِمَ من اصبع عَزَّ
اصل العافية هي	اصل العافية هو	اصل العافية هي
رأس الهمة هي	رأس الهمة هو	رأس الهمة هي
اقباله الى ما سواه	اقباله الى هواه	اقباله الى ما سواه
اصل النار هي	اصل النار هو	اصل النار هي
اصل النار هي الجهاد في	اصل النار هو انكار	اصل النار هي الجهاد في
الانكار به والاستكبار	الاعراض عنه والاستكبار	الانكار به والاستكبار
رأس الدّلة هي	رأس الدّلة هو	رأس الدّلة هي
الفرار عن قضاياه	الفرار من قضاياه	الفرار عن قضاياه
<p>"اصل الخسران" در مجموعه الواح طبع مصر بعد از "رأس كلّمَا اذكرناه لك" آمده ولی در دو نسخه دیگر قبل از آن واقع شده است.</p>		
رأس كلّ ما أذكرناه	رأس كلّ ما ذكرناه	رأس كلّ ما أذكرناه